



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



۱۸ مناظره از دکتر تبهجانی

در راستای امامت و پاسخ به شبهات

مجموعه‌های علمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ایستگاه اندیشه : 18 مناظره از دکتر تیجانی در راستای امامت و پاسخ به شبهات

نویسنده:

محمد رضا منصوری

ناشر چاپی:

اتقان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	ایستگاه اندیشه : ۱۸ مناظره از دکتر تیجانی در راستای امامت و پاسخ به شبهات
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۱	فهرست مطالب
۱۳	پیشگفتار
۱۶	دکتر تیجانی در یک نگاه
۱۷	هوش فوق العاده
۱۷	حج بیت الله
۱۸	سفری موفقیت آمیز
۲۰	به سوی عراق
۲۰	زیارت آشنا و ناآشنا
۲۱	مسافرت به نجف
۲۲	دیدار با آیت الله خوئی
۲۲	دیدار با آیت الله صدر
۲۳	در آستانه تردید
۲۳	سفر به کربلا
۲۵	وداع با عراق
۲۵	سفر به حجاز
۲۶	بازگشت به میهن
۲۷	آغاز پژوهش
۲۸	عامل هدایت
۳۲	لذت تحوّل
۳۳	نامه طلایی

۳۳	اشک شوق
۳۴	گفتگوی دکتر تیجانی با آیت الله خوئی پیرامون اتهامات به تشیع
۳۸	مناظره دکتر تیجانی با آیت الله صدر پیرامون مسائل مختلفه
۴۶	مناظره دکتر تیجانی با آیت الله صدر پیرامون جمع بین دو نماز
۵۳	مناظره دکتر تیجانی با فردی شیعی، پیرامون صلوات بر ائمه اطهار
۵۹	مناظره دکتر تیجانی با یکی از علماء اهل سنت پیرامون تتبع در...
۷۵	مناظره دکتر تیجانی با یکی از علماء اهل سنت پیرامون درود و...
۷۷	مناظره دکتر تیجانی با یکی از علمای اهل سنت پیرامون اصحاب پیامبر
۸۲	مناظره دکتر تیجانی با یکی از اساتید سنی مذهب، پیرامون...
۹۶	مناظره دکتر تیجانی با استادی سنی مذهب عراقی، پیرامون عایشه
۱۰۱	مناظره دکتر تیجانی با شیخ علی کنیایی، پیرامون عمر، ابوبکر،...
۱۱۷	مناظره دکتر تیجانی با استادش، پیرامون خطبه شقشقیه
۱۱۹	مناظره دوست دکتر تیجانی با امام جماعت اهل سنت، پیرامون جمع بین دو نماز
۱۲۳	مناظره دکتر تیجانی با یکی از دانشمندان «زیتونه»، پیرامون حدیث غدیر
۱۲۹	مناظره دکتر تیجانی با یکی از علماء اهل سنت، پیرامون تقیه
۱۳۳	مناظره دکتر تیجانی با ابولین، پیرامون آیه تطهیر
۱۴۱	مناظره دکتر تیجانی با شرف الدین مصری، پیرامون علامه سید ...
۱۴۸	مناظره دکتر تیجانی با دانشمندان اهل سنت، پیرامون رضاعتی ...
۱۶۴	مناظره دکتر تیجانی با دکتر محمد موسی بامه، پیرامون مطالب ...
۲۰۵	کتاب نامه
۲۱۴	درباره مرکز

ایستگاه اندیشه : 18 مناظره از دکتر تیجانی در راستای امامت و پاسخ به شبهات

مشخصات کتاب

سرشناسه : منصورى، محمدرضا، 1364 -

عنوان و نام پدیدآور : ایستگاه اندیشه: 18 مناظره از دکتر تیجانی در راستای امامت و پاسخ به شبهات/ گردآورنده: محمدرضا منصورى.

مشخصات نشر : قم: اتقان، 1398.

مشخصات ظاهرى : 208ص.

شابک : 6-55-5098-600-978

وضعیت فهرست نویسى : فیا

موضوع : شیعه امامیه - 40ق. -- دفاعیه ها و ردیه ها - شیعه - عقاید

موضوع : شبهات. -- معجزات

رده بندى کنگره : BP37/4

رده بندى دیویی : 297/417

ویراستار دیجیتالی: محمد منصورى

ص: 1

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: 2

پیشگفتار.....	7
دکتر تیجانی	دک
نگاه.....	10
گفتگوی دکتر تیجانی با آیت الله خوئی پیرامون اتهامات به تشیع.....	28
مناظره دکتر تیجانی با آیت الله صدر پیرامون مسائل مختلفه.....	32
مناظره دکتر تیجانی با آیت الله صدر پیرامون جمع بین دو نماز.....	40
مناظره دکتر تیجانی با فردی شیعی، پیرامون صلوات بر ائمه اطهار (علیهم السلام).....	47
مناظره دکتر تیجانی با یکی از علماء اهل سنت پیرامون تتبع در احوال گذشتگان.....	53
مناظره دکتر تیجانی با یکی از علماء اهل سنت پیرامون درود و صلوات بر آل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم).....	69
مناظره دکتر تیجانی با یکی از علمای اهل سنت پیرامون اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم).....	71
مناظره دکتر تیجانی با یکی از اساتید سنی مذهب، پیرامون خلافت و جنگ های امیرالمؤمنین (علیه السلام).....	76
مناظره دکتر تیجانی با استادی سنی مذهب عراقی، پیرامون عایشه.....	90
مناظره دکتر تیجانی با شیخ علی کنیایی، پیرامون عمر، ابوبکر، عثمان و عایشه.....	95
مناظره دکتر تیجانی با استادش، پیرامون خطبة شمشقیه.....	111

- 113 مناظره دوست دکتر تیجانی با امام جماعت اهل سنت، پیرامون جمع بین دو نماز.....
- 117 مناظره دکتر تیجانی با یکی از دانشمندان «زیتونه»، پیرامون حدیث غدیر.....
- 123 مناظره دکتر تیجانی با یکی از علماء اهل سنت، پیرامون تقیّه.....
- 127 مناظره دکتر تیجانی با ابولبن، پیرامون آیه تطهیر.....
- 135 مناظره دکتر تیجانی با شرف الدین مصری، پیرامون علامه سید شرف الدین موسوی عاملی.
- 142 مناظره دکتر تیجانی با دانشمندان اهل سنت، پیرامون رضاعتی که موجب حرمت ازدواج است.
- 158 مناظره دکتر تیجانی با دکتر محمد موسی بامه، پیرامون مطالب کتاب «ثم اهدیت»..
- 199 کتاب نامه.....

بسم الله الرحمن الرحيم

وصل الله على محمد وآله الاطهار واللعن الدائم على اعدائهم اجمعين

دشمنان مکتب تشیع به خوبی به حقانیت آن پی بردند، و گرایش و هدایت دیگران را به آن دیدند و برایشان قابل تحمل نبود، لذا درصدد برآمدند تا از هر راهی با آن مقابله کرده و از پیشرفت آن جلوگیری نمایند.

آنان از دو طریق مدرسه تشیع و شیعیان را مورد حمله ناجوانمردانه قرار دادند:

1. حرکات نظامی و خونریزی و غارت؛ به گونه ای که اگر به هر قسمت از سرزمین های اسلامی نگاه نمایید شاهد قتل و غارت از سوی آنها به شیعیان مظلوم خواهید بود.

2. اقدامات فرهنگی؛ از راه تبلیغات سوء، تهمت ها، بدعت ها، جعل احادیث و نسبت های ناروا بر ضد عترت طاهرین (علیهم السلام) و شیعیان که موجبات گمراهی میلیون ها انسان غیر آگاه شده است.

یکی از نمونه های آن همین حرکت فرقه ضالّه وهابیت است. آنان نه تنها به کشتار هزاران مظلوم و تخریب قبور ائمه اطهار (علیهم السلام) و اماکن مقدسه بسنده نکرده، بلکه با تهمت و افتراء و بدعت و تکفیر، به مقابله با شیعیان و پایمال نمودن مقدسات پرداختند.

در مقابل این طوفان های سهمگین و کشنده، ائمه اطهار (علیهم السلام) و پس از آن بزرگواران، دانشمندانِ مدرسه تشیّع با صبر و استقامت و با منطقی قوی در عین خوشرویی و سعه صدر به پاسخ گویی از ادعاهای آنان برآمدند.

از جمله روش های مؤثر ائمه اطهار (علیهم السلام) و دانشمندان، برای روشنگری و کشف حقایق و شناخت واقعیت، «مناظره» و بحث طرفینی است.

آن بزرگواران طبق آیه شریفه (وَ جَادِلْ-هُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) ⁽¹⁾؛ «و با آن ها به بهترین روش مناظره کن» با مخالفین مناظره کرده و هزاران بلکه میلیون ها گم گشته و گمراه را از ضلالت و هلاکت نجات بخشیدند.

از آنجا که مطالعه مناظرات در کشف حقیقت تأثیر بسزایی دارد و روحیه فرد را در مسیر تحقیق تقویت می کند، برآن شدیم مناظراتی که میان دانشمندان با مخالفین اتفاق افتاده را گردآوری نماییم، تا از این طریق علاوه بر روشنگری، به وظیفه دینی خویش عمل کرده و از پاداش بیشمار آن بهره مند شویم. ⁽²⁾

ص: 8

1- . سورة النحل: 125.

2- . جهت اطلاع از پاداش و فضیلت دستگیری دینی از ایتام آل محمد (علیهم السلام) به مقدمه کتاب «رستگاران» اثر «محمدرضا محمدی زاده» رجوع شود.

این نوشتار به نمونه هایی از مناظرات دکتر تیجانی با افراد مختلف اهل سنت می پردازد.

ان شاء الله به حول و قوه الهی و با عنایات حضرت زهرا (علیها السلام) در مجلدات بعدی به مناظرات دیگر دانشمندان خواهیم پرداخت.

لازم به ذکر است مناظرات دکتر تیجانی به دو بخش «قبل از استبصار و پس از آن» تقسیم می شود؛ 4 مناظره و گفتگوی اولی، مناظرات ایشان - قبل از استبصار - با دانشمندان شیعه و 14 مناظره بعدی، مناظرات وی - پس از استبصار - با دانشمندان اهل سنت است.

توجه: ما در ذکر تحیات و صلوات پس از اسامی مقدسه معصومین (علیهم السلام) تابع مصادر و منابع نبوده ایم.

امید است این اثر مورد توجه خاصه حضرت صدیقه طاهره، فاطمه زهرا (علیها السلام) و فرزند غریبش حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه و الشریف) قرار گرفته و برای طالبان حق و حقیقت سودمند باشد.

در ضمن پاداش این اثر را به این دو معصوم مظلوم (علیهما السلام) هدیه می نمایم.

محمد رضا منصوری

ماه مبارک رمضان 1440

ص: 9

دکتر محمد تیجانی در شهر قفصه - یکی از شهرهای جنوبی کشور تونس - در سال 1936 میلادی در خانواده ای سرشناس و مذهبی دیده به جهان گشود.

تحصیلات مرحله دبیرستانی را در همانجا گذراند و سپس در دانشکده علم و صنعت ادامه تحصیل داد و به رتبه مهندسی نائل شد.

ایشان از کودکی به معارف دینی علاقه فراوانی داشت و با استعداد فوق العاده ای که داشت در علم و تقوی معروف گردید و در همان سنین جوانی امام جماعت شهر بود، و تدریس تفسیر و فقه می نمود.

وی مسافرت های متعددی به مصر، حجاز، عراق و کشورهای دیگر جهت کسب معرفت و آگاهی و ادای فریضه حج و عمره داشته است که در همین مسافرت ها و برخوردها به حقایق مذهب تشیع پی برده و رسماً تشیع خود را اعلام می نماید.

وی در پی اذیت و آزار حکومت تونس از آن کشور به پاریس مهاجرت و هم اینک با خانواده خویش در آنجا زندگی می کند. او پس از استبصار چندین جلد در دفاع از حقانیت مکتب تشیع نوشته و در حال

حاضر با داشتن مدرک دکتری از دانشگاه سوربن پاریس، مشغول به تدریس می باشد.

وی در کتاب «آنگاه هدایت شدم» به شرح حال خویش - قبل از هدایت و پس از آن - می پردازد. ما به جهت رعایت اختصار به اجمال آن بسنده کرده و طالبین را به مطالعه کتاب مذکور توصیه می نمایم. ایشان می نویسند:

هوش فوق العاده

ده ساله بودم که زیر نظر معلم قرآن نیمی از کتاب خدا را حفظ کردم. پدرم در شب های ماه مبارک رمضان مرا به مسجد می برد و به نمازگزاران معرفی کرد، و استادام دو یا سه شب امامت جماعت را به عهده من گذاشت.

حج بیت الله

آن روزها که آوازه اش به کل شهر رسید هرگز فراموش شدنی نیست.

هجده ساله بودم که جهت شرکت در «نخستین کنفرانس پیشاهنگی عربی و اسلامی» در «مکه مکرمه» برگزیده شدم. احساس درونی ام قابل توصیف نیست. به هنگام ورود به خانه خدا اشک هایم سیل آسا می ریخت. خود را مشمول عنایات خاص الهی می شمردم و بسیار نماز و سعی به جای می آوردم. آه چه منظره هایی که هرگز زودده نخواهد شد.

بسیاری از گروه ها آدرس مرا برای مکاتبه درخواست می کردند و چه جوایز زیادی که در مسابقات به دست آورده بودم.

در طی بیست و پنج روز اقامت در عربستان به عقاید و هابیت تمایل پیدا کردم و آرزو می نمودم که همه مسلمانان این عقیده را داشته باشند. هنگام بازگشت، لباس و عقاب سعودی بر تن، با استقبال عظیمی در فرودگاه مواجه شدم که با هلله و تکبیر مرا در خیابان های شهر می گرداندند، چرا که تا آن روز هیچ حاجی ای به سن من ندیده بودند.

آن ایام شیرین ترین روزهای عمرم بود که همواره شخصیت ها و بزرگان به منزل ما می آمدند، من هم براساس تعالیم و هابیون مردم را از بوسیدن ضریح ها و دست کشیدن بر چوب ها منع می کردم و این کار را شرك می شمردم.

پس از این به مساجد مختلف جهت سخنرانی دعوت می شدم و کلاس های درس رونق پیدا کرد و آوازه ام از شهر فراتر رفته بود.

در این میان برخی طریقه های صوفیانه سعی در جذب من نمودند و مرا به جلسات خود کشاندند. اینجا بود که میان دو خط متناقض گرفتار شده بودم: یکی آیین «صوفیان» و توسل به «شیخ طریقت» و دیگری آیین «وهابیت» که این توسل ها را شرك می داند.

سفری موفقیت آمیز

در يك تعطیلات تابستانی جهت ملاقات با برخی دوستان، سفری طولانی به «لیبی»، «مصر»، «لبنان»، «سوریه»، «اردن» و «عربستان» را آغاز کردم.

پس از چند روز اقامت در لیبی به مصر رفتم و با «شیخ عبدالباسط عبدالصمد» و برخی علمای «الأزهر» ملاقات نمودم. آنها از هوش من و توانم در حفظ آیات تعجب می کردند و به سخنرانی دعوت نمودند و به

من پیشنهاد اقامت در «الأزهر» را دادند. به علاوه موفق به دیدار پیراهن و آثار دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گشتم که آنها را به هرکسی نشان نمی دهند.

آنگاه برای رفتن به «بیروت» سوار کشتی شدم. در کشتی با يك استاد دانشگاه عراقی به نام «منعم» آشنا شدم. با هم از وضعیت مسلمانان صحبت کردیم و از تفرق آنان که منجر به شکست اعراب و پیروزی صهیونیست ها شد نالیدیم.

در قاهره وقتی در مسجد حنفی ها نماز خواندم و دست هایم را روی هم نگذاشتم - چون مالکی ها به آن قائل نیستند - به من گفتند: پس به مسجد مالکی ها برو. ناگهان استاد لبخندی زد و به من گفت: شیعه هستم. با شنیدن این خبر سراسیمه به او گفتم: اگر می دانستم شیعه ای هرگز با تو صحبت نمی کردم. گفت: چرا؟ گفتم: چون شما علی [علیه السلام] را می پرستید و خداپرستانان جبرئیل را خیانتکار می دانند که به جای انتقال رسالت الهی به علی [علیه السلام] آن را به محمد [صلی الله علیه و آله و سلم] رسانده است.

او با آرامش برای من بیان کرد که این تهمتی بیش نیست و آنان معتقد به رسالت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشند، آنگاه از من دعوت کرد که به عراق بروم تا بیشتر با شیعه آشنا شوم.

گفتم: نه پول دارم نه ویزا. منعم، هزینه سفر و تهیه ویزای مرا به عهده گرفت و من بعد از يك شب تفکر و هیجان به عشق زیارت سرورم «عبدالقادر گیلانی» در بغداد و نیز دیدن آثار تمدن دوره «هارون» و «مأمون» به او جواب مثبت دادم.

از لبنان به دمشق و از آنجا به سوی بغداد حرکت کردیم. در آنجا به منزلش رفتیم، خانواده اش به گرمی از من استقبال و احوالپرسی کردند. در طول سفر عزت نفس و پارسایی و کرامتی را در او دیدم که قبلاً از کسی ندیده بودم و احساس کردم در منزل خودم می باشم.

زیارت آشنا و ناآشنا

شب را خوابیدم و صبح با هم به حرم «شیخ عبدالقادر» رفتیم. دوان دوان وارد حرم شدم و خرسند از این افتخار بر دوستان و فامیل هایم در تونس که من به آن درجه از مقام و منزلت رسیده ام که به بارگاه «شیخ» مشرف شده ام.

از آنجا خارج شده پس از صرف نهار دوستم مرا به سمت کاظمین برد. با تنفر به آنها که دور ضریح گشته، گریه و زاری می کردند و بوسه می زدند نگریستم. پس از خواندن فاتحه برای صاحب قبر گفتم: «خدایا! اگر این میت از مسلمین است پس تو او را رحم کن».

پیرمردانی با عمامه های سیاه و سفید و محاسن بلند که آثار سجود بر پیشانی شان پیدا بود تا وارد می شدند بی اختیار می گریستند.

از خود پرسیدم: آیا این همه اشک ها دروغین است و اینها خطاکارند؟!

دوستم از جهالت من نسبت به صاحب قبر، اما آشنایی و شیفتگی ام به «عبدالقادر» که او را ذریه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) می دانستم تعجب کرد و پس از فهماندن این نکته که «عبدالقادر» در قرن ششم یا هفتم می زیست ولی

صاحب این قبر در قرن دوم که پس از چهار نیا نسبتش به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می رسد گفت: کدامیک به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نزدیکترند؛ موسی بن جعفر یا عبدالقادر؟!

مسافرت به نجف

دوستم روزی من را به کوفه و از آنجا به نجف به آرامگاه امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) برد. حرمی شبیه حرم امام موسی کاظم (علیه السلام) داشت. او مرا به مسجدی در گوشه حرم برد که نوجوانانی سیزده تا شانزده ساله، عمامه بر سر مشغول مباحثه بودند.

یکی از آنها از من پرسید: اهل کجا هستی؟! گفتم: تونس. گفت: مذهب تو چیست؟ گفتم: مالکی. گفت: آیا مذهب جعفری را می شناسی؟ گفتم: این اسم جدید دیگر چیست؟ نه جانم! گفت: مذهب جعفری حقیقت اسلام است. آیا نمی دانی که «ابوحنیفه»، شاگرد امام صادق (علیه السلام) است و می گوید: «اگر آن دو سال [شاگردی] نبود نعمان هلاک می شد». [\(1\)](#)

خدا را شکر کردم که او استاد «امام مالک» نبود لذا گفتم: ما مالکی هستیم و حنفی نمی باشیم.

گفت: «احمد بن حنبل» از «شافعی» گرفته، شافعی از «مالک»، مالک از «ابوحنیفه» و ابوحنیفه هم از «امام صادق (علیه السلام)»، بنابراین همه شاگردان جعفر بن محمد (علیهما السلام) هستند.

ص: 15

1- . التحفة الإثنی عشریه دهلوی 142 ؛ مختصر التحفة الاثنی عشریه الآلوسی 8 .

از این نوجوان تعجب کردم که مانند يك استاد با شاگردش سخن می گوید. خود را در برابرش ناتوان یافتم. هر سؤالی که کرد در برابرش عاجز شدم. پرسید: از که تقلید می کنی؟ گفتم: امام مالك. گفت: چگونه از مرده تقلید می کنی؟ اگر سؤالی داشته باشی او پاسخت می دهد؟! گفتم: امام شما که چهارده قرن پیش مرده است! آنها همه با هم گفتند: ما از آقای خوئی تقلید می کنیم.

اینجا بود که برای خلاصی از آنان بحث را عوض کرده از جمعیت نجف و فاصله اش با بغداد و ... پرسیدم ولی در درونم احساس شکست نمودم و اقرار داشتم که آن همه شخصیت و عزت که در مصر بر آن سوار بودم در اینجا بر اثر ملاقات با این نوجوان دود شد و از بین رفت.

دیدار با آیت الله خوئی

سپس به همراه دوستم به ملاقات آقای خوئی رفتیم. پس از احوال پرسی با ایشان تفکرات خویش را نسبت به شیعیان ابراز داشتم، که ایشان پاسخ جامع و کاملی به من دادند.

من اظهار نیاز به کتاب کردم، ولی با توجه به سفر طولانی خصوصاً به عربستان نمی توانستم آنها را با خود حمل کنم. سید آدرس مرا گرفت تا کتاب های مورد نیازم را برایم تهیه و ارسال کند. آنگاه با بوسیدن دستش از او خداحافظی کردم.

دیدار با آیت الله صدر

سپس به ملاقات سید محمدباقر صدر رفتیم که خیلی خوش آمد

گفت و مرا کنار خود نشاند. من چهار روز با سید بودم و گفتگوهای کردم و سؤالاتم را پرسیدم.

در آستانه تردید

از روزی که من وارد عراق شدم هرگز نامی از سرورمان ابوبکر صدیق و عمر فاروق نشنیده ام حال آنکه نام هایی به گوشم می خورد که از نظر من کاملاً بیگانه اند، مثل دوازده امام.

اینها می گویند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قبل از رحلت، امام علی [علیه السلام] را جانشین خود قرار داده است، ولی آیا ممکن است مسلمانان و اصحاب گرامی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) - که پس از او از تمامی مردم برترند - با هم توطئه ای ضد امام علی - کرم الله وجهه - بکنند؟!

این بود که در شك و سرگردانی ماندم. شکی که علمای شیعه در ذهنم ایجاد کردند. شك نسبت به [برخی] صحابی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که نزد شیعیان در این سطح پایین قرار دارند.

این شك آغاز سستی در عقاید گذشته، و اقرار به این بود که در پشت پرده اموری هست که تا آنها را برطرف نکنم به حقیقت دست نمی یابم.

سفر به کربلا

با دوستم «منعم» به کربلا مسافرت کردیم. در آنجا به مصیبت سرورمان حسین [علیه السلام] پی بردم.

سخنرانان را دیدم که با بازگو کردن فاجعه کربلا احساسات مردم را

برمی انگیزند و آنان را به ناله و شیون وامی دارند. من هم گریستم و گریستم. آنقدر گریستم که گویی سال ها غصه در گلویم مانده بود و اکنون منفجر شد.

احساس کردم که پیش از این در صف دشمنان حسین [علیه السلام] بودم و اکنون منقلب شده، در گروه یارانش قرار گرفته ام. در همان لحظات سخنان داستان «حُرّ» را بازگو می کرد:

... اسب خود را به سوی حسین (علیه السلام) حرکت داد و گریه کنان عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آیا توبه ای برایم هست؟»

دیگر نتوانستم طاقت بیاورم، شیون کنان خود را بر زمین افکندم، گویا خود «حُرّ» هستم و از حسین [علیه السلام] می خواهم که:

«ای فرزند رسول خدا! آیا توبه ای برایم هست؟ یابن رسول الله! از من درگذر و مرا ببخش».

بر اثر صدای واعظ گریه و شیون مردم بلند شد، دوستم همچون مادری مرا در بغل گرفت و «یا حسین، یا حسین» می گفت. از او خواستم که داستان شهادت امام حسین (علیه السلام) را برایم تکرار کند؛ چرا که پیرمردانمان تاکنون می گفتند: منافقین و دشمنان اسلام، همان هایی که عمر و عثمان و علی [علیه السلام] را به قتل رساندند، حسین [علیه السلام] را نیز کشتند.

ما تاکنون «عاشورا» را عید می دانستیم و جشن می گرفتیم، غذاهای خوشمزه می پختیم و برای کودکان شیرینی و اسباب بازی می خریدیم و علمای ما روایت هایی را در فضیلت روز عاشورا و برکات آن نقل می کردند. راستی که شگفت آور است.

پس از ملاقات با شیعیان شك و دودلی بر من مستولی شد، شاید حرف اینها حق باشد، چرا تحقیق نکنم؟ خداوند می فرماید:

(الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ - وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ) (1)؛

«آنها که سخن را می شنوند و بهترینش را بر می گیرند. آنها کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها همان اهل خرد هستند».

وداع با عراق

عراق را پس از بیست روز ترك كردم در حالی که از فراق دل هایی که شیفته ایشان شدم، دل هایی که به محبت اهل بیت (علیهم السلام) می تپد، اندوهگین گشتم و رو به سوی حجاز کردم.

سفر به حجاز

در «جده» دوستم «بشیر» را ملاقات کرده و داستان کشف جدیدم در عراق را با او در میان گذاشتم. او گفت: اینها پیرامون قبرها نماز می خوانند، در بقیع گریه و نوحه سرایی می کنند، بر قطعه سنگی سجده می نمایند، بر سر قبر «حمزه» گریه و زاری راه می اندازند و ...

از خود پرسیدم: آیا این استدلال برای تکفیر کسی که شهادتین بر زبان جاری می کند، نماز می خواند، روزه می گیرد، زکات می دهد و حج می رود کافی است؟

در مکه با حضرت ابراهیم (علیه السلام) درد دل ها کردم. به مدینه آمدم، مأمور

ص: 19

سعودی در کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ابوبکر و عمر بر من نهی زد و مرا راند. به خود گفتم: مگر ممکن است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مثل سایر مردگان مرده باشد؟ پس چرا در نمازهایمان خطاب به او می گوییم: «السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته»؟!

به بقیع رفتم. پیرمردی شروع به نماز کرد، به سجده رفت. ناگهان سربازی با پوتیش چنان لگدی به او زد که وارونه شد و از هوش رفت! به این کار اعتراض کردم، دیدم زائران می گویند: چرا کنار قبرها نماز می خوانند؟! گفتم: اگر این عمل حرام است چرا میلیون ها حاجی و زائر کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ابوبکر و عمر نماز می خوانند؟ و آیا با این خشونت باید از آن جلوگیری کنیم و یا با نرمی و ملاحظت؟!

کینه و خشم نسبت به آنها خیلی بیشتر شد. به خانه رفتم و داستان را برای میزبان تعریف کرده، گفتم: من دارم از وهابیت بیزار می شوم و به شیعیان تمایل پیدا می کنم. چهره اش درهم شد و گفت: دیگر چنین سخنی را تکرار نکن!

صبح که شد ترسیدم او از سازمان امنیت باشد لذا از خانه بیرون رفتم و دیگر بازنگشتم. از مدینه به اردن و از آنجا به سوریه و سپس به لبنان رفتم.

بازگشت به میهن

به وطن بازگشتم، دیدم قبل از من کتاب های زیادی از نجف به آنجا رسیده است. خوشحال شدم و بعد از استراحت شروع به خواندن آنها

کردم. خصوصاً کتاب «المراجعات» که گمشده خود را در آن یافتیم؛ چرا که گفتگویی است بین دو روحانی از دو مذهب تا رسیدم به «حادثه روز پنج شنبه» (1). باور نمی کردم که سرورمان عمر به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اعتراض کند ولی روایت از «بخاری» و «مسلم» بود. به پایتخت رفته آن دو کتاب و کتاب های دیگری خریدم. در راه صفحاتش را ورق زدم با تعجب دیدم صحیح است!

آغاز پژوهش

در طول تحقیق با خود پیمان بستم که احادیث مورد اتفاق شیعه و سنی را بپذیرم و با این مبنا پژوهش را آغاز کردم.

بحث و بررسی ام با دقت فراوان سه سال تمام به طول انجامید زیرا هر چه را می خواندم دوباره آن را تکرار می کردم و گاهی ناچار می شدم از اول صفحه تا آخرش را مطالعه نمایم.

ص: 21

1- . رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در روزهای آخر عمر شریفشان به اصحاب دستور داد برایش کاغذ و قلمی بیاورند تا برای آنها چیزی بنویسد که هرگز گمراه نشوند، لیکن عمر بر مخالفت برخاسته و - نعوذ بالله - به آن حضرت نسبت هذیان داد و در ضمن مخالفت گفت: «قرآن ما را بس است!» صحیح البخاری 1/37 و 4/31 و 66 و 5/137 و 138 و 7/9 و 8/161 ؛ صحیح مسلم 5/75 و 76 ؛ شرح صحیح مسلم النووی 11/89 ؛ مسند احمد بن حنبل 1/222 ؛ فتح الباری 8/101 ؛ عمدة القاری 18/61 ؛ المصنف ابن ابی شیبہ 6/57 ؛ مسند الحمیدی 1/243 ؛ السنن الکبری النسائی 3/434 ؛ الفایق من غریب الحدیث 3/391 ؛ الدیباچ علی مسلم السیوطی 4/232 ؛ السنن الکبری البیهقی 8/326 ؛ صحیح ابن حبان 14/562 ؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 2/55.

کتاب «المراجعات» امام شرف الدین را خواندم و چندین مرتبه مراجعه کردم، و به حق، این کتاب افق های تازه ای را جلوی رویم باز کرد که سبب هدایتم شد و قلبم را برای محبت و مودت اهل بیت (علیهم السلام) گشود.

کتاب «الغدیر» نوشته علامه امینی را مطالعه کردم و سه بار آن را تکرار نمودم؛ زیرا در آن حقایق آشکار و روشن و محکم می دیدم.

تیجانی کتاب های متعددی - که مورد مطالعه قرار داده بود - را نام می برد، سپس می نویسد:

[پس از خواندن این کتب] قانع شدم که شیعه امامیه بر حق است، پس شیعه شدم و با لطف الهی در کشتی اهل بیت (علیهم السلام) سوار شده و به ریسمان ولایتشان چنگ زدم.

عامل هدایت

وی در ادامه به علت شیعه شدنش پرداخته و می نویسد:

علت های تشیع من بسیار زیاد است، و در این فرصت کم چاره ای جز ذکر چند نمونه ندارم.

او در کتابش به چهار مورد اشاره کرده و برای هر مورد توضیحی جامع می دهد. ما به خاطر رعایت اختصار به نقل موارد به صورت تیتروار به همراه مختصر توضیحی می پردازیم و خوانندگان را به مطالعه بخش مذکور (1) سفارش اکید می نمایم.

ص: 22

شیعیان معتقدند خلافت منحصرأً حق علی بن ابی طالب (علیه السلام) بوده، و اهل سنت به انتخابی و شورایی بودن خلیفه باور دارند.

پژوهشگر حقیقت، در این میان بی گمان نص روشن و واضحی را درباره علی بن ابی طالب (علیه السلام) می یابد مانند حدیث غدیر و ...
نصوصی که صحت آن نزد خود اهل سنت ثابت شده است.

اما ادعایی که می گوید: اجماع بر ابوبکر در سقیفه و سپس بیعت با او در مسجد بوده ادعائی است بدون مدرک؛ زیرا چگونه ممکن است اجماع تحقق یابد در حالی که علی (علیه السلام)، عباس و سایر بنی هاشم از بیعت سر باز زدند، و همچنین سلمان، زبیر، ابوذر، مقداد، عمار، حذیفه و بسیاری دیگر غیر از اینان تخلف کردند.

پس ای بندگان خدا! آن اجماع ادعایی کجا است؟ گرچه کافی است تنها علی بن ابی طالب (علیه السلام) از بیعت امتناع ورزد تا اینکه این اجماع بیرنگ شود، به فرض اینکه هیچ نص مستقیمی هم در این رابطه نباشد.

از آن گذشته بیعت ابوبکر بدون مشورت صورت گرفته و مردم غافلگیر شدند، خصوصاً سران قوم که در آن وقت مشغول به کفن و دفن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند، و هنگامی که مردم مدینه ناگهان مواجه با وفات پیامبرشان شدند به زور آنها را وادار به بیعت کردند.

و بهترین دلیل بر آن، تهدید نمودن به آتش زدن خانه فاطمه زهرا (علیها السلام) بود، پس چطور می شود با این وضع بیعت ابوبکر را شورایی یا اجماعی بنخوانیم؟!

2. نزاع میان حضرت زهرا (علیها السلام) و ابوبکر

این رویداد نیز - مانند قبلی - مورد اتفاق هر دو گروه شیعه و سنی است و راهی برای انسان خردمند و با انصاف نمی ماند جز اینکه - حداقل - حکم به اشتباه ابوبکر کند، اگر به ستم و ظلمش به حضرت زهرا (علیها السلام) حکم نکند؛ زیرا هرکس این مصیبت را با کنجکاوی بنگرد و تمام جوانبش را مورد بررسی قرار دهد یقین پیدا می کند که ابوبکر عامدانه بنا بر اذیت حضرت زهرا (علیها السلام) و تکذیبش داشت، و قرائن زیادی بر این امر دلالت دارد.

اگر ابوبکر از روی حُسن نیت اشتباه کرده بود، قطعاً فاطمه زهرا (علیها السلام)، او را قانع می کرد ولی حضرت بر او خشمگین شد و با او حرف نزد تا اینکه از دنیا رفت؛ زیرا هر بار که سخنی می گفت ابوبکر او را رد می کرد و شهادتش را نمی پذیرفت و حتی شهادت شوهرش را نیز قبول نکرد.

از این روی غضب حضرت زهرا (علیها السلام) بر او شدت یافت تا آنجا که در وصیتش به امیرالمؤمنین (علیه السلام) اجازه نداد او بر جنازه اش حاضر شود و سفارش نمود او را شبانه و پنهانی به خاک بسپارند. (1)

3. علی بن ابی طالب (علیه السلام) سزاوارتر به پیروی است

از انگیزه هایم برای تشیع و رها کردن شیوه پدران و نیاکانم سنجش

ص: 24

1- صحیح البخاری کتاب المغازی باب غروة خیبر 5/82؛ صحیح مسلم باب قول النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) لآنورث 5/153؛ السقیفه وفدك الجوهری 107؛ تاریخ الطبری 2/448؛ التنبیه والإشراف المسعودی 250؛ مسند الشامین الطبرانی 4/198؛ المصنف الصنعانی 5/472؛ صحیح ابن حبان 11/153؛ نصب الرایه الزیلعی 2/360.

عقلی و نقلی میان علی بن ابی طالب (علیه السلام) و ابوبکر بود.

در کتاب های هر دو گروه - شیعه و سنی - کنکاش کردم اجماع و اتفاقی ندیدم جز بر علی بن ابی طالب (علیه السلام) چرا که شیعه و سنی بر امامتش وحدت نظر دارند، در حالی که امامت ابوبکر را تنها يك گروه از مسلمانان اقرار دارند، آن هم بدون هیچ مدرک و سندی.

همچنین بسیاری از فضائل و مناقبی که شیعیان درباره علی بن ابی طالب (علیه السلام) نقل می کنند، دارای سند و مدارک واقعی است که در کتاب های صحیح و مورد اطمینان اهل سنت آمده است که جایی برای تردید باقی نمی ماند، اما در مورد ابوبکر در کتاب های دو گروه بسیار جستجو کردم و نیافتم در کتب اهل سنت فضیلت هایی به اندازه فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام).

گرچه فضیلت هایی که درباره ابوبکر نقل شده یا به روایت دخترش عایشه است، یا عبدالله بن عمر، یا عمروعاص، یا ابوهریره و عکرمه و عروه که موضعشان نسبت به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)، در دشمنی نیاز به توضیح نیست.

از این گذشته، اگر شما احادیث روایت شده در فضیلت ابوبکر را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهید می بینید که هرگز با آن همه کارهای ضد و نقیضی که انجام داده نمی خواند و هیچ عقل و شرعی آن را نمی پذیرد.

حال اگر از فضائل بگذریم و به سیئات و بدی ها روی آوریم، يك گناه یا سیئه را از علی بن ابی طالب (علیه السلام) در کتاب های دو گروه نمی یابیم، در صورتی که برای ابوبکر بدی ها و تبه کاری های زیادی در کتاب های سیره و تاریخ اهل سنت سراغ داریم.

4. روایت های وارده پیرامون علی بن ابی طالب (علیه السلام)، پیروی از او را واجب دانسته

از جمله روایت هایی که مرا ملزم و ناچار به پیروی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) کرد، روایت هایی است که در صحاح اهل سنت آمده و صحتش را به اثبات رسانده اند و شیعیان ده ها برابر آن را در کتاب های خود آورده اند.

و از جمله احادیثی که اهل سنت در کتبشان به صحت آن اقرار کرده اند؛ حدیث باب العلم، حدیث منزلت، حدیث غدیر، حدیث دار در روز انذار، حدیث ثقلین، حدیث سفینه و ... است.

لذت تحوّل

دکتر تیجانی در پایان می گوید: آن تحوّل - هدایت به مکتب تشیع - آغاز خوشی برای روح و جانم بود. آسایش و آرامشی در درونم احساس می کردم و سراسر وجودم را سرور و غروری از نعمت هدایت و رستگاری - که خداوند به من ارزانی داشت - فراگرفته بود و دیگر توان سکوت و پنهان داشتن این نعمت را نداشتم و با خود فرار گذاشتم که باید این حقیقت را برای همگان بازگو و افشا کنم.

و آنچه بیشتر مرا به این احساس وا می داشت که حقیقت را منتشر سازم ساده دلی و صفای اهل سنت بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیتش (علیهم السلام) را دوست می دارند و کافی است آن پرده ای که تاریخ بر قلب آنها بافته زدوده شود تا حق را پیروی کنند، و این همان چیزی بود که برای شخص خودم رخ داد.

ص: 26

اولین نامه هایی که در زمینه استبصارم نوشتم به آقای خوئی و سید محمدباقر صدر بود، که جشنی برای نخستین بار در شهر «قفصه» به مناسبت عید غدیر گرفتیم و امر من برای خاص و عام آشکار شد و همه فهمیدند که من شیعه شده ام و به تشیع و پیروی از اهل بیت (علیهم السلام) دعوت می کنم، لذا از آن سوی تهمت ها و شایعه ها در کشور پر شد که من جاسوس اسرائیل هستم و مردم را در دینشان به شک و تردید می اندازم و اصحاب را دشنام می گویم و فتنه انگیزی می کنم و ...

اشک شوق

و چقدر شادی و سرورم فراوان شد هنگامی که در نجف اشرف با سید محمدباقر صدر دیدار کردم که برخی از علماء در محضرش بودند و او مرا به آنها معرفی کرد و گفت: «این مرد بذر تشیع برای اهل بیت (علیهم السلام) را در تونس کاشته است» و به آنها خبر داد که وقتی نامه ام به او رسیده بود و در آن بشارت جشن عید غدیر برای نخستین بار در تونس را داده شده بود از شدت شوق گریه کرده است.

من هم از سختی ها، شدت ها، مقاومت ها، شایعه ها، کناره گیری ها و غربت در شهرمان به او شکایت کردم. (1)

ص: 27

1- . برگرفته از کتاب «آنگاه هدایت شدم» و فصل اول کتاب «چکیده اندیشه ها»، حسین غفاری 15-32.

گفتگوی دکتر تیجانی با آیت الله خوئی پیرامون اتهامات به تشیع

دکتر تیجانی - چنانکه گفته شد - قبل از هدایت به مکتب تشیع آن هنگام که به توسط دوستش به نام «منعم» وارد سرزمین عراق می شود، ایشان وی را به نزد علماء و دانشمندان نجف می برد.

از جمله دیدارها و گفتگوهای دکتر تیجانی در شهر نجف دیدار با آیت الله خوئی، زعیم حوزه علمیه نجف است.

دکتر تیجانی می گوید:

پس از احوال پرسی، دوستم گفت: برای «سید» تعریف کن که در تونس چه چیزهایی از شیعه شنیده اید؟

گفتم: برادر! بس است آنچه از این طرف و آن طرف می شنویم، مهم این است که من خودم بدانم شیعه چه می گوید، و من چند سؤال دارم که امیدوارم، بی پرده پاسخم بدهید. دوستم اصرار کرد که برای سید بازگو کنم که نسبت به شیعیان چه عقیده ای داریم.

گفتم: شیعه نزد ما از یهود و نصاری هم بدترند زیرا آنها خدا را می پرستند و به موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام) عقیده دارند ولی آنچه ما از شیعیان می دانیم این است که علی (علیه السلام) را عبادت می کنند و او را تقدیس

ص: 28

و تنزیه می نمایند، و از آنها گروهی هم هست که خدا را می پرستند ولی علی (علیه السلام) را تا درجه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بالا می برند و آنگاه روایت جبرئیل را بازگو کردم که به امانت الهی، خیانت ورزید - همان گونه که شیعیان می گویند - و به جای فرود آمدن بر علی (علیه السلام)، بر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) فرود آمد.

سید خوئی لحظه ای سرش را پایین انداخت، سپس به من نگاهی کرده گفت: ما شهادت می دهیم که جز «الله» خدایی نیست و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) رسول خدا است، درود خدا بر او و آل طاهرینش، و شهادت می دهیم به اینکه علی (علیه السلام) بنده ای از بندگان خدا است و آنگاه به سایر آقایان نگاهی کرد و در حالی که به من اشاره می نمود گفت: این بیچاره ها را ببینید که چگونه فریب شایعه ها و تهمت های دروغین را می خورند. و این چندان هم عجیب نیست زیرا بدتر از این حرف ها هم، از دیگران شنیده بودم، «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم».

آن وقت روبه من کرد و گفت: آیا قرآن خوانده ای؟ گفتم: هنوز ده سال از عمرم نگذشته بود که نیمی از آن را حفظ کرده بودم.

گفت: آیا می دانی که تمام گروه های اسلامی، صرف نظر از اختلاف مذاهبشان، در مورد قرآن کریم، اتفاق نظر دارند، و قرآنی که نزد ما است، همان قرآنی است که نزد شما می باشد؟ گفتم: آری! این را می دانم.

گفت: پس آیا این آیه را نخوانده ای که خداوند می فرماید:

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ) (1)

«و محمد نیست جز رسولی که قبل از او، پیامبرانی دیگر آمده بودند».

ص: 29

و می فرماید:

(مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ - وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ) (1)؛

«محمد رسول خداست و آنها که با او هستند، نسبت به کافران، دل سخت اند.»

و می فرماید:

(مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ - وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ) (2)؛

«محمد پدر هیچ کدام از شما نبود ولی رسول خدا و خاتم پیامبران بود.»

گفتم: آری! این آیات را می شناسم.

گفت: پس علی (علیه السلام) کجا است؟ اگر قرآن می گوید که همانا محمد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است، پس از کجا این تهمت آمده است؟! سکوت کردم و هیچ جوابی ندادم.

اضافه کرد: و اما خیانت جبرئیل! او منزه از این حرف هاست، و این تهمت از اولی سنگین تر است. مگر نه آن روز که جبرئیل (علیه السلام) از سوی خداوند، بر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد، محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) چهل سال از عمرش گذشته بود و در آن روز علی (علیه السلام) کودکی بود که بیش از 6 یا 7 سال عمر نداشت؟ پس چگونه جبرئیل اشتباه می کند و بین محمد و علی (علیهما السلام) فرق نمی گذارد؟!

ص: 30

1- . سورة الفتح: 29.

2- . سورة الاحزاب: 40.

آنگاه مدتی ساکت شد ولی من به فکر فرو رفتم و حرف هایش را با دقت در ذهنم مورد تجزیه و تحلیل قرار دادم و از این سخن منطقی و معقول، که درست بر قلبم نشست و پرده از دیدگانم برداشت، لذت بردم و از خودم پرسیدم: چگونه ما به چنین منطقی نرسیده ایم؟

آقای خوئی اضافه کرد: ضمناً به تو بگویم که شیعه تنها گروهی است از میان سایر گروه های مسلمانان، که معتقد به عصمت انبیاء و ائمه (علیهم السلام) است، پس ائمه ما از هر اشتباه و خطائی معصوم اند، در حالی که مانند ما بشر هستند. قطعاً جبرئیل که مَلِکِ مَقْرَبِ است و خداوند او را «روح الامین» نامیده است از هر اشتباهی مصون است!⁽¹⁾

ص: 31

1- . ثم اهدیت 305 ؛ آنگاه هدایت شدم 76 .

مناظره دکتر تیجانی با آیت الله صدر پیرامون مسائل مختلفه

از جمله دیدارها و گفتگوهای دکتر تیجانی در شهر نجف، دیدار با آیت الله سید محمدباقر صدر است.

بین این دو، گفتگوهای زیادی رد و بدل می شود. تیجانی از هر ریز و درشت و خُرد و کلانی از او سؤال می کند. از جمله می گوید:

از او درباره امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) سؤال کردم و گفتم: چرا در اذان شهادت می دهید که او ولیّ خدا است؟

جواب داد: همانا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بنده ای از جمله بندگان خدا است که خداوند او را برگزیده و بر دیگران شرافت و برتری داده تا بار سنگین رسالت را پس از پیامبران بر دوش بکشد و او وصی و جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، و اگر هر پیامبری، جانشینی دارد، به تحقیق علی بن ابی طالب (علیه السلام) جانشین محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است و ما او را بر سایر اصحاب مقدّم می داریم زیرا خدا و رسولش او را برتر دانسته اند.

و در این مورد، دلیل های عقلی و نقلی از کتاب و سنّت داریم و این دلیل ها هرگز شک بردار نیستند؛ زیرا نه تنها از سوی ما متواتر و صحیح می باشند که از سوی اهل سنّت نیز متواترند و در این زمینه علمای ما

ص: 32

کتاب های فراوانی نگاشته اند. و چون مبنای حکومت امویان، بر محو و زدودن این حقیقت و کارزار با امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و فرزندان او (علیهم السلام) و قتل آنها بود و کار را به جایی رساندند که بر منابر مسلمین، او را نفرین و لعن می کردند و مردم را با زور بر این امر وامی داشتند، از این روی، شیعیان و پیروان علی - که خداوند از آنها راضی و خشنود باد - گواهی می دهند که او ولیّ خدا است و نمی شود مسلمانی، ولیّ خدا را نفرین کند، و این در حقیقت، مبارزه ای با هیئت حاکمه ظالم بود تا اینکه عزّت را برای خدا و رسولش و مؤمنین به تثبیت برسانند و تا اینکه انگیزه ای تاریخی برای تمام مسلمانان و نسل های آینده باشد که به حقیقت علی (علیه السلام) و بطلان دشمنانش پی ببرند.

و بدین سان فقیهان ما بر این منوال حرکت کردند که شهادت به ولایت علی (علیه السلام) را در اذان و اقامه مستحب می دانستند، نه به تیت اینکه جزئی از اذان یا اقامه باشد، پس هرگاه مؤذن یا اقامه گویت کند که این شهادت، جزئی از اذان یا اقامه است، اذان و اقامه اش باطل می شود و مستحبات - چه در عبادات و چه در معاملات - بسیار و بی شمار است که مسلمان اگر بجا آورد، ثواب می برد و اگر انجام نداد، عقابی ندارد.

به عنوان نمونه: وارد شده است که مستحب است پس از شهادت به «لا اله الا الله» و به «محمد رسول الله» مسلمان بگوید:

«و اشهد ان الجنة حق و النار حق و انّ الله یبعث من فی القبور؛

و گواهی می دهم که بهشت حق است و جهنّم حق است و اینکه خداوند آنها را که در قبرهایند، برمی انگیزد».

گفتم: علمای ما به ما آموخته اند که برترین خلفاء ابوبکر صدیق است و پس از او عمر فاروق. سپس عثمان وانگهی علی (علیه السلام).

سید لحظه ای سکوت کرد، سپس گفت: بگذار هرچه می خواهید بگویند ولی چگونه می خواهید اینها را با دلیل های شرعی، به اثبات برسانند؟!

وانگهی این سخن، با آنچه صریحاً در کتاب های صحیح و معتبرشان آمده است، مخالفت دارد؛ زیرا در آنها آمده است: «برترین مردم، ابوبکر سپس عمر و بعد از او عثمان است» و اصلاً نامی از علی (علیه السلام) نیامده است بلکه او را از مردم کوچه و بازار شمرده اند. ولی متأخرین به عنوان مستحب - چون ذکر خلفای راشدین شده است - اسم او را آورده اند!

تیجانی می گوید: در ادامه از این تربتی که بر آن سجده می کنند، و آن را «تربت حسینی» می نامند، پرسیدم. پاسخ داد: قبل از هر چیز باید بدانیم که ما بر خاک سجده می کنیم و هرگز برای خاک سجده نمی کنیم. همان طور که برخی خیال کرده اند و از این راه، شیعه را متهم می نمایند.

پس سجده مخصوص خدای سبحان است و برای هیچ کس دیگر جایز نیست. و آنچه نزد ما و نزد اهل سنت نیز ثابت شده، این است که بهترین سجده بر زمین است یا آنچه از زمین می روید به شرط اینکه خوردنی نباشد، و سجده بر غیر اینها درست نیست.

و به تحقیق رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بر خاک می نشست و برای خود سجاده کوچکی از «سعف؛ نخل» درست کرده بود که روی آن سجده می کرد و به اصحاب خود آموخته بود که بر زمین سجده کنند یا بر سنگ و آنها را

نهی کرده بود که بر کنار لباسشان سجده کنند و این از مسائل واضح و روشن است نزد ما.

و امام زین العابدین علی بن الحسین (علیهما السلام) تربتی از قبر پدرش امام حسین (علیه السلام) ساخت زیرا آن تربت پاک و مقدس و طاهری بود که خون سیدالشهداء (علیه السلام) بر رویش ریخته شده بود، و شیعیان نیز بر این برنامه تا امروز ادامه داده اند و ما هرگز نگفته ایم که سجده تنها بر تربت سیدالشهداء (علیه السلام) جایز است بلکه می گوییم: سجده بر هر تربت و خاک پاکی رواست همچنان که بر بوریا و فرشی که از سعف و شبیه آن درست می شود، صحیح است.

گفتم: حال که نام حضرت حسین بن علی رضی الله عنه به میان آمد، چرا شیعیان بر او گریه می کنند و بر سر و سینه خود می زنند تا آنجا که خون جاری شود، و این در اسلام حرام است، زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است:

«از ما نیست کسی که به صورت خود بزند، یا جامه پاره کند یا به جاهلیت دعوت نماید».

سید پاسخ داد: این حدیث بدون شک درست است ولی بر عزای امام حسین (علیه السلام) تطبیق نمی شود زیرا کسی که می خواهد انتقام دشمن حسین (علیه السلام) را بگیرد و در راه او گام بردارد، دعوت او دعوت جاهلیت نیست. وانگهی شیعه هم بشر است، عالم دارند، جاهل دارند و دارای عاطفه و احساسات هستند. پس اگر در بزرگداشت شهادت ابی عبدالله (علیه السلام) و آنچه بر او و اهل و عیالش و یاران و اصحابش از قتل و اسارت و اهانت وارد شد، احساساتش بر آنها فائق آمد، مأجورند و

ثواب دارند زیرا نیتشان خدا و فی سبیل الله است و خدای سبحان به مردم مقدار نیت هاشان ثواب می دهد.

هفته گذشته گزارشی رسمی از حکومت مصر به مناسبت مرگ «جمال عبدالناصر» خواندم که در آن گزارش آمده بود:

بیش از هشتاد حادثه خودکشی به این مناسبت ثبت شده است که آنها به مجرد شنیدن خبر، خودشان را کشته اند. گروهی از بالای ساختمان خود را به پایین پرت کرده و گروهی خود را جلوی قطار انداخته اند و ...!! و اما مجروحان و زخمی ها بسیارند.

من این مثال ها را ذکر می کنم که متوجه شوید، احساسات اگر بر افراد طغیان کند، و فائق آید، کار به اینجا می رسد که اینان با اینکه حتماً مسلمان هم هستند برای خاطر «جمال عبدالناصر» که تازه با مرگ طبیعی هم مرده است، خودشان را می کشند.

بنابراین، نمی شود بر اهل سنت حکم کرد که در این موارد حتماً اشتباه و گناه کرده اند و آنها هم حق ندارند بر برادران شیعه خود حکم کنند که اینها در گریه بر سیدالشهداء (علیه السلام) گناه می کنند چرا که اینها مصیبت امام حسین (علیه السلام) را با دل و جان دیدند و امروز هم می بینند و انگهی خود حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) بر فرزندش حسین (علیه السلام) گریه کرد و جبرئیل از گریه آن حضرت، گریان شد. [\(1\)](#)

گفتم: چرا شیعیان، قبرهای اولیاء و امامان خود را مزین به طلا و نقره

ص: 36

1- . فراند السمطين 2/35 ؛ الفتوح ابن اعثم 4/325 ؛ المعجم الكبير 3/109 و 23/328 ؛ ترجمه الامام الحسين (عليه السلام) ابن عساکر 251 ؛ مناقب ابن المغازلی 318.

می‌کنند و این در اسلام حرام است؟

آقای صدر جواب داد: این امر منحصر به شیعه نیست و هیچ حرمتی هم در آن نمی‌باشد؛ زیرا مساجد برادران اهل سنت نیز، چه در عراق یا مصر یا ترکیه یا دیگر کشورهای اسلامی، مزین به طلا و نقره‌اند و حتی مسجد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در مدینه منوره نیز چنین است و خانه خدا در مکه مکرمه هر سال با یک پارچه طلاکوب نو پوشیده می‌شود و میلیون‌ها ریال صرف آن می‌گردد. پس این امر منحصر به شیعه نیست.

گفتم: علمای سعودی می‌گویند: دست بر قبر کشیدن و توسل به صالحین و تبرک جستن به آنان، شرک به خدا است! نظر شما چیست؟

سید محمدباقر صدر پاسخ داد: اگر دست بر قبر کشیدن، و توسل جستن به این نیت باشد که آنها نفع می‌دهند و آنها زیان می‌رسانند، این بدون تردید شرک است ولی مسلمانان که موحدند و می‌دانند خداوند خودش ضارّ و نافع است یعنی ضرر و نفع فقط از سوی خداست و اینکه اولیاء و ائمه (علیهم السلام) را دعا می‌کنند، به این خاطر است که وسیله‌ای نزد خدا باشند، و این هرگز شرک نیست.

و مسلمانان - چه سنی و چه شیعه - از زمان حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) تا امروز، بر این امر، اتفاق عقیده دارند، به استثنای وهابیت و علمای سعودی - همان گونه که یادآور شدی - و اینها با مذهب جدیدشان که در این قرن پیدا شد، مخالفت با اجماع مسلمین می‌کنند و با این اعتقاد بود که میان مسلمین فتنه‌انگیزی کردند و خون مسلمانان را مباح دانستند و آنها را تکفیر نمودند.

ص: 37

و مگر همین‌ها نبودند و نیستند که حاجیان سالخورده را تنها برای يك سلام بر پیامبر کردن و «السَّلام عليك يا رسول الله» گفتن می‌زنند و نمی‌گذارند احدی دست بر ضریح پاك و مقدسش بکشد و آنها با عالمان ما بحث‌های زیادی داشتند ولی باز هم بر عناد و دشمنی خود، اصرار ورزیدند و به حقّ مستکبر شدند.

آقای سید شرف الدین از علمای شیعه است، هنگامی که در زمان عبدالعزیز آل سعود به زیارت خانه خدا مشرف شد، از جمله علمائی بود که به کاخ پادشاه دعوت شده بود که - طبق معمول - در عید قربان به او تبریک بگویند و هنگامی که نوبت به وی رسید دست شاه را گرفت، هدیه‌ای به او داد و هدیه اش عبارت بود از يك قرآن که در جلدی پوستین نگهداشته شده بود. پادشاه هدیه را گرفت و بوسید و به عنوان احترام و تعظیم، بر پیشانی خود گذاشت.

سید شرف الدین ناگهان گفت: ای پادشاه! چگونه این جلد را می‌بوسی و تعظیم می‌کنی در حالی که چیزی جز پوست يك بز نیست؟

پادشاه گفت: غرض من قرآنی است که در داخل این جلد قرار دارد نه خود جلد!

آقای شرف الدین فوراً گفت: احسنت، ای پادشاه! ما هم وقتی پنجره یا در اطاق پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را می‌بوسیم، می‌دانیم که آهن، هیچ کاری نمی‌تواند بکند ولی غرض ما آن کسی است که ماورای این آهن‌ها و چوب‌ها قرار دارد. ما می‌خواهیم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را تعظیم و احترام نماییم. همان‌گونه که شما با بوسه زدن بر پوست بز، می‌خواستی قرآن را

تعظیم نمایی که در جوف آن پوست قرار دارد.

حاضران تکبیر گفتند و او را تصدیق نمودند. آنجا بود که پادشاه ناچار شد اجازه دهد حُجاج با آثار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تبرک جویند، ولی آن که پس از او آمد به قانون گذشته شان بازگشت!

پس قضیه این نیست که اینها از شرك مردم به خدا وحشت و خوفی داشته باشند به آن اندازه که يك مسئله سیاسی است و مبنایش بر مخالفت مسلمین و کشتار آنان استوار گشته است تا اینکه حکومتشان باقی باشد و سلطه شان بر مسلمانان ادامه پیدا کند و تاریخ، بزرگترین گواه است که چه بر سر امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آوردند. [\(1\)](#)

ص: 39

1- . ثم اهدیت 315 ؛ آنگاه هدایت شدم 88 .

مناظره دکتر تیجانی با آیت الله صدر پیرامون جمع بین دو نماز

شیعیان بین دو نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء جمع می کنند، برخلاف مخالفین مکتب که با فاصله زمانی می خوانند.

دکتر تیجانی قبل از استبصار، در سفر به عراق، پس از نماز جماعتی که به آیت الله صدر اقتدا کرده بود، جمع بین دو نماز ذهنش را به خود مشغول می کند، لذا از آیت الله صدر پیرامون این مسئله سؤال می کند.

سید محمدباقر صدر پاسخ می دهد:

احادیث زیادی از ائمه معصومین (علیهم السلام) داریم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جمع بین نماز ظهر و عصر و همچنین نماز مغرب و عشاء کرد بدون اینکه ترس یا سفری وجود داشته باشد و تنها انگیزه اش این بود که آتش به سختی نیفتند.

گفتم: این سختی چیست؟ مگر خدا نمی فرماید:

(مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ) (1)؛

«در دین، حَرَج و سختی بر شما نیست».

ص: 40

گفت: چون خداوند به همه چیز عالم است، پس به تحقیق علم داشت که در دوران های بعدی کارهایی همگانی پیش می آید مانند کارهای حکومتی از قبیل سپاه، پلیس و ارتش و کارهای کارمندان مؤسسات عمومی و حتی طلاب و استادان دانشگاه که برای همه اینان، سخت و مشکل است که پنج بار نماز را در اوقات خود به جای آورند و لذا به رسولش (صلی الله علیه و آله و سلم) وحی نمود که دو فریضه واجب را در يك وقت بر آنها بخواند تا اوقات نماز سه وقت به جای پنج وقت بشود و این بر مسلمانان آسان تر است و هیچ حَرَجی و مشقّتی در آن نیست.

گفتم: مگر سنت نبوی، قرآن را نسخ می کند؟

گفت: من نگفتم که سنت، قرآن را نسخ می کند بلکه قرآن را تفسیر می نماید و آنچه بر ما دشوار و سخت است، توضیح می دهد.

گفتم: خداوند می فرماید:

(إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَىٰ آلِ-مُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا)⁽¹⁾؛

«مسلماً نماز همواره در اوقاتی مشخص و معین وظیفه ای مقرر بر مؤمنان است».

و در سنت مشهور است که جبرئیل (علیه السلام) بر حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شد و پنج نماز را در شبانه روز بر او خواند که آن نمازها به نام های ظهر، عصر، مغرب، عشا و صبح نامگذاری شدند.

گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آیه (إِنَّ الصَّلَاةَ ...)؛ را تفسیر کرد به تفریق و جمع بین دو نماز، پس آیه دلالت دارد بر تفریق نمازها به پنج وقت یا

ص: 41

جمعهشان در سه وقت که خدای سبحان آن را وقت صحیح دانسته است.

گفتم: ببخشید آقای من! نفهمیدم! پس چرا خداوند (... كِتَابًا مَوْقُوتًا) فرمود؟

با تبسم گفتم: آیا بر این باوری که مسلمانان در ایام حج نماز را در اوقاتش به جای نمی آورند، و چون در «عرفه» جمع بین ظهر و عصر کرده و در «مزدلفه» جمع بین نماز مغرب و عشا می کنند، نماز را برپا نمی دارند، در حالی که اقتدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می کنند؟

کمی اندیشیدم سپس گفتم: شاید در آنجا عذری بوده است و آن خستگی حجاج است که خداوند خواسته بر آنها تخفیف دهد.

گفتم: اینجا هم خداوند می خواهد حرج و مشقت را از امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در دوران های بعدی بردارد تا دین بر آنها سهل و آسان باشد.

گفتم: باز می گردم به این سخنتان که گفتید خداوند به پیامبرش وحی نمود که دو نماز را در يك وقت بر آنها بخواند تا اوقات نمازش به جای پنج وقت، تنها سه وقت باشد. این مطلب در چه آیه ای وجود دارد؟

فوراً پاسخ داد: در چه آیه ای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) امر کرده است که در «عرفه» یا «مزدلفه» جمع بین دو نماز کنند؟ و در چه آیه ای پنج وقت نماز را ذکر کرده است؟

سکوت کردم و دیگر هیچ پاسخی ندادم، زیرا در این بار، به سخنانش کاملاً قانع شده بودم.

ولی او اضافه کرد: نه هر چه خداوند به پیامبرش وحی می فرستد، قطعاً باید به صورت قرآنی درآید که تلاوت شود.

(قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَ تَنفَدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا)(1)؛

«بگو اگر دریا مدادی برای کلمات پروردگارم باشد، آب دریا پیش از تمام شدن کلمات پروردگارم، تمام و خشک می گردد، حتی اگر به مانند آن دریای دیگری را به یاری بطلبیم».

مگر نه این است که هر چه خداوند به پیامبرش وحی کرده، ما آن را سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می دانیم؟ ولذا است که خداوند می فرماید:

(مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)(2)؛

«هر چه پیامبر برای شما آورد [امر کرد] اطاعت کنید و از هر چه نهی کرد، انجام ندهید».

و به عبارت دیگر: هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) امر یا نهی می کند، اصحاب حق ندارند به او اعتراض کنند و مطالبه آیه ای از کلام خدا نمایند بلکه باید بدون چون و چرا، در برابر اوامر و نواهی، مطیع و خاضع باشند؛ چرا که هر چه او می گوید وحی الهی است.

این سخنان آقای سید محمدباقر صدر مرا بهت زده کرد، و من در حقیقت به این مسائل جاهل بودم و لذا باز هم برای اینکه مسئله جمع بین دو نماز واجب بیشتر برایم روشن شود پرسیدم:

ص: 43

1- . سورة الكهف: 109.

2- . سورة الحشر: 7.

آقای من! آیا ممکن است مسلمان در حالت ضرورت بین دو نماز واجب جمع کند؟

گفت: می تواند بین دو نماز در هر حال و بدون هیچ ضرورت جمع کند.

گفتم: دلیل شما چیست؟

گفت: دلیل ما عمل رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است که در شهر خویش جمع بین دو نماز کرد، حال آنکه نه در سفر بود و نه خوفی یا بارانی یا ضرورتی وجود داشت و این را فقط برای برداشتن حَرَج و سختی از ما انجام داد. و این مطلب بحمدالله از طریق ائمه اطهار (علیهم السلام) برای ما ثابت است و حتی برای شماها نیز ثابت است!

تعجب کردم که چگونه چنین مطلبی بر ما ثابت است در صورتی که قبل از آن روز از آن چیزی نشنیده بودم و هیچ يك از اهل سنت را ندیده بودم که بدان عمل کنند، بلکه به عکس می دیدم که باطل می دانستند خواندن نماز را ولو به يك دقیقه قبل از اذان چه رسد به اینکه شخصی آن را ساعت ها قبل از وقتش یعنی همراه با نماز ظهر بخواند، یا اینکه نماز عشا را همراه با نماز مغرب بخواند و این در نزد ما باطل و مورد اعتراض شدید است.

آقای صدر که تعجب و سرگردانی مرا دریافته بود، آهسته به یکی از حاضرین دستور داد کتاب «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» را بیاورد، و به او امر کرد که احادیث مربوط به جمع بین دو نماز واجب را برای من پیدا کند. و سرانجام خودم در «صحیح بخاری» خواندم که چگونه

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بین دو نماز ظهر و عصر و دو نماز مغرب و عشا جمع کرد، (1) و در «صحیح مسلم» باب مفصلی درباره جمع بین دو نماز در وطن بدون خوف و باران و سفر، هست (2) که آن را نیز مطالعه کردم.

به هر حال خیلی مایه تعجب و شگفتی من شد، هر چند باز هم نزد خود می اندیشیدم که نکنند این دو کتاب (بخاری و مسلم) که نزد آنان است، تحریف شده و در آن کم و زیاد کرده اند و قصد کردم که هر وقت به تونس بازگشتم، آنها را مورد مطالعه قرار دهم.

سید محمدباقر صدر پس از این، نظر مرا پرسید.

گفتم: حق با شما است و در آنچه می گوئید راستگو و صادق هستید. ولی دلم می خواهد سؤال دیگری نیز بکنم.

گفت: بفرما.

گفتم: آیا می شود جمع بین هر چهار نماز کرد، چنان که بسیاری از مردم، وقتی به خانه بازگشتند هر چهار نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را به صورت قضا بجا می آورند؟

گفت: این کار جایز نیست مگر در صورت ضرورت، زیرا ضرورت ها، ممنوعات را مباح می سازند، چرا که به هر حال نماز بر مؤمنین امری واجب و لازم است (إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْ-مُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا). (3)

ص: 45

1- . صحیح البخاری 1/138 و 140 ضمن دو روایت.

2- . صحیح مسلم 2/151 و 152 ضمن پنج روایت.

3- . سورة النساء: 103.

گفتم: خود شما گفتید که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تفریق کرد و جمع کرد و از آن، وقت های نماز را که مورد رضایت خدای سبحان است فهمیدیم.

گفت: نماز ظهر و عصر وقت مشترکی دارند که از زوال آفتاب (ظهر) تا غروب آن ادامه دارد، و نماز مغرب و عشا نیز وقت مشترکی دارند که از غروب (مغرب) آغاز و تا نیمه شب ادامه دارد، و اما نماز صبح يك وقت بیش ندارد که از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب؛ پس هرکه با این اوقات مخالفت کند، با آیه کریمه (إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ ...) مخالفت کرده است.

پس ما نمی توانیم نماز صبح را قبل از طلوع فجر یا بعد از طلوع آفتاب بخوانیم، چنانکه نمی توانیم نماز ظهر و عصر را قبل از زوال آفتاب یا بعد از غروب و یا پس از نیمه شب بخوانیم.

از آقای صدر سپاسگزاری کردم و هرچند از سخنانش کاملاً قانع شده بودم، ولی جمع بین دو نماز نکردم مگر پس از بازگشت به تونس و تعمق در تحقیق و پژوهش و سرانجام تشیع و استبصارم. [\(1\)](#)

ص: 46

1- . لأكون مع الصادقين 209 ؛ همراه با راستگويان 373 .

مناظره دکتر تیجانی با فردی شیعی، پیرامون صلوات بر ائمه اطهار

دکتر تیجانی در خاطرات استبصارش می نویسد: قبل از هدایت به مکتب تشیع از شیعیان کینه به دل داشتم، شاید علتش آن همه شایعه های ناروایی بود که درباره اینان شنیده بودم که مثلاً علی (علیه السلام) را می پرستند، امامان خود را به درجه خدایی بالا می برند، برای سنگ به سجده می افتند، در ضریح پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) - العیاذ بالله - کثافت و نجاست می اندازند و...

چگونه ممکن است مسلمانان چنین تهمت هایی را نسبت به شیعیان بشنوند و بر آنان کینه نورزند.

لیکن او پس از اینکه به عراق سفر کرده و از نزدیک شیعیان را می بیند، به دروغ و تهمت بودن این شایعات پی می برد. وی می نویسد:

من چگونه می توانم این بهتان ها و افتراءات را باور کنم حال آنکه با چشم خود دیدم آنچه را بایست ببینم و با گوش خود شنیدم آنچه را بایست بشنوم و هم اینکه بیش از یک هفته گذشته که من در میان آنهایم و جز سخنان منطقی و معقول از آنها ندیدم و نشنیدم، بلکه به قدری مجذوب عبادت ها، نمازها، دعاها و اخلاق و رفتارشان و احترام به

علمایشان شدم که آرزو می کنم ای کاش مانند آنها بودم. و بدین سان از خود می پرسم: آیا واقعاً اینها از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) متفرند؟ مگر نه این است که تا نام او را - برای آزمایش - می آوردم، با تمام اعضاء و جوارحشان فریاد می زنند: «اللهم صل علی محمد و آل محمد».

باز هم در آغاز خیال می کردم منافقانه با من برخورد می کنند ولی وقتی کتاب هایشان را ورق زدم و مقداری از آنها را مطالعه کردم آنقدر احترام و تقدیر نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دیدم که هرگز در کتاب های خودمان چنین چیزی ندیده بودم، زیرا آنها معتقد به معصوم بودن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حتی قبل از مبعوث شدن می باشند درحالی که ما اهل سنت معتقدیم که او تنها در تبلیغ قرآن معصوم است وگرنه مانند دیگر افراد بشر است که گاهی هم اشتباه می کند و بسیار شده است که استدلال می کنیم به اشتباهات او و تصحیح کردن برخی از اصحاب آن اشتباهات را، در حالی که شیعیان هرگز قبول ندارند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اشتباه کند و دیگران آن را تصحیح کنند.

پس آیا باز هم باور کنم که اینها از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بدشان می آید؟ چطور ممکن است؟!!

روزی با دوستم گفتگویی داشتم و او را قسم دادم که با صراحت و بی پرده پاسخم را بگوید، و این گفتگو بین ما رد و بدل شد:

شما حضرت علی - رضی الله عنه و کرم الله وجهه - را به درجه پیامبران بالا می برید، زیرا من هرگز نشنیده ام از شما که نامش را ببرید مگر اینکه «علیه السلام» می گفتید!

او گفت: همینطور است، ما هر وقت نام امیرالمؤمنین یا هر يك از امامان دیگر از فرزندان آن حضرت را می‌بریم «علیه السلام» می‌گوییم، و این بدان معنا نیست که آنها را پیامبر می‌دانیم، ولی آنها ذریه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند که خداوند به ما در قرآن دستور داده است که بر آنها درود بفرستیم. لذا گفتن «علیه السلام» جایز است و هیچ اشکالی ندارد.

گفتم: نه برادر! ما هرگز نمی‌پذیریم که سلام و صلوات را جز بر پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] بفرستیم و این هیچ ربطی به علی و فرزندانش - رضی الله عنهم - ندارد.

- من از شما می‌خواهم بیشتر مطالعه کنید تا به حقیقت پی ببرید.

- چه کتاب‌هایی مطالعه کنم، برادر؟ مگر نه خود گفتمی که با کتاب‌های احمد امین [سنّی] نمی‌شود، علیه شیعه استدلال کرد؟

پس کتاب‌های شیعه هم برای ما دلیل و برهان نمی‌شود و مورد اطمینان نیست. مگر نمی‌بینی کتاب‌های نصرانیان را - که مورد اطمینان‌شان نیز هست - نوشته‌اند که عیسی (علیه السلام) فرزند خدا است در حالی که قرآن کریم - و این راستگوترین سخنگویان - از لسان عیسی بن مریم می‌فرماید:

(مَا قُلْتُ لَـهُمَّ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ) (1)

«دستور داده بودی که هان، پروردگار من و خودتان را بپرستید و عبادت کنید».

- درست است، من همین‌طور گفتم و از تو هم چیزی جز این نمی‌خواهم. کافی است که عقل و منطق و استدلال به قرآن و سنّت

ص: 49

راستین را، حجت قرار دهیم، مادام که مسلمان هستیم، و اگر سخن با یک یهودی یا نصرانی بود، استدلال ما بگونه ای دیگر بود.

- پس در چه کتابی می توانم به حقیقت دست یابم؟ در حالی که هر نویسنده و هر گروه و هر مذهب، ادعا می کند که بر حق است.

- من اکنون به تو دلیلی روشن ارائه می دهم که تمام مسلمانان با مذهب های گوناگون و فرقه های مختلفی که دارند، آن را می پذیرند ولی تو با آن استدلال آشنایی نداری!

- پروردگارا! تو خود بر علم و دانشم بیفز.

- آیا تفسیر این آیه شریفه را خوانده ای که می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) (1)؛

«همانا خداوند و فرشتگان بر پیامبر، صلوات می فرستند، پس ای مؤمنان بر او صلوات بفرستید و سلام کنید، سلام تمام و کامل».

مفسرین شیعه و سنی، متفق القول اند که اصحابی که این آیه درباره آنها نازل شد، خدمت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده، عرض کردند: ای رسول خدا! فهمیدیم چگونه بر تو سلام کنیم ولی نفهمیدیم چگونه بر تو درود و صلوات بفرستیم؟ حضرت فرمود بگویند:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

و هرگز بر من صلوات منقطع و ناقص نفرستید.

ص: 50

عرض کردند: یا رسول الله، صلوات ناقص چیست؟ فرمود:

اینکه بگویند «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ» و آنگاه سکوت کنید و همانا خداوند کامل است و جز کامل را قبول ندارد». (1)

و بدین سان، اصحاب و تابعین، این مطلب را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) یاد گرفتند و لذا بر آن حضرت، درود کامل می فرستادند، تا آنجا که امام شافعی در حق اهل بیت می سراید:

«ای اهل بیت رسول الله! دوستی شما، فریضه و واجبی است که خداوند در قرآن نازل فرموده، و هیچ مقامی برتر و بالاتر برای شما از آن نیست که خداوند هیچ صلواتی را از کسی نمی پذیرد مگر اینکه بر شما درود بفرستد». (2)

آری! آن سخنان چنان در گوشم نواخته می شد و بر قلبم می نشست که تأثیری مثبت بر من گذاشت. او راست می گفت، من خودم قبلاً چنین مطلبی را خوانده بودم ولی درست یادم نمی آمد در چه کتابی خوانده ام. ولذا او را تصدیق کردم که ما هرگاه صلوات بر پیامبر می فرستیم، آل و اصحابش را همگی شریک در صلوات می سازیم ولی قبول نداریم که تنها حضرت علی (علیه السلام) اختصاص به سلام خداوند داشته باشد، همان گونه که شیعیان می گویند.

گفت: نظرت درباره «صحیح بخاری» چیست؟ آیا او شیعه است؟

ص: 51

1- . الصواعق المحرقة 146 ؛ ینابیع المودة 1/37 و 2/434.

2- . ینابیع المودة 2/434 و 464 و 3/103 ؛ الصواعق المحرقة 148 ؛ التفسیر الکاشف 6/238 ؛ نظم در السمطین 18 ؛ اعانه الطالبین الدمیاطی 1/200 .

گفتم: امامی است عالی مقام از امامان اهل سنت و کتابش صحیح ترین کتاب پس از کتاب خداست.

همان جا او بلند شد و کتاب «صحیح بخاری» را از کتابخانه اش آورد و آن را گشود و صفحه ای که می خواست پیدا کرد و به من داد که بخوانم. دیدم نوشته است:

«فلان شخص ما را حدیث کرد از فلانی از علی علیه السلام».(1)

نمی توانستم باور کنم و به قدری تعجب کردم که حتی نسبت به آن کتاب، تردید برآیم حاصل شد که نکند این کتاب صحیح بخاری نیست! در هر صورت با سراسیمگی يك بار دیگر به آن صفحه نگریستم و به جلد کتاب نگاه کردم، ولی دوستم که حالت شك و تردید را در من دید، کتاب را از من گرفت و صفحه دیگری به من نشان داد که در آن نوشته شده بود:

«علی بن الحسین علیه السلام ما را حدیث کرد».(2)

پس از آن هیچ جوابی نداشتم جز اینکه شگفت زده بگویم: سبحان الله!

او هم به همین جواب قانع شد و مرا رها کرد و رفت.

من باز به فکر فرو رفتم و با ناباوری کتاب را ورق زدم و نسبت به چاپ آن، دقت کردم. دیدم اتفاقاً در مصر [کشور اهل سنت] به چاپ رسیده است. در «انتشاراتی شرکت حلبی و فرزندان».(3)

ص: 52

1- . رجوع شود به صحیح البخاری 6/48 .

2- . صحیح البخاری 6/124 و نظایر این: 2/43، 3/137، 4/41 و 164، 8/190.

3- . ثم اهدیت 284 : آنگاه هدایت شدم 62.

احوال گذشتگان

آنچه سبب شده اهل سنت به مکتب اهل بیت (علیهم السلام) گرایش نیابند و در گمراهی باقی باشند، عدم اطلاع از احوال برخی اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است، و آنچه سبب شده به بررسی از حالات، رفتار و اعمال آنها نپردازند وجود روایات دروغینی است که آنان را در هاله ای از قداست قرار داده؛ همانند روایت «اصحابی کالنجوم»، «عشرة مبشرة» و ... که در جای خود جعلی بودن این روایات به اثبات رسیده است.

این از يك طرف، و از طرف دیگر عالمان اهل سنت افرادشان را برحذر کرده اند از بدبین بودن به صحابی. آنها به مردمانشان می گویند: هر که درباره اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سخن بدی بگوید، یا اسائه ادبی نماید پیامدهای ناگواری در دنیا و آخرت برایش پدیدار خواهد گشت. به عنوان نمونه «دمیری» در «حياة الحيوان الكبرى» می نویسد:

«شخصی عمر بن خطاب را دشنام می داد، دوستانش در کاروان او را هشدار می دادند و نهی می کردند. هنگامی که رفت ادرار کند يك مار سیاه او را نیش زد و درجا مُرد.

ص: 53

برای او قبری کنند که خاکش کنند، دیدند در قبر مار سیاه بزرگی هست. قبر دیگری کردند و همچنین هر چه قبر می کنند مار سیاه را می دیدند.

یکی از عارفان به آنها گفت هر جا که می خواهید او را دفن کنید، اگر تمام زمین را برای او حفر کنید همین مار سیاه موجود است؛ زیرا او کسی بوده که عمر را دشنام می داده است، و خداوند می خواهد در دنیا قبل از آخرت او را عذاب نماید» (1).

بدین سان هر فرد سنی اگر بخواهد پیرامون احوال صحابی تحقیقی داشته باشد خود را هراسناک و سرگردان می بیند، لذا از بررسی خودداری می ورزد.

از جمله افرادی که تصمیم می گیرد از این کار صرف نظر کند دکتر تیجانی است. او خود در کتابش بدین مضمون می نویسد:

«[پس از بازگشت از عراق به تونس] سه ماه حتی در موقع خوابیدن متحیر و سراسیمه بودم، اندیشه های گوناگون مرا بدین سوی و آن سوی می کشید و در دریای اوهام و پندارها غوطه ور می ساخت، و بر خود می هراسیدم از برخی از اصحاب که درباره تاریخشان به تحقیق می پرداختم و تناقض های شگفت انگیزی در رفتار و اعمالشان می یافتم.

زیرا در طول زندگی ام چنین پرورش یافته بودم که باید اولیای خدا و بندگان شایسته اش را احترام و تقدیس نمایم وگرنه هر که درباره آنها سخن بدی بگوید یا اسائه ادبی نماید اذیت و آزار خواهد دید ...

ص: 54

به ویژه آنکه در مدرسه زینونه [تونس] آموخته بودم که برترین خلفاء ابوبکر و پس از او عمر است و پس از او عثمان، آنگاه نوبت به علی [علیه السلام] می رسد، و پس از او شش نفر دیگر از عَشْرَةَ مَبَشَّرَهُ هَسْتَنْد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنها را به بهشت بشارت داده است، و پس از اینها نوبت به سایر اصحاب می رسد. و غالباً به ما یاد می دادند که با این آیه شریفه استدلال کنیم که می فرماید: (لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ) (1)؛ «میان هیچ یک از رسولانش فرق نمی گذاریم» و به همه اصحاب به یک دید بنگریم و کوچک ترین خدشه ای را در مورد هیچ یک روا نداریم.

از این روی بر خود ترسیدم و بسیار استغفار کردم و چندین بار تصمیم گرفتم از بررسی در مانند این امور خودداری ورزم چرا که مرا نسبت به اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بدبین می کند و در نتیجه در دینم تردید پیدا می کنم.

ولی در طول آن مدت و در خلال بحث با بعضی از علماء اهل سنت، تناقض هایی یافتم که عقل آنها را نمی پذیرد و آنها شروع کردند هشدار دادن به من که اگر از بحث خود در احوال اصحاب ادامه دهم حتماً خداوند نعمتش را از من سلب کرده هلاکم می سازد!

و چون دشمنی آنان زیادتر شد و هرچه می گفتم تکذیب می کردند، کنجکاویم در رسیدن به حقیقت مرا واداشت که دگر خود، خود را وارد میدان بحث سازم، خصوصاً که در درونم نیرویی یافتم که مرا به شدت به این وادی سوق می داد.

ص: 55

دکتر تیجانی در ادامه به نقل مناظره ای با یکی از اهل سنت می پردازد و می گوید:

به یکی از علمایمان گفتم: اگر معاویه بی گناهان را می کشت و نوامیس و اعراض مردم را هتک می کرد و با این حال درباره او قضاوت می کنید که اجتهاد(1) کرد و به اشتباه رفت و لذا يك پاداش بیشتر ندارد! و اگر یزید، فرزندان رسول خدا (علیهم السلام) را کشت و اهل مدینه را قتل عام کرد و با این وجود حکم به اجتهادش می کنید و اینکه در اجتهادش ره اشتباه را پیموده و لذا او را نیز يك پاداش است، پس چرا من اجتهاد نکنم در بحث و بررسی ام و اینکه نسبت به برخی از اصحاب، تردید و دودل باشم و بعضی را رسوا و مفتضح سازم؟

و این بی گمان مقایسه نمی شود با کشتاری که معاویه و فرزندش یزید در مورد عترت پاک پیامبر (علیهم السلام) روا داشتند، پس اگر به حق رسیدم دو اجر دارم و اگر اشتباه کردم تنها يك اجر دارم، در صورتی که اگر بر برخی از اصحاب خرده بگیرم، انگیزه ام دشنام و ناسزا و لعن نیست بلکه می خواهم به حقیقت دست یابم و گروه نجات یافته را از گروه های گمراه جدا و مشخص سازم و این وظیفه من و وظیفه هر فرد مسلمان است، و خدا گواه است بر آنچه پنهان است و خود عالم و آگاه است به آنچه در درون سینه ها می باشد.

آن مرد عالم پاسخ داد: فرزندم! باب اجتهاد، مدت ها است بسته شده!

ص: 56

1- . اجتهاد یعنی اعمال نظر شخصی.

گفتم: کی آن را بسته است؟ گفت: ائمه چهارگانه [مالکی، شافعی، حنفی و حنبلی].

با خوشحالی گفتم: خدا را شکر، آن کس که آن را بسته است نه خداوند است و نه رسولش و نه خلفای راشیدن که مأمور به پیروی از آنهایم. پس هیچ گناهی بر من نیست اگر اجتهاد کنم همان طور که آنها اجتهاد کردند.

گفت: تو نمی توانی اجتهاد کنی مگر اینکه هفده علم را بیاموزی، از جمله؛ علم تفسیر، لغت، نحو، صرف، بلاغت، حدیث، تاریخ و ...

سخنش را قطع کرده گفتم: من اجتهاد نمی کنم که احکام قرآن و سنت را برای مردم بیان کنم یا اینکه خود صاحب یک مذهب در اسلام باشم، نه خیر! بلکه برای این منظور اجتهاد می کنم که بدانم چه کسی بر حق و چه کسی بر باطل است و برای شناخت اینکه حق با امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) یا مثلاً با معاویه بود و این مقدار از آگاهی، هیچ وقت نیاز به فراگیری هفده علم ندارد و همین قدر کافی است که زندگی هر دوی آنها و رفتارشان را بررسی کنم تا به حقیقت دست یابم.

گفت: چه ارزشی برای تو دارد اگر آن را فهمیدی؟

(تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (1)؛

«آنها امتی بودند که گذشتند و خود مسئول کارهایشان هستند و شما هم مسئول کارهای خود هستید و هرگز از آنچه می کردند سؤال نمی شوید».

ص: 57

گفتم: در این آیه کلمه «لَا تُسْأَلُونَ» را با فتح تاء یا با ضم آن می خوانید؟

گفت: «لَا تُسْأَلُونَ» با ضم تاء.

گفتم: خدا را شکر، اگر با فتح تاء بود، [یعنی پرسش نکنید از افعال و اعمال آنان] بحث را خاتمه می دادم ولی حال که با ضمه است، معنایش این است که خداوند ما را بازخواست نمی کند از آنچه آنها مرتکب شدند، و این مانند سخن الهی است که می فرماید:

(كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ) (1)؛

«هرکس خود گرفتار کار خودش است».

و می فرماید:

(وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) (2)؛

«نیست برای انسان مگر آنچه خود تلاش کند».

اتفاقاً قرآن به ما اکیداً سفارش کرده است که از اخبار امت های گذشته باخبر شویم و از آنها عبرت بگیریم و اینکه خداوند داستان های فرعون، هامان، نمرود، قارون و دیگر امت های پیامبران گذشته را برای ما حکایت کرده، قطعاً برای سرگرمی نبوده است. بلکه برای این بوده که حق را از باطل به ما بشناساند.

و اما اینکه گفتم، این بحث چه اهمیتی برای من دارد؟ این بحث اهمیتی زیادی برای من دارد:

ص: 58

1- . سورة المدثر: 38.

2- . سورة النجم: 39.

اولاً: برای اینکه ولیّ خدا را بشناسم و پیروی از او کنم، و دشمن خدا را بشناسم و با او دشمنی نمایم، و این چیزی است که قرآن از من خواسته بلکه بر من واجب کرده است.

ثانیاً: برای من مهمّ است که بدانم خدا را چگونه عبادت کنم و با فریضه ها و واجبات، به او تقرّب جویم و آن هم به گونه ای که خداوند واجب کرده است نه آن گونه که «مالک» و «ابوحنیفه» و دیگر مجتهدان می خواهند زیرا مالک را دیدم که معتقد به مکروه بودن «بسم الله» در نماز است در حالی که ابوحنیفه آن را واجب می داند و دیگری نماز را بدون آن باطل می داند(1) و چون «نماز ستون دین است و اگر پذیرفته شد، دیگر اعمال پذیرفته می شود و اگر ردّ شد، سایر اعمال ردّ می شود»، از این روی نمی خواهم که نمازم باطل باشد و همچنین شیعیان معتقد به مسح پاها در وضو هستند در حالی که اهل سنت معتقد به شستن آنها می باشند و این در صورتی است که در قرآن می خوانیم:

(وَ امْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَاَرْجُلِكُمْ) (2)؛

«سرها و پاهایتان را مسح کنید»

و این آیه صراحت در مسح پا دارد، پس چگونه می خواهی - ای آقای من - که مسلمان خردمندی این قول را بپذیرد و قول دیگری را ردّ کند، بدون اینکه با بحث و استدلال همراه باشد.

گفت: می توانی از هر مذهبی، آنچه را خوشت می آید بگیری زیرا

ص: 59

1- . تحفة الأحمذی المبارکفوری 2/47 ؛ نصب الرأیة الزیلعی 1/446 .

2- . سورة المائدة: 6 .

همة اینها مذهب‌هایی اسلامی هستند و همه استمداد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) - در رسیدن به احکام - می‌کنند.

گفتم: می‌ترسم از جمله کسانی باشم که خداوند درباره‌شان می‌فرماید:

(أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ لَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشًّا أَوَّاهٌ مِّنْ يَّهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ) (1)؛

«آیا ندیدی کسی را که خدای خود را، هوی و هوس خویش قرار داده و خدایش وی را از روی علم به گمراهی کشیده و بر گوش و قلبش مهر نهاده و بر دیده‌اش پرده افکنده است؟ و به جز خداوند چه کسی او را هدایت و راهنمایی می‌کند؟ پس چرا پند و عبرت نمی‌گیری؟»

آقای من! من عقیده ندارم که تمام مذاهب بر حق اند در حالی که یکی از آنها چیزی را حلال و دیگری همان را حرام می‌داند، پس ممکن نیست چیزی در آن واحد، هم حلال باشد و هم حرام، و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در احکامش مناقشه‌ای نیست زیرا وحی از قرآن است.

(وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا) (2)؛

«و اگر از سوی غیر خدا بود پس در او اختلاف‌های زیادی می‌دیدند».

و از اینکه اختلاف‌های بسیاری در مذاهب چهارگانه وجود دارد، پس قطعاً از سوی خداوند نیست و از سوی پیامبرش هم نیست چرا که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مخالف قرآن سخن نمی‌گوید.

ص: 60

1- . سورة الجاثية: 23.

2- . سورة النساء: 82 .

هنگامی که آن شیخ دانشمند، سخن مرا منطقی و پذیرفته دید، گفت: تو را محض رضای خدا نصیحت می‌کنم، اگر در هر چه تردید داشته باشی، در خلفای راشدین تردید نداشته باش، زیرا آنها ستون‌های چهارگانه اسلام‌اند و اگر هرکدام سقوط کند، ساختمان ویران می‌گردد.

گفتم: استغفار کن سرور من! پس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کجاست، اگر اینان استوانه‌های اسلام‌اند؟

پاسخ داد: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) همان ساختمان است، او کلّ اسلام است.

از این تحلیل تبسّ می‌کردم و گفتم: یک بار دیگر، از خدا طلب آموزش کن آقای من! تو - ناخودآگاه - می‌گویی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی‌تواند پابرجا باشد تا این چهار نفر نباشند! در حالی که خداوند می‌فرماید:

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا) (1)؛

«اوست خدایی که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا دین او را بر تمام ادیان برتری بخشد، و شهادت خداوند به تنهایی کافی است.»

و هنگامی که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را برای رسالت و پیامبری فرستاد، هیچ یک از این چهار تن و کسانی دیگر را با او شریک قرار نداد. در این باره خود می‌فرماید:

(كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ) (2)

ص: 61

1- . سورة الفتح: 28.

2- . سورة البقرة: 151.

«چنانکه برای شما پیامبری از خودتان فرستادیم که آیه های ما را بر شما می خواند و تربیتتان می کند و کتاب و حکمت را به شما می آموزد و آنچه نمی دانسته اید به شما تعلیم می دهد».

گفت: این چیزی است که ما از امامان و علمایمان آموخته ایم و هرگز در دوران خودمان مانند شماها با علما بحث و گفتگو نمی کردیم. شما نسل جدید در هر چیز شک و تردید می کنید و حتی در دین نیز شک می کنید و این از نشانه های آخرالزمان است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «قیامت برپا نمی شود مگر بر تبهکاران!»!

گفتم: آقای من! برای چیست این همه گزافه گویی؟ به خدا پناه می برم که در دین تردید داشته باشم یا تشکیک کنم. من که به خدای لاشریک له و فرشتگانش و کتاب ها و پیامبرانش ایمان دارم و به سرورمان حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنده و فرستاده خداوند که افضل از تمام انبیاء و مرسلین و خاتم آنها است ایمان دارم و همانا من از مسلمانانم، پس چرا مرا تهمت می زنید؟

گفت: بیش از این تو را متهم می سازم، زیرا تو درباره سرورمان ابوبکر و سرورمان عمر نیز تردید داری در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید:

«اگر ایمان امّتم را با ایمان ابوبکر در دو کفّه ترازو قرار دهند، ایمان ابوبکر سنگین تر می شود!»!

و در حقّ عمر گفته است:

«امّتم را بر من عرضه داشتند، دیدم پیراهنی دربر دارند که

تا سینه نمی رسد و عمر را بر من عرضه نمودند، دیدم پیراهنش بر زمین کشیده می شود! گفتند: تأویل این سخن چیست ای رسول خدا؟ فرمود دین!»!

و تو امروز در قرن چهاردهم می آیی و در عدالت اصحاب به ویژه ابوبکر و عمر، ایجاد شک و تردید می کنی؟! آیا نمی دانی که اهل عراق، اهل کفر و نفاق اند؟!!

خدایا! من چه بگویم به این به ظاهر عالمی که غرور، او را وادار به گناه ساخته است و به جای بحث آرام، به سوی فتنه و آشوب میل کرده و در مقابل مردمی که به او ارادت دارند، شروع به تهمت زدن و افترا و شایعه پراکنی نموده است، که آنها هم از شدت خشم و عصبانیت، دیده گانشان قرمز و اخم هاشان درهم کشیده شد و در چهره هاشان شرّ و کینه نمایان گشت.

به سرعت به منزل رفتم و کتاب «الموطأ» امام مالک و کتاب «صحیح بخاری» را با خود برداشته و به سوی او شتافتم و گفتم: آقای من! آنچه مرا به شک و تردید درباره ابوبکر واداشت، شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و در حالی که کتاب «الموطأ» را می گشودم، روبرویش گذاشتم که در آن «مالک» روایت کرده بود:

«پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به شهدای احد فرمود: بر ایمان اینان گواهی می دهم.

ابوبکر عرض کرد: ای رسول خدا! مگر ما برادران آنان نیستیم؟ مگر ما مانند آنها اسلام نیاوردیم و جهاد نکردیم؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آری! ولی نمی دانم پس از من چه بدعت هادر دین می گذارید؟

پس ابوبکر گریست و باز هم گریست و گفت: ما پس از تو خواهیم بود». (1)

و آنگاه صحیح بخاری را گشودم که در آن آمده بود:

«عمر بن خطاب بر حفصه وارد شد که اَسْمَاء بنت عمیس نزد او بود. وقتی اَسْمَاء را دید گفت: این کیست؟ حفصه گفت: اَسْمَاء بنت عمیس.

عمر گفت: این همان زن حبشی؛ زن دریایی است!

اَسْمَاء گفت: آری! عمر گفت: در هجرت بر شما سبقت جستیم، پس ما به رسول خدا از شما سزاوارتریم.

اَسْمَاء خشمگین شده گفت: نه به خدا قسم! شما همراه پیامبر بودید و او گرسنه هاتان را اطعام و نادانانان را پند می داد و ما در خانه ای در سرزمین دشمنان در حبشه بودیم ولی قلوبمان با خدا و پیامبرش بود.

به خدا قسم! هرگز غذایی نخوردم و آبی را نیاشامیدم مگر اینکه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را یاد می کردم یا اینکه همواره مورد اذیت و آزار قرار می گرفتم و با ترس و وحشت می زیستم.

و من این سخنان را برای پیامبر نقل خواهم کرد بدون اینکه کم و زیاد کنم و از او خواهم پرسید.

ص: 64

هنگامی که نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد عرض کرد: ای رسول خدا! عمر چنین و چنان گفتم.

حضرت فرمود: چه پاسخ دادی؟

عرض کرد: چنین و چنان گفتم.

حضرت فرمود: او به من سزاوارتر از شما نیست و همانا او و اصحابش یک هجرت بیشتر نداشتند ولی شما اهل کشتی دو هجرت داشتید.

اسماء گوید: ابوموسی و اصحاب کشتی را دیدم که همواره می آمدند و درباره این حدیث از من می پرسیدند و هیچ چیز در دنیا برای آنان جالب تر و ارزنده تر از این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حق آنها نبود». (1)

پس از اینکه آن شیخ عالم و دیگر حاضران، احادیث را خواندند، چهره هاشان تغییر کرد و شروع کردند به یکدیگر نگرستن و منتظر آن عالم شدند که خود او سخت شگفت زده شده بود و چاره ای نداشت جز اینکه ابروهایش را به علامت تعجب بالا برده و گفت: پروردگارا! بر علمم بیفزای.

سپس گفتم: حال اگر شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نخستین کسی باشد که درباره ابوبکر تردید دارد و به نفع او گواهی ندهد، زیرا نداند که پس از او چه کار خواهند کرد، و اگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اقرار به برتری عمر بن

ص: 65

1- صحیح البخاری 5/80؛ صحیح مسلم 7/172؛ مسند ابی یعلیٰ 13/304؛ تاریخ الاسلام الذهبی 2/431؛ السیرة النبویة ابن کثیر 3/389.

خطاب نسبت به اسماء بنت عمیس ننماید بلکه اسماء را بر او برتری بخشید، پس من حقّ دارم شک کنم و هیچ کس را برتری ندهم تا آنکه حقّ را جستجو کرده و آن را بیابم، و معلوم است که این دو حدیث، تمام احادیثی را که درباره ابوبکر و عمر وارد شده، باطل می سازد، زیرا این حدیث ها نزدیک تر به واقعیت و حقیقت است تا آن احادیث فضیلت که ادعا می شود.

حاضرین گفتند: چطور؟

پاسخ دادم: زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شهادت درباره ابوبکر نداد و فرمود: «نمی دانم پس از من چه کارهایی می کنید!» و این کاملاً منطقی است و قرآن و تاریخ نیز گواهی داده است که پس از او [احکامش را] تغییر و تبدیل کردند و از این روی بود که ابوبکر گریه کرد زیرا سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را تبدیل نموده و حضرت زهرا (علیها السلام) دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به خشم آورد (1) و این قدر در دین بدعت نهاد تا آنجا که قبل از وفاتش پشیمان شد و آرزو می کرد: «ای کاش انسان نمی بود». (2)

و اما آن حدیث که می گوید: «اگر ایمان ائمت را با ایمان ابوبکر در ترازو قرار دهند، ایمان ابوبکر سنگین تر می شود»، بدون شک باطل و

ص: 66

1- . الامامة والسياسة الدينوري 1/20 ؛ صحيح البخاري 5/82 و 8/3 ؛ صحيح مسلم 5/153 ؛ شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد 16/281 ؛ امتاع الاسماع 13/158 .

2- . الطبقات الكبرى ابن سعد 3/198 ؛ انساب الاشراف 10/86 ؛ المحاضرات والمحاورات السيوطي 71 ؛ تاريخ الخلفاء السيوطي 115 ؛ المصنف ابن ابي شيبة 8/144 ؛ شعب الايمان البيهقي 1/485 .

غیر معقول است و هرگز ممکن نیست کسی که چهل سال از عمرش را در شرک و بت پرستی گذرانده، ایمانش سنگین تر باشد از تمام امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) با اینکه در میان آنها اولیای شایسته خدا و شهیدان و امامانی که تمام عمرشان را در جهاد و پیکار در راه خدا صرف کرده اند، وجود دارد.

از آن گذشته ابوبکر کجا و این حدیث کجا؟ اگر واقعاً این حدیث درست بود هرگز در واپسین روزهای زندگیش آرزوی بشر نبودن نمی کرد. و اگر ایمانش برتر از ایمان امت بود، هرگز فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر (علیها السلام) و سرور زنان جهان، بر او خشمگین نمی شد، و پس از هر نمازش او را نفرین نمی کرد. (1)

آن عالم هیچ پاسخی نمی داد ولی برخی از حاضرین گفتند: به خدا این آدم، ما را هم به تردید انداخت.

آنجا بود که آن عالم لب به سخن گشوده، روبه من کرد و گفت: همین را می خواستی؟ همه اینها را در دینشان به شک و تردید انداختی!

ولی ناگهان یکی از خود آنان به او پاسخ داد: حق با اوست، ما در طول زندگی مان یک کتاب را به طور کامل نخوانده ایم و کورکورانه شما را پیروی کرده و از شما تبعیت نمودیم و اکنون بر ما روشن شد که آنچه این حاجی می گوید، درست است. پس بر ما لازم شد که بخوانیم و بحث کنیم!! و برخی دیگر از حاضرین نیز با او همصدا شدند و این

ص: 67

1- . الامامة والسياسة الدينوري 1/20 و اعلام النساء عمر رضا كحاله 3/1313 به نقل از شرح احقاق الحق 10/218.

یک پیروزی برای حق و حقیقت بود. و این پیروزی با زور و سرنیزه به دست نیامده بلکه با چیره شدن عقل و دلیل و برهان به دست آمده بود.

(قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ) (1)؛

«شما هم برهان و دلیل خود را بیاورید، اگر راست می گوید». (2)

ص: 68

1- . سورة البقره: 111 .

2- . ثم اهدت 601 ؛ آنگاه هدایت شدم 203-214.

مناظره دکتر تیجانی با یکی از علماء اهل سنت پیرامون درود و...

صلوات بر آل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

دکتر تیجانی در کتابش پس از نقل مواردی چند - برحسب مصادر اهل سنت - از اعترافات عمر و ابوبکر به ظلم و ستم بر حضرت زهرا (علیها السلام) مطلبی بدین مضمون می نویسد:

ما وقتی به ذکر جنایات از منابع و مصادر خودشان می پردازیم در پاسخ می گویند مؤلفان آن کتب شیعه هستند، و بی گمان این تبلیغات عاجزانه کسانی است که راه و چاره ای ندارند و اگر چنین باشد پس باید گفت «طبری» [مورخ و مفسر معروف اهل سنت] هم شیعه شده و «نسائی» [محدث مشهور اهل سنت] نیز که کتابی در ویژگی های امیرالمؤمنین (علیه السلام) نگاشته شیعه شده، و «ابن قتیبه» [مورخ شهیر اهل سنت] شیعه شده و حتی «طه حسین» هم که از معاصرین است پس از نوشتن کتاب «الفتنه الکبری» و ذکر حدیث غدیر و اقرار به حقایق دیگر، او هم شیعه شده است.

حقیقت این است که هیچ کدام از اینها شیعه نشده اند و هرگاه نام شیعه را می برند، به بدی و ناسزاگویی یاد می کنند و تا آنجا که

توانسته اند در دفاع از عدالت صحابه قلمفرسایی کرده اند، ولی آن کس که گوشه ای از فضائل علی بن ابی طالب (علیه السلام) را ذکر می کند یا اشتباه های بزرگان از اصحاب را یادآوری می نماید او را به تشیع متهم می سازند!

فقط کافی است پس از بردن نام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عبارت «صلی الله علیه و آله» بگویی، یا پس از ذکر نام علی (علیه السلام) تعبیر «علیه السلام» بر زبان جاری سازی که فوراً می گویند تو شیعه ای! بدین سان روزی با یکی از علمایمان که با هم بحث می کردیم گفتیم: نظر شما درباره «بخاری» چیست؟

گفت: او از امامان حدیث است و کتابش نزد ما صحیح ترین کتاب پس از قرآن می باشد و همه علمای ما بر این سخن اجماع دارند.

به او گفتیم: بخاری شیعه است!

با تمسخر خنده ای کرد و گفت: چنین تهمتی از او دور باد!

گفتم: مگر تو نگفتی هرکس یاد علی (علیه السلام) کند و واژه «علیه السلام» بگوید، شیعه است؟

گفت: آری! سپس صحیح بخاری را به او و دیگر حاضران نشان دادم که در جاهای متعددی پس از نام علی (علیه السلام)، عبارت «علیه السلام» می گوید و حتی پس از آوردن نام فاطمه و حسین بن علی (علیهم السلام) نیز «علیه السلام» می گوید. (1)

بهت زده شد و ندانست چه پاسخ گوید. (2)

ص: 70

1- . مصادر آن در پاورقی شماره 1 و 2 صفحه 52 گذشت.

2- . ثم اهدیت 284 ؛ آنگاه هدایت شدم، 187-180.

مناظره دکتر تیجانی با یکی از علمای اهل سنت پیرامون اصحاب پیامبر ۷

شیعه معتقد است اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به دو گروه مؤمن و منافق تقسیم می شود، برخلاف مخالفین مکتب تشیع که قائلند تمام کسانی که با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ملاقات داشته اند - حتی اگر کودک شیرخوار بوده - صحابی و مؤمن و عادل هستند، و کسی حق کوچکترین اعتراض و انتقاد به آنان را ندارد، بلکه بر آنها درود و صلوات نیز می فرستند، چنانکه بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرستند.

دکتر تیجانی با یکی از علماء تونس در این راستا مناظره ای داشته است. وی می نویسد:

روزی در تونس بودم، وارد مسجدی بزرگ از مساجد آنجا شدم. پس از ادای نماز، امام رو به نمازگزاران کرد و شروع نمود اعتراض کردن و محکوم نمودن و تکفیر کردن کسانی که اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ناسزا می گویند، و در ادامه سخن چنین گفت:

زنها که هم صحبت شوید با کسانی که به ادعای بحث علمی و رسیدن به حق، اصحاب پیامبر را رسوا می کنند و استیضاح می نمایند؛

لعنت خدا و ملائکه اش و همه مردم بر آنان باد!

آنها می خواهند مردم را در دینشان مورد تردید قرار دهند و همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است:

«هرگاه سخن به اصحابم رسید، حرف نزنید که به خدا قسم اگر به اندازه کوه احد، طلا انفاق کنید، به ده یک فضیلت یکی از آنان نخواهید رسید».

یکی از مستبصرین که همراه من بود، سخن او را قطع کرده، چنین گفت: این حدیث، صحیح نیست و بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دروغ گفته شده است.

فوراً چهره امام متغیّر شد و او و برخی از حاضرین خیلی عصبانی شدند و با تنفر و انزجار به ما نگرستند. من وضعیت را درک کردم و لذا با زبانی ملایم و نرم به امام گفتم: آقای من! ای شیخ محترم! گناه مسلمان چیست وقتی در قرآن می خواند:

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ) (1)؛

«و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست جز پیامبری که قبل از او نیز پیامبرانی آمده اند؛ پس اگر از دنیا برود یا کشته شود، شما به قهقرا و جاهلیت برمی گردید و همانا هرکس مرتد شود، به خدا زبانی نمی رساند و خداوند شاکران را پاداش خواهد داد».

ص: 72

و چه گناهی دارد مسلمانی که در «صحیح بخاری» یا «صحیح مسلم» سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را به یکی از اصحابش می خواند که فرموده است:

«روز قیامت شما را به سوی چپ می برند، من می گویم: آنها را کجا می برید؟ گفته می شود: به خدا! به سوی جهنم. پس من می گویم: بارالها! اینان اصحاب من اند. گفته می شود: تو نمی دانی که پس از وفات چه بدعت ها گذاشتند، از لحظه ای که از آنها جدا شدی، همچنان مرتد شدند و به جاهلیت بازگشتند. پس من می گویم: دور باد، دور باد از رحمت الهی، کسی که پس از من تبدیل و تحریف کرد. و نمی بینم از آنان رهایی یابد جز به اندازه چند شتر رها شده از گله شتران» (1).

همه در سکوتی وحشت زا به من گوش می دادند. برخی از آنان از من پرسیدند: شما مطمئن هستید که این روایت در «صحیح بخاری» وجود دارد؟

پاسخشان دادم: آری! به همان اندازه که اطمینان دارم خدا یکی است و شریکی ندارد و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنده و رسولش است.

امام که تأثیر ژرف سخنان مرا در حاضرین تأمل کرد، آرام گفت: ما از شیوخیان - که خدا رحمت شان کند - شنیده بودیم که فتنه، خاموش است، پس لعنت بر کسی که آن را برانگیزد.

ص: 73

گفتم: آقای من! فتنه هرگز خاموش نشده است ولی ما در خواب غفلتیم و هر یک از ما اگر خواست بیدار شود و دیدگانش را بگشاید که حق را درک کند، فوراً او را متهم می کنید که فتنه را بیدار کرده است! و بعلاوه بر مسلمانان لازم است که پیروی از کتاب خدا و سنت رسولش (صلی الله علیه و آله و سلم) بکنند نه پیروی از سخنان شیوخ گذشته مان که معاویه و یزید و عمرو عاص را هم مورد ترحم خویش قرار می دادند.

امام سخن مراقب کرده و گفت: پس تو دعای خیر برای سرورمان معاویه، کاتب وحی نمی کنی و برای او طلب آمرزش نمی نمایی؟

گفتم: این مطلبی است که بخش طولانی است، و اگر نظر مرا در این زمینه می خواهی بفهمی، من کتاب خود را که نامش «آنگاه هدایت شدم» است به شما اهدا می کنم، شاید از خواب بیدارت کند و دیدگانت را بر بعضی از حقایق بگشاید.

امام جماعت سخن مرا پذیرفت و هدیه ام را با کمی تردید گرفت ولی پس از یک ماه نامه جالبی برایم نوشت که در آن خدای را سپاس گفته که به صراط مستقیم رهنمونش نموده است و اظهار محبت و عاطفه فراوانی به اهل بیت (علیهم السلام) کرده بود.

من از او خواستم که در چاپ سوم کتابم، نامه اش را منتشر سازم زیرا مالا مال است از صفای روح و مبانی محبت و خلوص که هر که حق را شناخت، آن را دربر خواهد گرفت و این نمونه ای از بسیاری از اهل سنت است که تا پرده ها بالا رود، به سوی حق روی می آورند.

ولی از من خواست که نامه اش را پنهان دارم و آن را پخش نکنم،

زیرا نیاز به وقت کافی دارد تا گروهی که همراه او هستند و پشت سرش نماز می خوانند، قانع شوند و او خواهان این است که دعوتش - طبق بیان خودش - آرام باشد، نه با هرج و مرج. (1)

ص: 75

1- . فاسألوا اهل الذکر 175 ؛ از آگاهان پرسید 1/228.

مناظره دکتر تیجانی با یکی از اساتید سنی مذهب، پیرامون...

خلافت و جنگ های امیرالمؤمنین (علیه السلام)

از مناظراتی که برای دکتر تیجانی اتفاق افتاده بحث خلافت و سه جنگ امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. وی در این راستا می نویسد:

بسیار اتفاق می افتاد که در جمع استادان و فرهنگیان، نسبت به نرسیدن خلافت به صاحب اصلیش یعنی علی بن ابیطالب (علیه السلام) تأسف و تأثر می خوردم، روزی یکی از آنان به من اعتراض کرده، گفت:

علی بن ابی طالب (علیه السلام) چه کاری برای اسلام و مسلمین کرد؟ او تمام زندگی خود را در جستجوی خلافت گذراند و بدین خاطر هزاران مسلمان را به قتل رساند، و اصلاً تمام جنگ هایش در همین زمینه بود؛ در حالی که خلفای سه گانه که پیش از او بودند، زندگی خود را در نشر اسلام و عزت آن افزودند و فتح ها کردند و کشورها گشودند؛ و اگر ابوبکر صدیق نبود، اعراب از اسلام برگشته بودند و اگر عمر بن خطاب نبود، فرس و روم به اسلام گرایش پیدا نمی کردند و اگر عثمان بن عفان نبود، جنابعالی مسلمان نبودی!⁽¹⁾

ص: 76

1- . در اینجا استاد اشاره به فتح آفریقای شمالی در دوران عثمان می کند و معنای سخنش این است که اگر این کشورگشایی نبود، ما همچنان بربری باقی مانده و از اسلام چیزی نمی دانستیم.

سپس رو به دوستانش کرده، گفت: ولی هنگامی که علی [علیه السلام] به خلافت رسید، طوفانی در آن ایجاد کرد و همه چیز را به هم ریخت! و امور مسلمانان دگرگون شد و اسلام رو به عقب گرد و شکست گذاشت، در حالی که در دوران خلفایی که «تیجانی» آنان را دست کم می گیرد و در عدالتشان تردید می کند، عزیز و ارجمند بود!!

چه می توانستم در پاسخ به آخرین تهمت بدهم که سخنش را با آن پایان داد، جز اینکه خونسردی خود را حفظ کنم و از پروردگارم طلب مغفرت نمایم. به هر حال پاسخ دادم:

برادران گرامی ام! آیا با سخنان استاد موافقت می کنید؟ برخی پاسخ مثبت دادند و برخی یا از روی رودربایستی که با من داشتند و یا واقعاً قانع نشده بودند، از پاسخ امتناع ورزیدند.

به آنان گفتم: اجازه بدهید که جمله جمله با استاد بحث کنم، سپس به نفع یا علیه من حکم کنید ولی از شما خواهش دارم، تعصب را کنار گذارده و به حق داوری نمایید. گفتند: بفرما. گفتم:

اولاً: به عکس آنچه استاد گفتند، علی بن ابی طالب (علیه السلام) هرگز در زندگی اش دنبال خلافت نرفت، بلکه عکس آن صحیح است، زیرا اگر علی (علیه السلام) دنبال خلافت راه افتاده بود، لازم بود که جسد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را بدون غسل و کفن رها کند و مانند دیگران به سوی سقیفه بشتابد، به ویژه آنکه استدلال او متین تر و مستندتر بود و بسیاری از اصحاب با او همفکر بودند.

و پس از موت ابوبکر نیز دیدیم که خلافت به عمر منتقل شد و او صبر کرد و با آنان مخالفتی ننمود.

و اما پس از موت عمر، خلافت، خود به سوی او روی آورد ولی باز هم امتناع کرده، نپذیرفت، چون شرط هایی قرار داده بودند که او را مقید می نمود، و این از بزرگترین دلیل بر رد ادعاهای استاد است؛ زیرا اگر او واقعاً دلبسته خلافت بود، چه اشکالی داشت که در آن مجلس به شرط عمل به سنت شیخین، خلافت را قبول کند، سپس به میل و خواست خود عمل نماید، همانگونه که عثمان کرد؟

ولی عظمت و بزرگواری علی (علیه السلام) از چنین جاهایی پیدا می شود زیرا او هرگز در زندگیش دروغ نگفت و هیچ وقت پیمان شکنی نکرد، و به خاطر همین اصول انسانی بود که علی (علیه السلام) به خلافت نرسید و دیگران پیروز شدند، زیرا آنان به خاطر رسیدن به هدف، دست به هر کاری می زدند. ولی او - که درود خدا بر او باد - می فرمود:

«من می دانم که چه چیز شما را اصلاح می کند ولی هرگز با پشت پا زدن خودم به اصول انسانی، شما را اصلاح نخواهم کرد».

چه عظیم و بزرگمرد است این انسان والا... تمام تاریخ نگاران نقل کرده اند که ابوسفیان، بزرگ قریش به سوی او آمد و او را به خلافت تشویق و ترغیب کرد و به او قول داد که هم پول و هم سپاهیان مسلح در خدمت او قرار می دهد تا با ابوبکر و حزبش نبرد کند ولی حضرت او را کنار زده فرمود: «من از آنچه در قلب تو می گذرد آگاهم!»⁽¹⁾

ص: 78

1- . ر.ك: تاريخ الطبري 2/449؛ الكامل في التاريخ ابن الاثير 2/325؛ الاستيعاب ابن عبدالبر 4/1679؛ المصنف الصنعاني 5/450.

پس اگر او دنبال خلافت بود و خود را برای رسیدن به آن حاضر بود به آب و آتش بزند، این پیشنهاد را بدون تأمل می پذیرفت، لیکن تنها به خاطر اسلام و مسلمین فداکاری کرد و شکیبایی به خرج داد و تحمل نمود؛ و مگر او نبود که هنگام وصله زدن به نعلینش، به ابن عباس فرمود:

«به خدا سوگند، این [نعلین پاره پاره] نزد من از خلافت بر شما محبوب تر است جز اینکه حقی را اقامه کنم یا باطلی را سرکوب نمایم»⁽¹⁾.

بنابراین ادعای جنابعالی - ای استاد - که علی (علیه السلام) در پی خلافت بود، تاریخ و حقیقت امر آن را تکذیب می نماید.

ثانیاً: این که ادعا کردید «علی (علیه السلام) به خاطر دستیابی به خلافت، هزاران مسلمان را به قتل رساند و تمام جنگ هایش به همین دلیل بود» این نیز ادعایی است دروغ و پر از تهمت و بهتان و وارونه جلوه دادن حقایق.

پس اگر شما از روی جهل و نادانی، چنین سخنی گفتید، باید استغفار کرده و توبه کنید، و اگر از روی علم بود، بدان که علمت همه اش زورگویی و تهمت و افترا است، زیرا تمام جنگ های امام (علیه السلام) را که یادآور شدید، پس از به خلافت رسیدن وی به وقوع پیوست؛ آن هم خلافتی که خود به دنبال علی (علیه السلام) راه افتاده و مردم او را وادار به پذیرفتنش نمودند بلکه تهدید به قتلش کردند اگر قبول نکند.

و تاریخ گواه است که علی (علیه السلام) بیست و پنج سال خانه نشین بود و در

ص: 79

1- . نهج البلاغه، خطبه 33، ج 1/80؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 2/185.

طول مدت حکومت خلفا، در هیچ جنگی شرکت نکرد و هیچ وقت شمشیر نکشید؛ پس چگونه جنابعالی ادعا می کنی که تمام جنگ های حضرت برای رسیدن به خلافت بوده است؟ و چگونه می گویی که او به خاطر خلافت هزاران نفر از مسلمانان را به کشتن داد؟!

مثلاً جنگ جمل که عایشه و طلحه و زبیر آتشش را برافروختند، بر آن حضرت تحمیل شد زیرا آنها وارد بصره شدند و دست به فساد و تباهی و کشتار بی گناهان و غارت بیت المال زدند؛⁽¹⁾ و اینکه جنگ جمل به نام جنگ «ناکثین» نیز نامیده می شود، به این دلیل است که طلحه و زبیر، بیعت خود را شکستند زیرا از حضرت علی (علیه السلام) خواسته بودند که ولایت کوفه و بصره را به آنان واگذار کند و حضرت نپذیرفته بود.

و اما جنگ صفین که معاویه بن ابوسفیان بر حضرت تحمیل کرد، این معاویه بود که هزاران مسلمان بی گناه و در رأس آنها سرورمان عمار بن یاسر را به کشتن داد، تنها به خاطر دستیابی به خلافت!

پس برادر! چرا اینقدر حقایق را وارونه جلوه می دهی، با اینکه خود تاریخ شهادت می دهد که معاویه این جنگ ظالمانه را به ادعای خونخواهی برای عثمان برپا کرد ولی در حقیقت می خواست خود به حکومت رسد؛ و این خود معاویه است که علیه خویش گواهی می دهد، چرا که پس از برافروختن آتش آن جنگ خانمان سوز که هزاران مسلمان بی گناه را به خاک و خون کشید، وارد کوفه شد و خطبه ای خواند که در آن چنین آمده است:

ص: 80

1- . جهت اطلاع بیشتر ر.ك: «عایشه از دیدگاه دو مکتب، 203 - 256».

«من به خدا قسم با شما کارزار نکردم که نماز بخوانید یا روزه بگیرید یا حج بجای آورید و یا زکات بدهید زیرا خودتان این اعمال را بجا می آورید! ولی من با شما جنگیدم که بر شما حکومت کنم و خداوند حکومت را به من داد، هرچند شما از آن نگران و ناراحتید»⁽¹⁾.

و این جنگ صفین به نام جنگ «قاسطین» و بُغَاة؛ فسادگران نامیده می شود.

و اما جنگ نهروان که همان جنگ خوارج است؛ این نیز از سوی «مارقین» یعنی خارجین از دین، بر حضرت علی (علیه السلام) تحمیل شد.

پس این بود جنگ هایی که حضرت علی (علیه السلام) در آنها شرکت داشت و در هر جنگی، مردم را به عمل به قرآن فرا می خواند و حجت را بر آنان تکمیل می کرد، و شما ای استاد! کافی است که کتاب های تاریخ را مطالعه کنید تا از این پس حق را از باطل تشخیص داده و اولیای خدا را متهم نسازید!

در آن بین استاد دیگری که ظاهراً متخصص در تاریخ بود، زبان به سخن گفتن گشوده و چنین گفت:

هرچه شما گفتید، همه اش صحیح و درست است. و امام علی کرم الله وجهه منزه است از اینکه در خلافت طمعی داشته باشد و یا اینکه يك نفر را به خاطر آن به قتل برساند، ولی متأسفانه تا هنوز برخی از

ص: 81

1- . مقاتل الطالبیین 45؛ المصنف ابن ابی شیبہ 7/251؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 16/46؛ شرح الاخبار 2/533.

مسلمانان در علی (علیه السلام)، شك و تردید دارند در حالی که بسیاری از نصرانی ها و مسیحی ها او را تجلیل کرده و از او به بزرگی یاد می کنند. من اخیراً کتابی را مطالعه کردم که نامش «الامام علی (علیه السلام) صوت العدالة الانسانية» بود و نویسنده اش نصرانی است؛ واقعاً عجیب است که يك نفر نصرانی آنچنان علی [(علیه السلام)] را بشناسد و معرفی کند، و هرکس این کتاب را بخواند، عظمت علی [(علیه السلام)] را درمی یابد.

شخص سومی، سخن او را قطع کرده گفت: چرا از اول چنین حرفی را نزدی؟

پاسخ داد: من در حقیقت چیزهایی راجع به برادر تیجانی شنیده بودم ولی در گذشته او را نمی شناختم، و اکنون خواستم پاسخش را از آن استاد بشنوم تا معلوم شود چقدر آگاهی و اطلاع دارد، و بحمدالله او با بیان و استدلالش ما را مغلوب ساخت.

از آن گذشته چنین به نظرم می رسد که استاد اعتراض کننده، امام علی کرم الله وجهه را خوب می شناسد ولی نسبت به ابوبکر و عمر تعصب به خرج داد و برای اینکه نسبت به برادر تیجانی عکس العمل نشان دهد، حضرت علی [(علیه السلام)] را مورد اهانت قرار داد، در حالی که خود متوجه نبود!

به هر حال آن استاد اعتراض کننده برای اینکه از این گرداب خود را برهاند و در برابر حاضرین رسوا نشود، این استدلال دوستش را مورد تأیید قرار داد، زیرا اکنون دیگر حق از باطل جدا شده بود و برای او بهتر بود که به عنوان يك متعصب و مدافع از اصحاب معرفی شود تا اینکه نادان و جاهل و جعل کننده حقایق! و لذا چنین گفت:

آری! من خواستم بگویم که خلفا حق بزرگی بر اسلام و مسلمین دارند و هر کاری کرده باشند به هر حال آنها هم بشرند و کسی قائل به عصمت آنان نیست ولی بر ما است که خوبی ها و محاسن آنان را گوشزد کنیم. اما شیعیان، به قدری در دوستی علی [علیه السلام] افراط می کنند که دیگر خلفا را نادیده می گیرند!

گفتم: بگذارید ردّ خود را بر استاد تکمیل کنم زیرا مسائلی هست که باید توضیح داده شود تا در اذهان برخی از حاضرین، شبهه ای نماند. و اما گفتار استاد که ادعا کرده بود «خلفای سه گانه که پیش از امیرالمؤمنین (علیه السلام) خلافت کردند، زندگی خود را در نشر و تبلیغ اسلام گذراندند و کشورگشایی کردند و اگر آنان نبودند، من مسلمان نبودم» پاسخش این است که:

اولاً: اگر از آن فتح ها و کشورگشایی ها، تقرب به خداوند و عزّت اسلام بوده است، پس خدا آنان را پاداش می دهد، ولی اگر غرض خودخواهی و گرفتن غنائم و اموال و به اسارت در آوردن زنان بوده است که آنها را تملیک کنند، پس نه اجری و نه ثوابی دارد.

تاریخ به ما خبر می دهد که وقتی مخالفین عثمان بن عفان زیاد شدند و مردم علیه او قیام کردند، او با مروان بن حکم و معاویه مشورت کرد و آن دو چنین نظر دادند که سپاهی را برای فتح آفریقا گسیل بدارد تا آنان را کاملاً مشغول سازد و دیگر کسی وقت اضافی نداشته باشد جز برای کشتن شپش های اسب سواریش!

و بدین سان عثمان سپاهی مجهز به فرماندهی «عبدالله بن ابی سرح»

برادر رضاعیش، برای فتح آفریقا فرستاد، و هنگامی که او آفریقا را فتح کرد، عثمان تمام مالیات آنجا را به خودش بخشید و هیچ يك از مسلمانان را با او شريك نکرد! و این «عبدالله بن ابی سرح» کسی است که پس از ایمان آوردن، مرتد و کافر شد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را مهدورالدم نموده، خونش را مباح دانست.

و هنگامی که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) به فتح مکه رفت، به اصحابش سفارش کرد که او را بکشند هرچند به پرده های کعبه آویزان باشد، ولی عثمان او را پنهان نگهداشت، و وقتی مکه فتح شد او را نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آورد و شفاعتش کرد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چیزی نگفت ولی منتظر ماند که همانگونه که فرموده بود يك نفر بلند شود و او را به قتل برساند، و لذا عمر گفت: ای رسول خدا! چرا با چشم به من اشاره نفرمودی؟ (1) حضرت فرمود: برای ما گروه پیامبران، سزاوار نیست چشمك بزنیم و کار لغو انجام دهیم. (2)

پس به این دلایل آفریقا فتح شد و به دست مانند چنین شخصی، آفریقا مسلمان شد و من هم از راه او مسلمان شدم!!

ثانیاً: اگر سقیفه و کودتا و دور نگهداشتن علی (علیه السلام) نبود، فتح های اسلامی بیشتر و نافع تر و برتر می بود و امروزه اسلام تمام جهان را فرا

ص: 84

1- . جهت اطلاع از شجاعت و شهامت عمر بن خطاب به پاورقی شماره 2 صفحه 168 رجوع نمایید.

2- . ر.ك: تاریخ الطبری 3/312 ؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 18/13 ؛ المغازی الواقدی 2/856 ؛ المنتظم فی تاریخ الامم والملوک 5/145 ؛ الاصابة ابن حجر 4/95.

می گرفت؟! بعلاوه چه کسی گفته اگر خلافت خلفای سه گانه نبود من مسلمان نبودم، در حالی که اندونزی که هیچ يك از خلفا آنجا را فتح نکرده و تنها از راه بازرگانان و قانع کردن مردم با دلیل و برهان نه با شمشیر، مسلمان شد، امروز بیشترین مسلمانان را در آن کشور می یابیم، و این کشور بسیار بهتر از اسپانیا است که از راه چنان افرادی و با شمشیر گشوده شد و امروز علیه اسلام و مسلمانان است.

برادران! بگذارید داستان مختصری را در این زمینه برایتان تعریف کنم:

یکی از پادشاهان می خواست به سفر حج برود که در آن زمان يك سال به طول می انجامید و لذا وزیر خود را به جای خود نشاند و پس از اینکه شاه به سفر رفت، برخی از اطرافیان علیه آن وزیر شوریده و او را به قتل رساندند و یکی را از میان خودشان به جای او برگزیدند؛ و این وزیر جدید کارهای بسیار ثمربخش و مفیدی را انجام داد؛ راه ها را هموار کرد، مساجد و حمام های زیادی را بنا نمود و برخی از قبیله های مخالف را به مسالمت و خضوع واداشت و خلاصه وضعیت کشور بهتر از گذشته اش شد.

پادشاه که برگشت و خبردار شد که وزیرش و جانشینش را به قتل رسانده اند، بسیار عصبانی و خشمگین شده و دستور اعدام مخالفین را صادر کرد. یکی از آنان جلو آمده چنین گفت:

ای پادشاه ارجمند! آیا این همه خدمت که ما انجام دادیم و اعمال شایسته و خوبی را در پیشرفت کشور به پایان رساندیم، کافی نیست که ما را شفاعت کند؟

شاه با خشم فراوان گفت: ساکت شو ای خبیث! شما با قتل جانشین و وزیر من، نافرمانی و گستاخی به شخص من کرده و حرمتی برای من قائل نشدید وانگهی آنچه شما انجام دادید، او به تنهایی چندین برابر شما می توانست انجام دهد.

حاضرین از شنیدن این داستان خندیدند و گفتند: ما مقصود تو را فهمیدیم.

گفتم: پس بیاید با هم آخرین سخن استاد را هم بررسی کنیم که گفت: «وقتی امام علی کرم الله وجهه به خلافت رسید، تمام امور را به هم گره زد و درهم پیچید...!»

همه ما می دانیم و تاریخ نیز گواه است که مسائل کشور بزرگ اسلامی در دوران عثمان به هم گره خورده و درهم پیچیده شد، زیرا او خویشان و فامیل های نزدیک خود را که در فساد و تباهی سرآمد دیگران بودند، به قدرت رساند و آنان را بر گرده مسلمانان سوار کرده، ایالت ها را به آنان سپرد ولی سهمیه برگزیدگان و نیکان از اصحاب چیزی جز کتک خوردن (1) و تبعید شدن (2) و استخوان ها در هم شکستن (3)

ص: 86

1- . مانند کتک خوردن عمار بن یاسر، این صحابی جلیل القدر که در اثر شدت ضربات، مبتلا به فتق شد و ماه ها معالجه می کرد، «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 3/47».

2- . مانند تبعید شدن ابوذر غفاری رضوان الله علیه که با غاصبین مبارزه کرد و در نتیجه در تنهایی از دنیا رفت، «الطبقات الکبری 4/234».

3- . مانند کتک خوردن و در نتیجه خرد شدن استخوان های عبدالله بن مسعود که مخالف دادن اموال مسلمانان به فاسقین بود، «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 3/43».

نبرد و بدین سان اسلام رو به قهقرا و شکست گذشت زیرا مسلمانان در اسارت بنی امیه درآمدند.

پس ای استاد! چرا حقیقت را به مردم نمی گویی و چرا راه صلاح و رستگاری را پیش پای شاگردانت نمی گذاری تا افکارشان روشن شود و راه هدایت را پیش گیرند.

آری! امیرالمؤمنین (علیه السلام) هنگامی که به خلافت رسید بسیاری از مردم یا از گروه ناکثین، یا مارقین و یا قاسطین شده بودند و سایرین نیز در گروه منافقین بودند و اسلام حقیقی را فقط چند تن از همراهان امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشتند که با او بیعت کردند، همان گونه که با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بیعت کرده بودند، و امام (علیه السلام) اینقدر در راه اصلاح امت اسلامی تلاش و جهاد نمود تا در همین راه به شهادت رسید، و پس از او فرزندش امام مجتبی (علیه السلام) فدای اصلاح امت شد و توسط زهری که معاویه به او داد، به شهادت رسید، و پس از امام مجتبی (علیه السلام) فرزند دیگرش، امام حسین (علیه السلام) همراه با تمام یاران و اهل بیتش برای اصلاح امت جدش به شهادت رسیدند و اصلاً یکی از امامان اهل بیت (علیهم السلام) را نمی یابی جز اینکه یا با شمشیر کشته شده و یا با زهر به شهادت رسیده، و همه در راه اصلاح و خیرخواهی امت جدشان قربانی شدند.

من بدین مناسبت داستان ظریفی را برای شما نقل می کنم که به ارزش و مقام علی بن ابی طالب (علیه السلام) پی ببرید:

شخصی نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! مطلبی به ذهنم خطور کرده، که می خواهم از شما استفسار نمایم.

فرمود: هر چه می خواهی بپرس.

عرض کرد: چرا امور کشور برای ابوبکر و عمر هموار بود ولی برای شما نبود؟

حضرت علی (علیه السلام) فوراً پاسخ داد: برای اینکه ابوبکر و عمر بر افرادی نظیر من حکومت می کردند، لذا امور برای آنها هموار بود ولی من بر افرادی نظیر تو حکومت می کنم، لذا همه چیز به هم ریخته و مضطرب است!

این به راستی پاسخی تمام و کامل است از استادی که پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، مانند او در تاریخ دیده نشده است.

حاضرین از این روایت شگفت زده شدند و گفتند: او به راستی در شهر علم است. من هم سخنم را چنین به پایان رساندم:

و اما اینکه استاد می گوید که من از قدر آنان کاسته و در عدالتشان (یعنی خلفای سه گانه) تردید می کنم، تهمت است که مبتنی بر هیچ دلیل و برهانی نیست و من چیزی را پیش خود نیاورده بلکه آنچه در «بخاری» و «مسلم» آمده و سایر مورخین اهل سنت نقل کرده اند، بازگو می کنم؛ پس اگر این سخنان از منزلت آنان می کاهد و در عدالتشان تردید ایجاد می کند، شما آن مورخین و حدیث نویسان را ملامت کنید نه مرا؛ تنها چیزی که از من طلبکارید، این است که هر وقت مطلبی را نقل کردم، از من مطالبه مصادر مورد وثوق نزد اهل سنت بکنید، و حق ندارید به من تهمت بزنید جز پس از مراجعه به آن کتاب ها و مصادر و یافتن حدّاقل يك دروغ از من!

ص: 88

همه با هم گفتند: آری! در تمام چنین بحث هایی لازم است که این مسائل رعایت شود و لذا از استاد خواستند که از من پوزش بطلبد، او هم معذرت خواست و الحمدلله رب العالمین. (1)

ص: 89

1- . همراه با راستگویان، 181.

مناظره دکتر تیجانی با استاد سنی مذهب عراقی، پیرامون عایشه

دکتر تیجانی در دفتر خاطراتش می نویسد:

دیدارهایم از کشور عراق بسیار است و ماجرای هدایت یافتنم نیز از همان جا آغاز شد، و هرگاه این کشور را به یاد می آورم اشتیاق دیدار از آن در دلم تازه می شود.

ایشان در مورد یکی از مسافرت ها به این کشور می نویسد:

روزی در بغداد منزل یکی از دوستان عراقی به نام «سید عبدالله الاسدی» بودم. او فردی شیعی مذهب بود که دخترش را به شخصی از اهل سنت عراق - که در الجزایر مشغول تدریس بود - تزویج کرده بود.

پس از چندی داماد وی سر رسید. هنگام غروب من به جهت وضو گرفتن و ادای فریضه اجازه خواستم. وقتی به محل وضو گرفتن وارد شدم همان آقای داماد را دیدم که هنگام وضو پاهای خود را می شوید.

من که پیش از این نمی دانستم وی يك سنی است از آنجا خارج شدم تا از سید عبدالله الاسدی درباره دامادش بپرسم. ایشان

ص: 90

نیز به من اطلاع داد که او يك سنی است. آنگاه آهسته در گوشم گفتم:

باب گفتگورا با او باز کن شاید وی را متقاعد کنی، و گفتم: ما دربارهٔ چنین موضوعاتی بحث نمی‌کنیم زیرا این کار ممنوع است، اما شما يك خارجی هستید نه عراقی، پس سعی کنید ایشان را متقاعد نمایید، چون ایشان در طول تعطیلات تابستانی نزد ما خواهد بود و پس از آن به اتفاق دخترم و فرزندانش به الجزایر باز خواهد گشت.

دکتر تیجانی در ادامه می‌نویسد:

استاد [همان فرد سنی مذهب؛ داماد صاحب‌خانه] پس از اینکه نماز خود را به تنهایی به جا آورد آمد و کنار ما نشست. ما پیش از این با هم آشنا شده بودیم و اکنون او از رفتار و برخورد تونس‌ها ستایش می‌کند و برای پدرخانمش نقل می‌کند که روزی در تونس خودروی او از کار افتاد و تونس‌ها به او کمک کردند و آن را تعمیر کردند، سپس او را مهمان خود کردند و حتی قبول نکردند اجرت تعمیر خودرو را بگیرند.

از وی به خاطر احساسات صمیمانه اش تشکر کردم، سپس دربارهٔ علت شستن پاهایش به هنگام وضو پرسیدم. استاد ناگهان به ستوه آمد گویی که از بحث کردن دربارهٔ این موضوع خسته شده بود و به نظر می‌رسید که همیشه دربارهٔ این مسأله با همسر خود در حال جدال و مشاجره است، لذا با عصبانیت در حضور پدرخانمش و همهٔ اعضای این خانوادهٔ شیعه گفتم:

این همان وضوی صحیح است و آن چه شیعه به هنگام وضو و نماز

و در همه کارها انجام می دهند، در واقع تفسیر غلط و تحریف کتاب خداست.

وقتی که دیدم حاضران مهر خاموشی بر لب زده اند و هیچ يك از آنان پاسخی به او نمی دهند تعجب و حیرتم بیشتر شد، گویی که سخن او را نشنیده اند.

گفتم: استاد! ماشاءالله شما فرد فرهیخته ای هستید و به فرزندان مسلمانان آموزش می دهید، شیعیان خویشاوندان شما هستند، اما شما با این وجود آن ها را تکفیر می کنید.

با عصبانیت حرف مرا قطع کرد و گفت: من آن ها را تکفیر نکردم.

گفتم: پس منظور شما از این که می گوید شیعه کتاب خدا را به غلط تفسیر و تحریف می کند چیست؟ آیا این حرف به معنای حقیقی خود تکفیر نیست؟ زیرا هر کس کتاب خدا را تحریف کند کافر است.

پس بی درنگ پاسخ داد: بله آن ها کافرند و من بهتر از شما می دانم که آن ها به صحابه پیامبر و ام المؤمنین عایشه اهانت می کنند.

از این سخن او پی بردم که او علیه شیعه موضع گیری تنیدی دارد؛ زیرا از موضوع وضو و نماز و تحریف قرآن به يك باره به همان اتهام معروف یعنی اهانت به صحابه و عایشه می پردازد.

همچنین براساس تجربه پی بردم که وقتی يك سنی با يك زن شیعه ازدواج می کند و یا بالعکس وقتی يك مرد شیعه با يك زن سنی ازدواج می کند اولین مشکلی که با آن مواجه می شوند سخن درباره عایشه است. امری که يك شیعه آن را رسواسازی و افشای مداخلاتی می داند که

عایشه در تاریخ انجام داده است، اما يك فرد سنی آن را اهانتی به ام المؤمنین می شمرد. (1)

گفتم: استاد اجازه بدهید درباره موضوع وضو و نماز صحبت کنیم تا برای ما مشخص کنید که شیعه چگونه قرآن را تحریف کرده اند.

جواب داد: من درباره این مسائل بحث نمی کنم چون من دانشمند نیستم، اما من نسبت به شیعه کینه دارم، زیرا نسبت به صحابه و ام المؤمنین عایشه اهانت می کنند.

گفتم: موضوع ام المؤمنین عایشه را رها کن چرا که موجب فتنه جنگی شد که تر و خشک مسلمانان را با هم سوزاند.

استاد رو به من کرد و با خشم گفت: شما هم به ام المؤمنین اهانت می کنید، این هم از حرف های شیعه است.

گفتم: حرف های شیعه را واگذار چرا که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عایشه را فتنه خواند وقتی که به خانه او اشاره کرد و فرمود:

«فتنه همین جاست، فتنه همین جاست، شاخ های شیطان از همین جا سر برمی آورند». (2)

پس با خشم بیشتری جواب داد: اینها حرف های شیعیان دروغ پرداز است.

ص: 93

1- . جهت اطلاع از عملکرد عایشه در دوران زندگی اش و همچنین پاسخ به پرسش ها پیرامون وی به کتاب «عایشه از دیدگاه دو مکتب، ابوالحسن فاطمی» رجوع نمایید.

2- . صحیح البخاری، باب ما جاء بیوت ازواج النبی (صلی الله علیه و آله و سلم)، 4/46؛ عمدة القاری العینی، 15/30.

گفتم: استاد! متأسفانه اینها حرف های صحیح بخاری صادق است که نزد شما با کتاب خدا برابری می کند.

نزدیک بود نفس استاد از شدت خشم بایستد، پس برخاست و با صدای بلند فریاد زد و گفت: با شما شرط می بندم، به بخاری دروغ نبندید.

او با این حرف که «به بخاری دروغ نبندید» خشم مرا برانگیخت. اما سید عبدالله الأسدی دست مرا گرفت و با چشم اشاره ای به من کرد.

به وی گفتم: آیا در منزل کتاب صحیح بخاری دارید؟ پاسخ داد: بله دارم و با سرعت کتاب را آورد. باب «خانه های همسران پیامبر» (1) را باز کردم و به استاد دادم.

وقتی که حدیث را خواند کتاب را به زمین انداخت و گفت: این کتاب تحریف شده است.

خستگی بر چهره او نمایان بود و نزدیک بود از هوش برود. همسرش را نیز دیدم که به پدرش اشاره می کند که این بحث را تمام کند. من نیز این موضوع را رها کردم. (2)

ص: 94

1- صحیح البخاری، باب ما جاء فی بیوت ازواج النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) و ما نسب من البیوت الیهن 4/45.

2- سفرها و خاطره ها 155-172.

عثمان و عایشه

شیخ علی کنیایی مدیر مسئول پروژه مجتمع دانشگاهی فرهنگی در کشور کنیا و از طرفداران فرقه شافعی است.

شیعیان کویتی قبل ترها بیش از هزار جلد کتاب به شیخ علی تحویل داده بودند تا در کتابخانه ای بزرگ جهت مطالعه دانشجویان قرار دهد، اما او کتاب ها را نزد خود در منزل جای داده بود.

دکتر تیجانی می گوید: در یکی از مناسبت ها از شیخ علی سراغ کتاب ها را گرفتم و اینکه چرا مخفی بمانند و دانشجویان از آنها استفاده نکنند.

وی پاسخ داد: دانشجویان نیازی به تحریک اختلافات ندارند و ما مایل نیستیم که آنها را با اختلاف میان مذاهب مشغول کنیم و از دروس اصلی دور کنیم. او با این سخن مرا قانع نکرد.

به شیخ علی يك نسخه از کتاب «ثم اهدیت؛ آنگاه هدایت شدم» اهداء کردم و از او تقاضا کردم آن را مطالعه نماید و نظر خود را به من بگوید.

يك هفته بعد طی يك مراسم میهمانی، شیخ علی، دکتر تیجانی را به منزل شخصی خویش دعوت کرده و کتابخانه خویش را به او نشان می دهد. در این اثنا دکتر تیجانی نظر شیخ علی را پیرامون کتاب «آنگاه هدایت شدم» جویا می شود که این گفتمان و مناظره بینشان واقع می شود:

شیخ علی: از نظر اسلوب نگارش بسیار جالب است و خواننده را به طور عجیبی به خود جذب می کند، اما از نظر موضوع جداً خطرناک است.

دکتر تیجانی می گوید: گفتم: خطر کجای کار نهفته است؟ نظر شما برای من اهمیت دارد.

گفت: در انتقاد از صحابه و بدنام کردن آنان، زیرا ما اسلام را که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آورده بود، فقط از طریق آنان شناختیم.

گفتم: این صحیح است اگر شامل همه آنان باشد، اما شکر خدا این انتقاد و بدنامی فقط شامل بعضی از آنان می شود، کسانی که تاریخ به انحراف و دوری آنان از سنت پیامبرشان گواهی داد.

و شما بحمدالله از جمله کسانی هستید که تاریخ و وقایع آن را می شناسید و اختلاف، مشکلات و چنددستگی هایی را که در درون يك امت واحد موجب شده اند، می دانید.

با افتخار گفتم: من همه این ها را می دانم، اما کسانی که موجب چند دستگی میان امت شدند بنی امیه و در رأس آنان معاویه می باشند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز در زمان حیات خود در این باره تصریح کرده و فرمودند:

«خلافت پس از من سی سال خواهد بود و پس از آن پادشاهی دژخیمانه خواهد بود».(1)

آن گاه به ناسزاگویی به بنی امیه و مدح و ستایش از خلفای راشدین پرداخت و با این عمل سعی در متقاعد ساختن حاضران نسبت به افکار خود می کرد، پس به او اجازه دادم تا سخن بگوید تا این که سکوت کرد.

گفتم: شیخ علی! از خدا بترسید، خداوند متعالی علمایی را که حق را می شناسند و آن را کتمان می کنند، دوست ندارد. چرا که فرمود:

(إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ) (2)؛

«کسانی که دلایل روشنگر و هدایتی را که نازل کردیم، بعد از آن که آن را در کتاب آسمانی برای مردم روشن ساخته ایم کتمان می کنند، خداوند آنان را لعنت می کند و لعنت کنندگان نیز لعنت شان می کنند».

آیا بنی امیه خلافت علی بن ابی طالب (علیه السلام) را - که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در غدیر خم در مورد آن تصریح کردند - غصب کردند؟

آیا بنی امیه حق حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) را در هبه و خمس و در ارث غصب کردند، تا اینکه حضرت فاطمه (علیها السلام) در هر نمازی به آنها نفرین می کرد و در حال غضب نسبت به ایشان و نارضایتی از آنان از دنیا رفت؟! (3)

ص: 97

1- . فتح الباری 8/61 ؛ المواقف الایچی 3/409.

2- . سورة البقره: 159.

3- . مصادر آن در پاورقی شماره 1 صفحه 66 و 67 گذشت.

آیا بنی امیه آن چه را که از سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جمع آوری شده بود، سوزاندند و مانع از این شدند که مردم درباره آن گفتگو کنند؟!

آیا بنی امیه احکام قرآن و احکام سنت نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) را تغییر دادند و آنها را با اجتهادهایی که مسیر اسلام و مسلمین را تغییر داد، جایگزین کردند؟

به خدا سوگند که خیر، شما می دانید که همه این کارها را کسی انجام نداده است جز خلفایی که آنان را راشدین می خوانید، زیرا در آن زمان بنی امیه را نه دولتی بود و نه نفوذی و معاویه و پدرش نیز نزد مسلمانان اهمیتی نداشتند و کسانی که معاویه را بزرگ جلوه داده و او را امپراتور اسلام کردند، ابوبکر و عمر و عثمان بودند که شما با تمام تلاشتان سعی می کنید که هاله ای از نور و تقدیس روی چهره آنها بیفکنید و آنان را از نوع پیامبران و فرشتگان خدا قرار دهید.

او در حالی که سعی می کرد با زیرکی طفره برود، جلوی حاضران خندید و گفت: ما نگفتیم که خلفا از انبیا هستند و نگفتیم که نسبت به خطا معصومند، آن ها نیز مانند سایر افراد بشر گاهی اشتباه می کنند و گاهی نیز درست عمل می کنند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز فرمودند:

«هر بنی آدمی بسیار خطاکار است و بهترین خطاکاران کسانی هستند که بسیار توبه می کنند»⁽¹⁾.

بنابراین ما قبول داریم که ابوبکر و عمر و عثمان و علی [علیه السلام] همهدچار اشتباه شدند، و البته همه آنان اجر و پاداش خود را می گیرند، به

ص: 98

دلیل فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود:

«هرکس اجتهاد کرد و بر حق بود، دو اجر دارد و هرکس اجتهاد کرد و اشتباه نمود، در این صورت يك اجر دارد».⁽¹⁾

گفتم: شیخ علی! يك بار دیگر می گویم از خدا بترسید و به این اوهام واهی که چون لائنة عنكبوت است پناه نبرید و حقایق روشن و دندان شکن را ترك نکنید که ریشه در خاک و شاخه در افلاك دارند! من جلوی حاضران از شما می خواهم که يك خطا از امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برای من ارائه دهید، اما چیزی جز آن چه که پیشینیان و گذشتگان نواصب تکرار می کردند، نخواهید یافت؛ کسانی که راه به جایی نبردند و نتوانستند حتی يك اشتباه برای علی بن ابیطالب (علیه السلام) بیابند، لذا گفتند که ایشان پس از رسیدن به خلافت در مورد عزل معاویه دچار اشتباه شدند و اگر صبر می کردند تا این که امر خلافتشان تثبیت می شد و پس از آن او را عزل می نمودند، بهتر بود، یا این که در واقعة حکمیت در جنگ صفین - که نظر خوارج این است - دچار اشتباه شدند.

بنابراین آیا برای علی بن ابی طالب (علیه السلام) بیش از این دو اشتباه مورد ادعا سراغ دارید؟ که از حد نظرات سیاسی فراتر نمی رود و مردم هم در مورد آن اختلاف نظر پیدا می کنند، لذا برای بعضی اشتباه به نظر می رسد و برای بعضی دیگر عین صواب. و این از باب فرمایش خداوند متعالمی باشد که:

ص: 99

1- . المجموع النووي 20/149 ؛ السنن الكبرى النسائي 3/461 ؛ صحيح ابن حبان 11/446.

(عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)(1)؛

«چه بسا از چیزی بیزار باشید و آن به صلاح شماست و چه بسا چیزی را می پسندید و آن به زیان شماست».

این بر فرض این است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) يك شخص عادی باشد که نه ویژگی و مشخصه ای دارد و نه علم و دانشی.

بعلاوه در این جا صحیح نیست که بین این اشتباه که ناشی از اجتهاد شخصی است که دانشی ندارد، با اشتباهی که ناشی از تعارض متون الهی با اعمال نبوی است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) انجام داده اند و مردم را به پیروی و تقیه نسبت به آن ها تعلیم نمودند، مقایسه کرد و این از باب فرمایش خداوند متعال است که:

(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَالاً مُّبِيناً)(2)؛

«هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و رسولش به کاری حکم دهند، برای آن ها در کارشان اختیاری باشد و هرکس خدا و رسولش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکار گردیده است».

تفاوت میان این دو مانند آسمان و زمین است، آن یکی دوستی و نفرتی است ناشی از عدم علم و آگاهی، زیرا خداوند از روی رحمت و

ص: 100

1- . سورة البقره: 216.

2- . سورة الاحزاب: 36 .

شفقت نسبت به ما در مورد آن سکوت نمود و این امر موجب اجتهادی می شود که در صورت صحت و درستی آن دو اجر دارد و در صورت اشتباه بودن يك اجر دارد.

اما این عناد و عصیانی است که از روی علم و معرفت و شناخت نسبت به متون قرآنی و نبوی که ناشی از رأی و نظری است که انسان در مقابل احکام خداوند انتخاب می کند که موجب کفر و ظلم و تباهی است، و البته همه اینها گمراهی روشن و آشکاری است که سرنوشت آن دوزخ است و سرای جاوید جهنم.

بر همین اساس بر ما لازم است بین آنچه که خطا و اشتباه است با آن چه که عصیان و نافرمانی است تفاوت قائل شویم و علی (علیه السلام) را به فرض این اشتباه مورد ادعا با آن جماعت در يك جایگاه قرار ندهیم که در برابر متون مذهبی تمرد و سرکشی کردند و آن ها را رد کردند و سپس آن ها را با احکامی جایگزین کردند که خود برگزیدند و آن ها را به اجبار به مردم تحمیل کردند.

و اگر خداوند متعال کسی را که معصیتش کرد و با او مخالفت نمود، به جهنم تهدید می نماید، و این در صورتی است که اگر معصیت به شخص خود او مربوط باشد و از حد خودش فراتر نرود، پس درباره کسی که در مورد احکام پروردگارش معصیت او را کرده و مردم را به اجبار به آن معصیت واداشته زیرا بر آنان حکومت می کند، چه فکر می کنید؟ و اگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: «هرکس که سنت ناشایستی را بنیان نهاد، بار سنگین گناه آن و گناه هرکسی که به آن عمل کرده

تا روز قیامت بر دوش اوست» (1) پس درباره کسی که در برابر سنت خدا و رسولش (صلی الله علیه و آله و سلم) با بدعتی - که بنیان نهاد - مخالفت کرد و میلیون ها تن از مسلمانان از آن تبعیت کردند، چه فکر می کنید؟

و اگر موضوع چنان بود که می گوئید جناب شیخ علی! پس چرا برای ابلیس لعنه الله علیه عذر و بهانه می آورید که اجتهاد کرد و گفت:

(أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ) (2)؛

«[خدایا!] من از او برترم [زیرا] مرا از آتش و او را از گل آفریدی».

پس اجتهادش او را به این نتیجه رساند که آتش از گل برتر است، و یا همان طور که بعضی از صوفیان می گویند: ابلیس بزرگ ترین موحد و یکتاپرست است زیرا اجتهادش مانع از این شد که برای غیر خدا سجده کند. (3)

آیا همانند من فکر نمی کنید که موازین و همچنین معیارهای عقلی

ص: 102

1- . الفتح السماوی المناوی 3/1015 ؛ تفسیر السمعانی 4/370 ؛ بغیة الطلب ابن العدیم 5/2497.

2- . سورة ص: 76 .

3- . ابن ابی الحدید معتزلی سنی، شارح نهج البلاغه در کتابش پیرامون «احمد بن محمد غزالی» می نویسد: «او قصه گویی با سلیقه و واعظی فصیح بود. وی از خراسان به بغداد آمد و اهالی بغداد را موعظه می نمود، لیکن در پند و اندرز دادن شیوه ای ناپسند دنبال می کرد؛ چرا که به ابلیس تعصب نشان داده و می گفت: او سید موحدین و یکتاپرستان است! و روزی بالای منبر گفت: «هرکس توحید را از ابلیس فرا نگیرد کافر است؛ زیرا او به سجده بر غیر از سیدش امر شد پس خودداری نمود!» شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: 1/107.

باید به هنگام صدور حکم الهی از اجتهاد خودداری نمایند؟ به این فرمایش الهی توجه کنید:

(فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ ...) (1)؛

«چون او را [کاملاً] نظام بخشیدم و از روح خویش در وی دمیدم برای او به سجده افتید * همه فرشتگان يك سره سجده کردند * مگر ابلیس (...).»

همه فرشتگان گفتند که گوش به فرمانیم و در برابر حکم صادر شده از سوی خالق به مخلوق با رأی و نظر خود اجتهاد نکردند، مگر شیطان که از پیوستن به جمع سجده کنندگان سر باز زد، چرا؟ زیرا در مقابل این حکم الهی بنا به رأی خود اجتهاد کرد و پنداشت که خودش از آدم (علیه السلام) برتر است لذا عصیان کرد و تمرد نمود.

و اگر مسأله چنین است پس همه مجرمان و فاسقان به دلیل اجتهادشان نزد خداوند اجر و پاداش دارند. بنابراین فرعون در مورد تکذیب موسی (علیه السلام) اجتهاد کرد، زیرا می پنداشت همه آیات و معجزاتی که موسی آورده بود از نوع سحر و جادو می باشند، لذا ساحران و جادوگران را برای او جمع کرد و تصور کرد که او بزرگ آنان است که سحر و جادو را به آنان آموزش داده است. و سامری نیز اجتهاد کرد و مثنی خاك از رد پای فرستاده خداوند برداشت و موجب گمراهی اسرائیل شد.

قیصر نیز درباره قتل و مصلوب کردن عیسی بن مریم (علیهم السلام) اجتهاد

ص: 103

کرد، زیرا تصور می کرد که او از شیادان و حيله گرانی است که قصد تخریب جامعه یهودی را دارد. ابولهب، عمومی پیامبر نیز اجتهاد کرد، زیرا تصور کرد که برادرزاده اش در برابر خدایانی که خود می پرستند دعوت را به سود خود می خواهد.

ص: 104

همچنین عایشه نیز در قتل هزاران تن از مسلمانان بی گناه اجتهاد کرد، زیرا مصلحت را در خلافت علی (علیه السلام) نمی دید. یزید ملعون نیز در قتل سرور جوانان بهشتی، حسین بن علی (علیهما السلام) اجتهاد کرد، زیرا از طاعت امیرالمؤمنین یزید [به زعمشان] خروج کرد و مردم را به سوی خود فراخواند. حجاج نیز اجتهاد کرد، زیرا می دید که همه مردم باید بر طاعت خلیفه و عدم خروج علیه او باشند.

و هیتلر نیز اجتهاد کرد و پنداشت که آلمانی ها که نژاد برتر هستند، خود سروران جهانند و همه مردم بندگان آن ها هستند و یا این که باید نابودشان کرد. و صدام او نیز درباره کشتار میلیون ها تن از اعضای حزب دعوت اسلامی اجتهاد کرد؛ زیرا می دید آنان ضد ناسیونالیسم عربی و ملی گرایی هستند و میلیون ها تن را در جنگ های خونین به قتل رساند، زیرا تصور می کرد که ایرانیان دشمن اسلام و فرهنگ و تمدن عربی هستند و این که خودش قهرمان قادسیه است. و درباره اشغال کویت نیز اجتهاد کرد، زیرا می دید که این کشور جزء خاک عراق است.

بعضی از رؤسای جمهوری ها نیز اجتهاد کردند و ملت های خود را به افطار کردن ماه رمضان واداشتند، به این بهانه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «افطار کنید تا توان [غلبه بر] دشمن را داشته باشید و چون از حضرت درباره دشمن پرسیدند، فرمود: دشمن شما فقر و عقب ماندگی است و این همان جهاد اکبر است»⁽¹⁾.

و من تصور نمی کنم شما جناب شیخ علی با این نکته موافق باشید

ص: 105

1- . به نقل از فاسألوا اهل الذکر 226.

که همه این‌ها، همان اجتهادی است که مستوجب اجر و پاداش از خداوند باشد.

شیخ علی‌آه سردی کشید و گفت: البته که نه، من تفاوت میان اجتهاد و عصیان را همان‌طور که پیش‌تر گفتم، می‌دانم، اما من با توجه به این‌که به ام‌المؤمنین حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها اشاره کردید، توضیحی دارم و آن این‌که او کسی است که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه و آله و سلم) در حق او فرمود: «نیمی از دیتان را از حمیراء [زن سرخ‌رو] بگیرید»⁽¹⁾ و منظور ایشان عایشه بود.

آن‌گاه من سعی کردم او را متقاعد کنم که این احادیث و امثال آن‌ها در زمان بنی‌امیه وضع شده است، زمانی که در آن احادیث دروغین به ویژه احادیث فضایل صحابه فزونی یافت، بدین ترتیب که در مدح و ستایش از خلفای سه‌گانه «ابوبکر»، «عمر» و «عثمان» از میان مردان و «عایشه» از میان زنان به دلیل نقشی که پس از رحلت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه و آله و سلم) ایفا کردند بسیار سخن گفتند.

بدین ترتیب گاهی با من موافقت می‌کرد و گاهی نیز در مورد پاره‌ای از رویدادهای تاریخی اظهار تردید می‌نمود و به رغم همه تلاش‌هایم، می‌خواست که عایشه را در هاله‌ای از تقدیس و عقّت قرار دهد، تا آن‌جا که او را دانشمندترین صحابه نمود، زیرا نیمی از دین تنها از عایشه بود و سایر صحابه نیم دیگر را دارند.

از این اعتقاد خندیدم و گفتم: نظرتان چیست اگر یک دلیل ملموس

ص: 106

1- . اضواء علی السنه المحمديه محمود ابوريه 127 ؛ شذرات الذهب فی اخبار من ذهب ابن العماد الحنبلي، 1/62.

برای شما بیاورم، مبنی بر این که آنچه می گوئید درست نیست؟

گفت: بگوئید تا بشنوم.

گفتم: آیا از موضوع شیر دادن به يك فرد بزرگسال آگاه هستید؟

پرسید: منظور از شیر دادن به بزرگسال چیست؟

گفتم: به طور مختصر اینکه همسر شما می تواند به من شیر دهد تا بدین ترتیب پس از آن من فرزندخوانده شما بشوم و می توانم از ایشان همان چیزهایی را برای خودم حلال و جایز بدانم که يك پسر از مادر واقعی حلال و جایز می داند.

او وقتی این نظریه را شنید، با تعجب خندید و گفت: چگونه؟ شما از همسر من شیر بخورید؟ شما چنین اجازه ای ندارید.

گفتم: این از نیمی از دین شماست که ام المؤمنین عایشه می گوید!

پاسخ داد: نه نه! من تا به حال هرگز این موضوع را نشنیده ام، شاید مزاح می کنید.

گفتم: من در چنین بحث های علمی مزاح نمی کنم، چگونه درباره اتهام عایشه مزاح کنم، اما من از پاریس آمده ام و جز کتاب «آن گاه هدایت شدم» چیزی همراه ندارم و شما ماشاءالله کتابخانه بزرگی در این جا دارید. مطمئناً کتاب «صحيح مسلم» و «موطأ امام مالك» نیز در آن وجود دارد.

پاسخ داد: بله من این کتاب ها را دارم، آیا این حدیث در آن ها وجود دارد؟

گفتم: بله، من به شما فرصت می دهم تا خودتان با خیالی آسوده مطالعه کنید و پس از آن نظرتان را به من بگوئید.

گفت: مرا راهنمایی کنید که این حدیث در کجای کتاب است؟

گفتم: باب شیر دادن به بزرگسال را در هر دو کتاب مطالعه کنید و فردا نتیجه را به من بدهید.

از جا برخاستم و برای رفتن عذرخواهی کردم، زیرا نیمی از شب یا بیشتر سپری شده بود.

کویتی ها با خودروی خود من و همسرم را همراهی کردند. آنها از موضوع شیر دادن به بزرگسال متعجب بودند و چگونه این کار ممکن است، لذا در طول راه مزاح می کردیم و چون همسر کنیایی من عربی نمی دانست، یکی از آنها به شوخی به من گفت: دکتر! به من اجازه می دهید که از همسر شما شیر بخورم تا مادر من بشود؟

با خنده گفتم: من از اتباع حمیراء [عایشه] نیستم، اما برای شما اشخاصی چون شیخ را جست و جو می کنم.

دوستش گفت: شما او را [یعنی شیخ علی را] سردرگم کردید و با چیزهایی وی را شوک زده کردید که پیش از این از آنها بی اطلاع بود.

اولی گفت: ما که شیعه هستیم به خدا از این مطالب خبر نداشتیم و آنها را نشنیدیم مگر امشب.

دومی گفت: من نیز همین طور و این را هم بگویم که از مهمانی امشب بسیار استفاده کردم، چون نمی دانستم که چگونه با اهل سنت گفتگو کنم و امشب دکتر روش علمی متقاعد کننده ای را به ما یاد داد. از آنان به خاطر حسن ظن شان تشکر کردم و سپس از یکدیگر جدا شدیم.

صبح روز بعد آقایان طبق معمول جهت صرف صبحانه آمدند، اما

شیخ علی بیش از يك ساعت دیر کرد. کم کم در حال تمام کردن صبحانه بودیم که سرزده وارد شد و سرگشتگی ما را پایان داد و وقتی که نزدیک من رسید و سلام کرد، خندید و گفت: به او شیر بده ولو محاسن داشته باشد!⁽¹⁾

فهمیدم که وی از هر حیث نسبت به موضوع اطلاع یافته است، از این رو خوشحال شدم. از وی دعوت کردیم که بنشیند و صبحانه بخورد و پرسیدیم که چه شد که به موقع برای صبحانه نیامدید؟

پاسخ داد: من فقط کمی خوابیدم، زیرا پس از رفتن شما شب را بیدار ماندم و درباره حکایت شیر دادن به بزرگسال در هر دو کتاب «صحیح مسلم»⁽²⁾ و «موطأ مالک»⁽³⁾ مطالعه کردم و در نتیجه مرا سردرگم کرد و خواب از چشمانم پرید و نخوابیدم مگر بعد از نماز صبح.

گفتم: آیا هنوز هم معتقد هستید که باید نیمی از دیتان را از حمیراء بگیرید؟

پاسخ داد: اعوذ بالله! این هرگز جایز نیست، من از امروز شیعه هستم و جز از علی (علیه السلام) از کسی پیروی نمی کنم.

برادر وی شیخ محمد گفت: دکتر! آیا می دانید که ما از سلالة امام علی کرم الله وجهه می باشیم؟

گفتم: پس بنابراین شما نسبت به جدتان سزاوارتر هستید. خداوند

ص: 109

-
- 1- . صحیح مسلم 4/169 ؛ فتح الباری 9/128 ؛ عمدة القاری 17/109 ؛ عون المعبود 6/46 ؛ السنن الکبری 3/305 ؛ المعجم الاوسط 6/339 ؛ الطبقات الکبری 3/86 ؛ انساب الاشراف 9/373.
 - 2- . صحیح مسلم 4/168 - 170 باب رضاعه الکبیر.
 - 3- . الموطأ الامام المالک 2/605 باب ما جاء فی الرضاعه بعد الکبیر.

(وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ) (1)؛

«و خویشاوندان در کتاب خدا بعضی شان بر دیگری اولویت دارند [و] خدا به هر خیر داناست».

برادران کویته از این هدایت ناگهانی خوشحال شدند و همچنین دکتر الخطیب [از دوستان و همکاران دکتر تیجانی در دانشگاه سوربن پاریس].

شیخ علی کتاب ها را برای دانشجویان خارج کرد و در دسترس قرار داد و دکتر الخطیب و برادرش عثمان با تمام تلاش خود آزادانه به کار و کوشش پرداختند و هنوز يك هفته نگذشته بود که بیش از دوستان تن از دانشجویان هدایت یافتند.

به برادران کویته توصیه کردم که به دانشجویان هدایت یافته از لحاظ مادی کمک کنند تا بتوانند با دختران هدایت یافته ای که تعدادشان بیش از پنجاه دانشجویست ازدواج نمایند. همه این دختران دانشجو خطبة حضرت فاطمة زهرا (علیها السلام) را حفظ بودند.

من به صدای یکی از آنان که در حال خواندن خطبة حضرت فاطمه (علیها السلام) بود، گوش داده بودم. برای نخستین بار بود که آن خطبه را با صدای يك دختر جوان می شنیدم. از این رو احساس کردم که صدای حضرت فاطمه (علیها السلام) را می شنوم. لذا بسیار گریستم و تاکنون نیز آرزو دارم که يك بار دیگر آن را بشنوم. (2)

ص: 110

1- . سورة الانفال: 75 .

2- . سفرها و خاطره ها، دکتر تیجانی 343 - 367 .

مناظره دکتر تیجانی با استادش، پیرامون خطبه شقشقیه

معلمان و اساتید اهل سنت همواره دانش پژوهان را از خواندن تاریخ عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و پس از آن، منع می کنند و ادعا می کنند که این از صفحات سیاه تاریخ است که هیچ فایده ای در خواندنش نیست.

واضح است با مطالعه تاریخ آن عصر، ذهن هر فردی به مظلومیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، امیرالمؤمنین و ائمه اطهار (علیهم السلام) پی خواهد برد، و اینکه خلفاء غاصب چه ظلم و جنایاتی در حق آن بزرگواران (علیهم السلام) روا داشتند.

در این راستا، دکتر تیجانی مناظره ای را نقل کرده می نویسد:

استاد متخصص در علم بلاغت به ما درس بلاغت می داد، اتفاقاً روزی نوبت به «خطبه شقشقیه» از نهج البلاغه امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسید. (1) من و دیگر شاگردان از خواندنش، مات و متحیر ماندیم که حضرت چه می گوید. من جرأت کرده و سؤال نمودم که آیا این خطبه واقعاً از سخنان حضرت علی (علیه السلام) است؟

ص: 111

1- . سومین خطبه از نهج البلاغه معروف به «خطبه شقشقیه» است. این خطبه از مشهورترین خطبه های امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. این خطبه شامل شکواییه هایی است که حضرت در مورد ماجرای سقیفه و خلافت ابوبکر و عمر و عثمان ذکر نموده است.

استاد گفت: آری، بدون شك، و کیست غیر از علی [علیه السلام] که چنین با فصاحت سخن بگوید؟ و اگر این سخنان علی کرم الله وجهه نبود، بی گمان علمای مسلمین امثال «شیخ محمد عبده»، مفتی بزرگ مصر، این قدر اهمیت به شرح و تفسیر آن نمی دادند.

آنگاه گفتم: در اینجا که حضرت علی (علیه السلام)، ابوبکر و عمر را متهم می کند که حقش را در خلافت غصب کردند!

ناگهان استاد به قدری عصبانی شد و مرا به شدت نهیبی زد که: بس کن! او تهدیدم کرد که اگر يك بار دیگر چنین سؤالی کنم، مرا از مجلس درسش طرد کند و بیرون بیاندازد. و اضافه کرد:

ما درس بلاغت می دهیم نه درس تاریخ، و اصلاً ما را چه کار با تاریخی که صفحاتش سیاه است؛ از فتنه ها و جنگ های خونین بین مسلمانان، و همچنان که خداوند شمشیرهای ما را از خون بهای آنان پاک گردانیده، بر ما است که زبان هایمان را از ناسزا گفتن به آنان پاک سازیم!!

من آن روز اصلاً قانع نشدم و کینه آن معلم را به دل گرفتم که چگونه ما را درس بلاغت می دهد، بی آنکه معانیش را به ما بیاموزد. و چندین بار کوشش کردم که تاریخ اسلام را مطالعه کنم ولی امکانات و کتاب های لازم در اختیارم نبود و هرگز نیافتم که یکی از استادان و علمای ما برای آن اهمیتی قائل شود. گویا با هم تباری کرده بودند که صفحه اش را تا کنند و در آن هرگز ننگرند، و چنین است که نمی یابی کسی را - در آن دیار - که يك دوره کاملی از تاریخ داشته باشد. (1)

ص: 112

مناظره دوست دکتر تیجانی با امام جماعت اهل سنت، پیرامون جمع بین دو نماز

دکتر تیجانی می گوید:

روزی امام جماعت شهر «قفصه»⁽¹⁾ برخاست و در برابر نمازگزاران، به ما مستبصرین توهین کرد و گفت: می بینید که اینها دین تازه ای آورده اند زیرا پس از نماز ظهر بر می خیزند و مشغول نماز عصر می شوند. این دین تازه ای است و هیچ ربطی به دین محمد رسول خدا [صلی الله علیه و آله و سلم] ندارد! اینها درست با قرآن مخالفت می کنند که می فرماید:

(إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا)⁽²⁾؛

«مسلماً نماز همواره در اوقاتی مشخص و معین وظیفه ای مقرر بر مؤمنان است».

و خلاصه هرچه می توانست در فحش و ناسزا به مستبصرین کوتاهی نکرد.

یکی از مستبصرین که جوان درس خوانده و روشنفکری بود با

ص: 113

1- . قفصه از شهرهای تونس و زادگاه دکتر تیجانی است.

2- . سورة النساء: 103.

ناراحتی و رنجش نزد من آمد و سخنان آن امام جماعت را بازگو کرد. من کتاب های صحیح بخاری و صحیح مسلم را به او دادم و از او خواستم که کتاب ها را در مورد درست بودن جمع بین دو نماز به او نشان دهد که بداند این کاملاً مربوط به سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، زیرا خودم نمی خواستم با او وارد بحث شوم چرا که در گذشته با زبانی نرم با او بحث کرده بودم ولی او با فحش و ناسزا و تهمت پاسخ داد.

به هر حال دوستم آن بار که به مسجد رفت، پس از تمام شدن نماز، در مقابل حاضرین از امام جماعت پرسید: نظر شما در رابطه با جمع بین دو نماز چیست؟

امام گفت: این از بدعت های شیعیان است.

دوستم گفت: ولی در صحیح بخاری و مسلم مورد تأیید قرار گرفته است.

گفت: این سخن اصلاً درست نیست.

فوراً دوستم آن دو کتاب (صحیح بخاری و صحیح مسلم) را به او داد و گفت: باب «جمع بین الصلاتین» را مطالعه کن. (1) هنگامی که او حقیقت را یافت، برای اینکه در برابر نمازگزاران آبروی خود را حفظ کند، کتاب ها را روی هم گذاشت و به دوستم داد و گفت: این مخصوص پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] است و تو هم اگر می خواهی پیغمبر بشوی، می توانی اینچنین نماز بخوانی!!!

دوستم می گفت: من فهمیدم آدم نادان و جاهل و متعصبی است، و

ص: 114

1- . مصادر آن در پاورقی شماره 1 و 2 صفحه 45 گذشت.

لذا از آن روز سوگند یاد کردم که دیگر پشت سر او نماز نخوانم.

دکتر تیجانی در ادامه می نویسد:

ای خواننده با انصاف، خود به این تعصب جاهلانه ای که دیده ها را کور و دل ها را سیاه می کند تا از دیدن حق بگریزد، بنگر و قضاوت کن، داستان این مرد شباهت دارد به داستانی که نقل می کنند: دو نفر برای صید از منزل بیرون رفتند. از دور سیاهی دیدند. اولی گفت آن کلاغ است، ولی دومی اصرار کرد که بز است.

به هر حال هر دو بر رأی خود اصرار کردند تا اینکه نزدیک سیاهی شدند، دیدند حق با اولی بوده و کلاغ است. و کلاغ بیچاره هم از ترس آنها پرواز کرد و رفت. اولی گفت: به تو نگفتم: این کلاغ است، حال قانع شدی؟ ولی دوستش باز هم اصرار بر نظر خود داشته گفت: سبحان الله! بزی است که پرواز می کند!!

به هر حال از دوستم خواستم دوباره نزد آن امام جماعت نادان بروم و به او بفهماند که ابن عباس چنان نمازی می خوانده، و انس بن مالک و بسیاری از اصحاب جمع بین دو نماز می کرده اند؛ پس چرا می خواهد آن را مخصوص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بداند. تازه مگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بهترین الگو برای ما نیست؟

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) (1)؛

«برای شما شخص رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) مقتدای پسندیده ای است».

ولی دوستم پوزش خواست و گفت: هیچ لزومی ندارد، زیرا اگر خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم نزد او بیاید، قانع نمی شود.

ص: 115

این حقیقتی است تلخ که کتاب خدا نیز این احتمال محال را چنین بیان می کند:

(فَأِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصَّغِيرَ الدَّاعِيَ إِذَا وُلِّوا مُدْبِرِينَ* وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَى عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ) (1)؛

«تو ای پیامبر! این مردم مرده [به ظاهر زنده] را نمی توانی به سخن حق شنوا کنی و دعوت خود را نمی توانی به گوش این کران که روی برمی گردانند برسانی، و نیز تو نمی توانی مردمی را که کوردل اند از گمراهیشان برهانی، تو تنها می توانی آنان را که به آیات ما ایمان دارند و تسلیم امر ما هستند، سخن خدا را برسانی و تفهیم شان کنی.»

در هر صورت، بسیاری از جوانان وقتی به این حقیقت (جمع بین دو نماز) پی بردند و صحت آن را دانستند، بحمدالله به نماز خواندن بازگشتند در حالی که آن را ترك کرده بودند، زیرا از خواندن نماز در پنج وقت ناتوان بودند و از اینکه چهار وقت را یکجا در شب جمع کرده و با هم به صورت قضا بخوانند، هم ملول و خسته شده بودند، و اینجا بود که حکمت جمع بین دو نماز واجب را دریافتند، زیرا تمام کارمندان و دانشجویان و حتی عامه مردم در این سه وقت به راحتی می توانستند نماز را بخوانند، و بدین سان سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را نیز فهمیدند که برای رفع سختی و حرج از امتش، بین دو نماز جمع می کرد. (2)

ص: 116

1- . سورة الروم: 52 - 53 .

2- . لأكون مع الصادقين 214 ؛ همراه با راستگويان 381 .

مناظره دکتر تیجانی با یکی از دانشمندان «زیتونه»، پیرامون حدیث غدیر

حدیث شریف غدیر از احادیث بسیار مشهوری است که دوست و دشمن آن را نقل نموده است.

علامه امینی در کتاب گران سنگ «الغدیر» این حدیث را از صد و ده صحابی و هشتاد و چهار تابعی و سیصدوشصت دانشمند از قرن اول تا قرن چهاردهم نقل نموده است. (1)

اهل سنت پس از اینکه نتوانستند در حدیث غدیر صدمه و ایراد نمایند به خدشه کردن در محتوا و دلالت آن پرداختند، تا حدیث را از درجه اعتبار ساقط نمایند.

دکتر تیجانی مناظره ای در این زمینه داشته است. ایشان می نویسد:

روزی با یکی از دانشمندان «زیتونه» در کشورمان گفتگویی داشتم. وقتی روایت «غدیر» را برای او نقل کردم و به آن درباره خلافت حضرت علی (علیه السلام) استدلال نمودم، او اقرار به صحّت روایت کرد و افزود

ص: 117

1- . رجوع شود به: الغدیر 1/14-151.

که خود نیز تفسیر قرآنی نوشته است و در آن حدیث غدیر را ذکر کرده و آن را چنین تصحیح نموده است:

«شیعیان استدلال می کنند که این حدیث، خلافت حضرت علی کرم الله وجهه را می رساند و اهل سنت و جماعت، این استدلال را باطل می دانند زیرا چنین مطلبی با خلافت حضرت ابوبکر صدیق و حضرت عمر فاروق و حضرت عثمان ذوالنورین، منافات دارد. پس ناچار بایست واژه «مولی» را در حدیث به معنای دوست و یاری دهنده بدانیم همچنان که در قرآن نیز بدین معنی وارد شده است، و خلفای راشدین و صحابه گرامی - رضی الله عنهم - اینچنین معنی کرده اند و تابعین و علمای اسلام نیز از آنها استفاده نموده اند؛ پس هیچ ارزشی برای تأویل رافضیان نسبت به این حدیث نیست زیرا آنها خلافت سایر خلفا را نمی پذیرند و در اصحاب پیامبر تردید دارند و این کافی است که ادعاهایشان را رد و تکذیب نماید».

من از او پرسیدم: آیا این رویداد در غدیر خم رخ داده است یا نه؟ پاسخ داد: اگر چنین حادثه ای روی نداده بود که علما و راویان حدیث، آن را نقل نمی کردند.

گفتم: پس آیا سزاوار است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اصحاب خود را در آن گرمای سوزان آفتاب نگهدارد و خطبه ای طولانی ایراد کند که به آنها بفهماند علی (علیه السلام) دوست و یاورشان است؟! آیا شما چنین تأویلی را می پذیرید؟

پاسخ داد: برخی از اصحاب، از علی [علیه السلام] گله داشتند و برخی نسبت به او دشمنی می ورزیدند، پس پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] خواست که دشمنی هایشان را برطرف سازد لذا به آنها گفت که علی [علیه السلام] دوست و یاورشان است تا آنها او را دوست بدارند و دست از دشمنیش بردارند!

گفتم: چنین مطلبی نیاز به متوقف کردن آنها و نماز خواندن با آنان و خطبه خواندن نداشت، آن هم با این لحن که: آیا من به شما مقدم تر و سزاوارتر از خودتان نیستم؟ و اگر مطلب به همان نحوی است که شما می گوئید، کافی بود به هرکس که نسبت به حضرت علی (علیه السلام) گله ای داشت بگوید که علی (علیه السلام) دوست و یاور شما است و مطلب تمام می شد و هیچ ضرورتی نداشت که بیش از صد هزار نفر را - که در میان آنان پیرمردان و زنان نیز وجود داشتند - در آن آفتاب سوزان، مدتی زندانی کند! انسان خردمند هرگز چنین تأویلی را نمی پذیرد.

او گفت: و هرگز هیچ خردمندی باور نمی کند که صد هزار نفر از اصحاب، نفهمیدند آنچه را تو و شیعیان، فهمیدید؟!

گفتم: اولاً: جز عده قلیلی از آنان، بقیه در مدینه منوره سکونت نداشتند.

ثانیاً: آنها خوب مطلب را فهمیدند، همانگونه که من و شیعیان فهمیدیم و عرضه می داشتند: «آفرین بر تو ای فرزند ابوطالب که همانا تو سرور و مولای هر مؤمنی شدی».⁽¹⁾

ص: 119

1- . المعیار والموازنه الاسکافی 212 ؛ تمهید الاوائل 453 ؛ شواهد التنزیل 1/203 ؛ تفسیر الرازی 12/50 ؛ تاریخ بغداد 8/284 ؛ تاریخ مدینه دمشق 42/221 ؛ البدایة والنهایة 7/386 ؛ المناقب الخوارزمی 156 ؛ ینابیع المودة 2/249.

گفت: پس چرا پس از وفات پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] با او بیعت نکردند؟ آیا می خواستند از دستور پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] تخلف کرده و نافرمانی نمایند؟ من از این سخن استغفار می کنم!

گفتم: اگر برخی از علمای اهل سنت در کتاب هایشان گواهی می دهند که بعضی از اصحاب، حتی در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و در حضور آن حضرت، اوامر را اجرا نکرده و تخلف می کردند، پس هیچ تعجیبی نیست که پس از وفات آن حضرت، اوامر را مطاع ندانسته و تخلف نمایند، و اگر بسیاری از آنان در فرماندهی «اسامه بن زید» تردید می کردند و طعنه می زدند زیرا سنش کم بود، چگونه امارت و فرماندهی علی بن ابی طالب (علیه السلام) را با کم بودن سنش و آن هم مادام العمر و برای خلافت مطلقه بپذیرند؟ حال آنکه خود جنابعالی گواهی می دهید که برخی از آنان نسبت به حضرت علی (علیه السلام) دشمنی می ورزیدند و آن حضرت را دوست نمی داشتند.

با اضطراب پاسخ داد: اگر حضرت علی - کرم الله وجهه - مطمئن بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را جانشین و خلیفه خود قرار داده، هرگز دست از حقش برنمی داشت، [\(1\)](#) حال آنکه او قهرمانی بود که از هیچ کس هراس و

ص: 120

1- . حضرت هرگز از حق خویش باز نایستادند و برای احیای آن مکرر به احتجاج با آنان پرداختند، و حاضر به بیعت با ابوبکر نشدند تا آن هنگام که دیدند دود به خانه اشان داخل شده است. بحار الأنوار 28/390. حضرت جهت طلب یاری به دفعات درب خانه تک تک انصار و مهاجرین رفتند اما جز انگشت شماری کسی پاسخ به او نداد، لذا طبق وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) - که اگر یارانی نیافتی خون خود را حفظ کن - از جنگ با غاصبین خودداری کردند. جهت اطلاع به کتاب «تلخ ترین فاجعه روزگار» اثر «ابومحسن طاهها» رجوع نمایید. و همچنین مطالبی را در این زمینه دکتر تیجانی ضمن مناظره با «دکتر محمد موسی بامه» بیان کرده است که در صفحات 184 - 185 و 194 - 196 همین کتاب خواهد آمد.

خوفی نداشت و تمام اصحاب، او را احترام می کردند و از او می ترسیدند.

گفتم: آقای من! این مطلب دیگری است که نمی خواهم وارد آن شوم، زیرا تو روایت های صحیح و معتبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را نمی پذیری و در پی تأویل و تحریف معانی آنها هستی برای اینکه شخصیت گذشتگان را لکه دار نکنی، پس چگونه تو را نسبت به سکوت امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و احتجاج او در مورد حق غصب شده اش در خلافت، قانع سازم؟!!

آن مرد تبسمی کرده، گفت: من به خدا قسم از کسانی هستم که سیدنا علی - کرم الله وجهه - را بر دیگران ترجیح می دهم و اگر قدرت در دست من بود، هیچ يك از اصحاب را بر او مقدم نمی داشتم زیرا او در شهر علم است و او شیر خدا است، ولی مشیت پروردگار اقتضا نمود که افرادی را مقدم بدارد و گروهی را مؤخر و هیچ کس را حق سؤال و اعتراض به ذات احدیت نیست!

من هم تبسمی کردم و گفتم: این نیز موضوع بحث دیگری است که ما را به «قضا و قدر» می کشاند و قبلاً درباره آن بحث کردیم و هر يك بر نظر خود باقی ماندیم. و من تعجب می کنم - آقای من - از اینکه هرگاه با یکی از علمای اهل سنت بحث کردم و او را با دلیل و برهان مغلوب ساختم، او به سرعت از موضوع اصلی فرار کرده و بحث

ص: 121

دیگری را پیش می‌گیرد که هیچ ربطی به بحث مورد نظرمان ندارد!

گفت: پس مطمئن باش که من هم بر نظر خودم باقی هستم و هرگز نظر دیگری را نمی‌پذیرم!! با او خدا حافظی کردم و گذشتم. (1)

ص: 122

1- . لاأكون مع الصادقين 58؛ همراه با راستگویان 109.

مناظره دکتر تیجانی با یکی از علماء اهل سنت، پیرامون تقیه

یکی از مسائل اختلافی میان شیعیان و مخالفین مکتب تشیع «تقیّه» است.

آنها شیعیان را در این مسئله مورد اعتراض قرار داده و حتی اهانت می کنند، بدین صورت که شیعیان را منافق قلمداد می نمایند، زیرا آنچه در باطن دارند ظاهر نمی سازند.

دکتر تیجانی در این راستا می نویسد:

در هواپیما با یکی از علماء اهل سنت برخورد کردم. بنا بود هر دو در کنفرانس اسلامی که در انگلستان برگزار می شود، شرکت کنیم. دو ساعت درباره سنی و شیعه بحث کردیم و او از مدعیان وحدت بود. از او خوشم آمد، جز اینکه از يك جمله اش ناراحت شدم که می گفت: اکنون لازم است شیعیان برخی از عقاید خود را که سبب اختلاف و زد و خورد میان مسلمانان می شود رها کنند.

پرسیدم: مانند چه عقایدی؟

فوراً پاسخ داد: مثل متعه و تقیه.

تلاش زیادی کردم که او را قانع کنم به اینکه متعه، ازدواجی شرعی

ص: 123

و صحیح است و تقیّه اجازه ای است که خداوند به ما داده است ولی او اصرار بر نظر خود داشت و سخنان و استدلال های من او را قانع نمی کرد و می گفت: شاید آنچه را شما بگویید درست باشد ولی فعلاً مصلحت مهم تری در پیش است و آن وحدت اسلامی است. پس باید برای خاطر این مصلحت مهمتر، آنها ترك شود.

از این منطق که امر می کند، احکام الهی را به خاطر وحدت مسلمین ترك کنند و اجراء نکنند، باعث تعجب فراوانم شد، ولی به هر حال با شوخی به او گفتم: اگر واقعاً وحدت مسلمین متوقف بر همین دو مسئله است، من اولین کسی هستم که می پذیرم و اجابت می کنم! در فرودگاه لندن پیاده شدیم، من پشت سر او راه می رفتم. وقتی به پلیس فرودگاه نزدیک شدیم، پلیس از او پرسید که علت آمدنش به انگلستان چیست؟

جواب داد: برای معالجه آمده ام!!

من هم گفتم که برای دیدار با دوستانم به اینجا آمده ام! به هر حال، بدون دردسر و معطلی رد شدیم تا به قسمت گرفتن بار رسیدیم؛ آهسته به او گفتم: دیدی چگونه تقیّه در هر زمانی مفید است؟

گفت: چطور؟

گفتم: برای اینکه ما هر دو به پلیس دروغ گفتیم؛ من گفتم: به زیارت دوستانم آمده ام و جنابعالی گفتید: برای معالجه و درمان آمده ام، در حالی که هر دو به خاطر کنفرانس آمده ایم!

خنده ای طولانی کرد و فهمید که من دروغش را شنیده ام، سپس

گفت: مگر در کنفرانس های اسلامی، درمان معنوی وجود ندارد؟ من هم تبسمی کردم و گفتم: مگر در این کنفرانس ها دیدار با برادران نیست؟

دکتر تیجانی در ادامه می نویسد: تقیه - آنگونه که اهل سنت ادعا می کنند - نوعی از نفاق نیست، بلکه عکس آن صحیح است، زیرا نفاق، اظهار ایمان و پنهان داشتن کفر است، در حالی که تقیه اظهار کفر و پنهان داشتن ایمان است و چه فرق بزرگی بین این دو وجود دارد. در مورد نفاق خدای سبحان می فرماید:

(وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ) (1)؛

«هرگاه با اهل ایمان دیدار می کنند می گویند ما ایمان آورده ایم و هرگاه با شیاطین [انسی] خود خلوت می کنند می گویند: ما با شما ایم، و ادعای ایمانمان فقط از روی استهزا و مسخره است.»

این به معنای ایمانِ ظاهر همراه با کفرِ باطن است و مساوی است با نفاق، ولی در مورد دوم - یعنی تقیه - خداوند می فرماید:

(وَ قَالَ رَجُلٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ) (2)؛

«مردی مؤمن از قوم فرعون که ایمانش را مخفی و پنهان نگهداشته گفت ...».

این به معنای کفرِ ظاهر همراه با ایمانِ باطن است که مساوی است با تقیه، زیرا مؤمن آل فرعون، [به جهت خوف] ایمانش را پنهان کرده و جز

ص: 125

1- . سورة البقره: 14.

2- . سورة الغافر: 28.

خداوند کسی از آن خیر نداشت، ولی در ظاهر به فرعون و مردم وانمود می کرد که او هم بر دین فرعون است و خداوند به عظمت و بزرگی از او در قرآنش یاد کرده است. [\(1\)](#)

ص: 126

1- . لأكون مع الصادقين 188 ؛ همراه با راستگويان 338 .

مناظره دکتر تیجانی با ابولبن، پیرامون آیه تطهیر

«ابولبن» یکی از دانشمندان بزرگ وهایی فارغ التحصیل دانشگاه عبدالعزیز عربستان است.

بعد از چند روزی که دکتر تیجانی در شهر استکهلم پایتخت سوئد فعالیت داشتند به او خبر می دهند که ابولبن را جهت خنثی سازی و ابطال فعالیت های شما دعوت کرده اند.

پس از چندی سرانجام مجلس مناظره ای در منزل یکی از هدایت یافتگان برپا می شود. دکتر تیجانی پس از صرف نهار منتظر ابولبن بود. وی در خاطراتش در این رابطه می نویسد:

ابولبن از راه رسید و پشت سرش نیز مردی سودانی بود که کیف دستی او را با خود حمل می کرد. مردی بود بلند قامت با لباس عربی که محاسنش نیز روی سینه اش افتاده بود و عینکی هم به چشم داشت، همه از جا برخاستند تا به او سلام کنند و من نیز برخاستم. مرا به او معرفی کردند، اما گویی که مرا کوچک شمرد و اعتنایی به من نکرد، صاحب خانه پیشنهاد داد که هرآنچه از گفت و گو و مناظره میان ما انجام می شود، ضبط شود.

ص: 127

من این پیشنهاد را پذیرفتم اما ابولین سر باز زد، آن گاه مناظره را شروع کردیم.

گفتم: قبل از هر چیز نظر شما درباره شیعه چیست؟

منظور من از طرح این سؤال این بود که او را در حضور دیگران در تنگنا قرار دهم، کسانی که با او نماز خوانده و سخنانش را شنیدند.

او خواست که خود را از این سؤال خلاص کند اما من بر پاسخ این سؤال اصرار نمودم، لذا پاسخ داد: ما شیعه را تکفیر می کنیم زیرا آنان به قرآن ما ایمان ندارند و برای خود قرآن خاصی دارند که آن را «مصحف فاطمه [علیها السلام]» می نامند. از این مطالب خندیدم و پی به ارزش رقیب خودم و سطح علمی او بردم، گفتم:

(وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا) (1)؛

«و داستان دو فرزند آدم را به حق [به عنوان يك واقعه] بر آنها بخوان، آن گاه که [آن دو] قربانی پیش آوردند».

شما ما را تکفیر می کنید اما ما شما را تکفیر نمی کنیم، بلکه می گوئیم که تبلیغات بنی امیه شما را گمراه کرده است، و از خداوند می خواهیم که شما را به سوی حق رهنمون سازد. من درباره مسائل موهومی با شما بحث نخواهم کرد که شما آن ها را پسر از پدر طوطی وار، بدون تحقیق و بررسی تکرار می کنید، اما من درباره موضوعی با شما بحث خواهم کرد که به نظر من مهم ترین موضوعی است که مسلمانان را به یکدیگر پیوند می دهد و آنان را از آتش دوزخ می رها کند تا به بهشت نائل شوند.

ص: 128

گفت: بفرمایید بگویید، این چه موضوعی است؟

گفتم: موضوع اهل بیت (علیهم السلام) و وجوب اقتدا به آنها به جهت عصمت آنان.

گفت: بسیار خوب از اهل بیت شروع کنیم، اهل بیت چه کسانی هستند؟ آیا عایشه از آنها نیست؟

گفتم: خیر، زیرا عایشه هیچ روزی ادعا نکرد که خودش نیز از آنهاست.

در حالی که حاضران را مخاطب قرار می داد با تعجب گفت: آیا در این خانه قرآن دارید؟

گفتم: آیا می خواهید این را بخوانید که می فرماید:

(يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ) (1)؛

«ای همسران پیامبر! شما مانند هیچ يك از دیگر زنان نیستید، اگر تقوا پیشه کنید، پس به ناز سخن مگویید».

گفت: بله همین است.

گفتم: منظور این آیه [آیه تطهیر که به دنبال آیه فوق آمده است] همسران پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] نیست، زیرا خداوند متعال زمانی که همسران پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] را مورد خطاب قرار داد، آنان را با نون جمع مؤنث مخاطب قرار داد و فرمود: لَسْتُنَّ، إِنِ اتَّقَيْتُنَّ، فَلَا تَخْضَعْنَ، وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا، وَقُرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ، وَلَا تَبَرَّجْنَ، وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ، وَآتِينَ الزَّكَاةَ، وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ،

ص: 129

بنابراین همه این خطاب‌ها برای همسران پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] است. اما این فرمایش خداوند متعال که:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (1)؛

«جز این نیست که خداوند می‌خواهد آلودگی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را کاملاً پاکیزه گرداند».

شامل آنها نمی‌شود، و اگر مقصود از این آیه همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، در این صورت همان سیاق ادامه می‌یافت و می‌فرمود «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» پس ابولبن با تمسخر گفت: به نظر می‌رسد که شما زبان عربی را خوب نمی‌دانید و از قواعد آن آگاه نیستید و گرنه دچار چنین اشتباه فاحشی نمی‌شدید.

گفتم: چرا، به من یاد بدهید.

گفت: زیرا زبان عربی نون تأنیث را زمانی می‌آورد که جمع فقط شامل زنان باشد ولو تعدادشان هزار نفر زن باشد، اما اگر میان آن يك مرد باشد در این صورت زبان عربی جمع مذکر را می‌آورد.

گفتم: من این را می‌دانم، این از ابتدایی‌ترین قواعد لغت عرب است.

گفت: پس چرا علیه من اعتراض می‌کنید و می‌گویید که این آیه به همسران پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] اختصاص ندارد؟

گفتم: به چند دلیل و چند وجه که بعداً به اطلاع شما می‌رسانم. اما من بحثی را با توجه به صحت و درستی آنچه که می‌گویید در اختیار

ص: 130

شما گذاشتیم، بنابراین سؤال من از شما این است که این کدام مرد است که مورد نظر خداوند متعال بود و او را در این آیه در زمرة همسران پیامبر قرار داد؟

بدون تردید پاسخ داد: او آقا علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - می باشد.

گفتم: الحمدلله رب العالمین، همین به عنوان حجت و دلیل برای من کافی است. پس شما می گوئید که خداوند رجس و پلیدی را از همة همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به همراه امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) دور ساخت و آنان را پاک و مطهر نموده؟

پاسخ داد: بله این را می گوئیم، چرا که پاسخ مناسبی است به ادعاهای شیعه که می خواهند همسران پیامبر را از عصمت ساقط کنند، زیرا ام المؤمنین عایشه را دوست ندارند و ایشان را به هر عمل زشتی متهم می کنند.

گفتم: فرار به مسائل حاشیه ای را کنار بگذارید و اجازه بدهید که به اصل موضوع پردازیم، من جلوی حاضران سؤال را برای شما تکرار می کنم تا از آنچه می گوئید مطمئن شوید چرا که گفتید که این آیه درباره همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده است و با آنان يك مرد نیز همراه است و آن هم علی (علیه السلام) است.

گفت: بله درست است.

گفتم: مطمئن هستید؟ شاید این مرد ابوبکر است؟

گفت: خیر.

ص: 131

گفتم: شاید عمر است؟

گفت: خیر.

گفتم: شاید عثمان است؟

گفت: این آیه از مردان به کسی اختصاص ندارد مگر علی [علیه السلام]. بنابراین چرا چیزی را تکرار می کنید که ما می گوئیم؟

گفتم: زیرا آن طور که شما ادعا کردید، عصمت برای هیچ مردی ثابت نشد مگر برای يك نفر که آن هم علی بن ابی طالب (علیه السلام) است و این دلیل قاطعی است بر صحت اعتقاد شیعه، زیرا مسلمانان موظفند که تنها به مردان اقتدا کنند نه به زنان و همه بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) اتفاق نظر پیدا کرده اند و «امیره المؤمنین» را نشنیده ایم.

حاضران با شنیدن این پاسخ تکبیر سر دادند و گفتند: آقای ابولبن این يك حجت قاطع و روشنی است.

پاسخ داد: همه علمای ما متفقند که این آیه در حق همسران پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] نازل شده است.

گفتم: آقا از خدا بترسید، من می گویم خداوند فرمود و شما می گوئید علما گفتند، آیا قول علما را بر قول پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مقدم می شمیرید؟!

گفت: پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] چه فرمودند؟

گفتم: ایشان در زیر کسای خود، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) را جمع کرد و فرمود: «بارالها! اینان اهل بیت منند، پس رجس و پلیدی را از آنان دور ساز». آن گاه آیه نازل شد.

ابولبن گفت: این چیزی است که شیعه می گوید.

گفتم: در حق شیعه از خدا بترسید، زیرا تنها چیزی را می گویند که خدا و رسولش (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده اند و این مطلبی را که شما انکار می کنید صحاح اهل سنت آن را ذکر کرده اند.

جواب داد: من این را هرگز نه نزد علمای اهل سنت و نه در صحاحشان ندیده ام.

به صاحب خانه گفتم: آیا می توانید صحیح بخاری(1) را بیاورید؟ او نیز کتاب را آورد و من آن را به ابولین دادم تا در باب فضایل اهل بیت (علیهم السلام) این مطلب را بخواند که عایشه خود روایت کسا و نزول آیه را در مورد این پنج تن نقل کرده است. وقتی این مطلب را در «صحیح مسلم»(2) خواند رنگ از رخسارش پرید و زبانش بند آمد.

عجز و ناتوانی او آشکار شد. گفتم: بدانید که چرا ما این پنج تن (علیهم السلام) را مختص به نزول این آیه می دانیم، زیرا عایشه ای که می خواهید او را به این آیه بچسبانید، خود او شخصاً با شما در این باره موافقت نمی کند.(3) و همچنین ام سلمه یکی دیگر از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت:

ص: 133

1- . گویا اشتباهی از دکتر تیجانی هنگام نقل ماجرا رخ داده است و منظور او «صحیح مسلم» بوده چرا که وی در سه سطر بعد اسم صحیح مسلم را می آورد، علاوه بر اینکه این مطلب در صحیح مسلم نقل گردیده است، و ممکن نیز هست جناب مترجم هنگام ترجمه عوض ذکر «صحیح مسلم»، اشتهاً «صحیح بخاری» کتابت نموده باشد.

2- . صحیح مسلم، باب فضائل اهل بیت النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) 7/ 130.

3- . تفسیر ابن کثیر 3/493 ؛ تاریخ مدینه دمشق 42/260 ؛ شواهد التنزیل 2/61 ؛ تفسیر الثعلبی 8/43 ؛ تفسیر القرآن الکریم ابن ابی حاتم 9/3129 ؛ نظم درالسمطین 133.

خواستم که با آنان (علیهم السلام) زیر کسا درآیم اما رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مرا بازداشت و فرمود: تو برخیز و صواب هستی. (1)

رشید بدره [یکی از هدایت یافتگان توسط دکتر تیجانی] برخاست و رو به ابولبن کرد و گفت: من از امروز شما را «ابولهب» می نامم، زیرا شما فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را رها می کنید و از سخنان علمایی پیروی می کنید که در عربستان به شما آموزش دادند.

ابولبن گفت: من از عربستانی ها بیزارم و آنان نیز از من بیزارند و مرا از کشورشان بیرون راندند، آن گاه به مرد سودانی که او را همراهی می کرد به عنوان شاهد استناد کرد، سپس سخن به موضوع وهابیت و توطئه های آنان مبدل شد و جلسه به بهترین وجه ممکن خاتمه یافت و شادی و سرور مستبصران از این پایان خوش بیشتر شد. (2)

ص: 134

1- . مسند احمد بن حنبل 6/292 و 304 ؛ جامع البیان الطبرسی 22/11 ؛ تفسیر ابن کثیر 3/492 ؛ تفسیر الثعلبی 8/43 ؛ اسباب نزول الآیات 239 ؛ تفسیر السمعانی 4/281 ؛ شواهد التنزیل 2/86 ؛ الدر المنثور 5/198 ؛ تفسیر الآلوسی 22/14 ؛ اسد الغابۀ 4/290 ؛ سنن الترمذی 5/328.

2- . سفرها و خاطره ها دکتر تیجانی 415.

مناظره دکتر تیجانی با شرف الدین مصری، پیرامون علامه سید ...

شرف الدین موسوی عاملی

دکتر تیجانی می نویسد:

در سفری که به سوئد داشتم دوستم مرا به انجمن اسلامی دعوت کرد. امام جماعت انجمن فردی به نام «شرف الدین مصری» بود که تفکرات وهابیت داشت. او در یکی از روزها پس از نماز - ضمن گفتاری - به شیعیان جسارت کرد و گفت:

«من می دانم که دانشمندان شیعه دروغگو و منافق هستند و این که بزرگترین کتاب نزد آنان کتاب «المراجعات» است که دکتر تیجانی شخصاً به آن افتخار می کند، این کتاب سراسر دروغ و نفاق است».

سخنان او که در حضور بیش از بیست تن به زبان آورد، مرا بی قرار کرد، لذا گفتم: از خدا بترسید، شما امام جماعت هستید و لازم است که امام جماعت نمونه صداقت و امانت داری باشد و آن چه را که نمی داند به زبان نیاورد، بنابراین چطور است اگر از شما دلیلی برای اثبات ادعایتان بخواهم؟

پاسخ داد: من برای آنچه می گویم دلیل دارم و فقط آنچه را که

ص: 135

می دانم، می گویم. از این جرأت او به شگفت آمدم و در حضور دیگران او را به مبارزه طلبیدم و گفتم: این کتاب هم واقعاً از بزرگترین کتاب هایی است که در خود من تأثیر گذاشت. من با تحقیق مطالب آن را دنبال کردم و ملاحظه کردم که مطالب را به دقت نقل می کند، منظوم مؤلف آن یعنی «علامه شرف الدین موسوی» است که مطالب را با دقت و امانت داری نقل می کند، طوری که نه چیزی می افزاید و نه کم می کند. بنابراین جلوی حاضران از شما می خواهم که تنها یک دروغ از کتاب ایشان بیاورید و در این صورت جلوی همگان هم او و هم شیعه را نفرین خواهیم کرد.

گفت: آیا شاهد هستید که ایشان چه گفت؟

گفتند: ایشان خود علیه خودشان حکم کردند.

گفتم: بله همین طور است.

گفت: قرار ما برای امشب است و ان شاءالله دلیل قاطعی برای شما خواهم آورد.

برادر رشید بدره الجزایری [از هدایت یافتگان به مذهب تشیع توسط دکتر تیجانی] گفت: جلسه امشب در منزل من خواهد بود، بنابراین همه شما برای صرف شام مهمان من هستید و بعد از شام درباره این موضوع بحث خواهیم کرد.

برادر محمود الطاهری [از هدایت یافتگان به مذهب حقه تشیع توسط دکتر تیجانی] همچنان نگران بود و مرا از امام جماعت برحذر می داشت، مبنی بر این که او فردی فرهیخته و تعلیم دیده است و نسبت به مسائل

بسیاری آگاهی دارد و اغلب مردم به دانش او اطمینان دارند، بنابراین اگر خدای نخواستہ علیہ شما پیروز شود در این صورت، بازگشتی خواهد بود برای ہمة کسانی کہ شیعه شدہ اند.

لذا بہ او اطمینان و آرامش دادم کہ «شرف الدین شیعه» داناتر از «شرف الدین سنی» است.

ہنگام دیدار شد، امام جماعت مصری و معاونش حسین التونسی کہ کیف او را با خود حمل می کرد، وارد شدند.

پس از صرف شام و اتمام فریضة نماز، صاحب خانہ برادر رشید بدرہ جلسہ را با سخنان مختصری آغاز کرد و طی آن حاضران را - کہ بیش از سی نفر مرد بہ اتفاق ہمسرانشان کہ در اتاق مجاور بودند - دعوت بہ احترام مجلس علمی و لزوم رعایت سکوت نمود و گفت:

ہمہ بہ سخنان دکتر تیجانی و امام شرف الدین گوش می دہیم، زیرا ما برای خصومت و یا برای مشت زنی این جا جمع نشدہ ایم، بلکہ می خواہیم بہ حقیقت برسیم و این حقیقت ممکن است با تیجانی باشد و یا ممکن است با شرف الدین باشد، بنابراین ما باید در کنار حق باشیم نہ در کنار اشخاص.

آقای شرف الدین مصری کتاب «النصّ والاجتہاد» تألیف علامہ سید شرف الدین موسوی را از کیف خود خارج کرد و سپس کتاب «صحیح بخاری» را نیز با آن خارج نمود.

کتاب النصّ والاجتہاد را باز کرد و آن را بہ من داد و تقاضا کرد کہ صفحہ مشخص شدہ را بخوانم، من نیز خواندم. من این صفحہ را

می شناختم زیرا به اجتهاد عمر بن خطاب تعلق داشت،⁽¹⁾ زمانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر جنازه «عبدالله بن اُبی منافق» نماز می گذارد عمر پیراهن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را کشید و به ایشان اعتراض کرد و گفت: خداوند شما را از این که بر منافقان نماز بگذاریم بر حذر کرده است!

گفتم: این قضیه چه ایرادی دارد، این که معروف است و هیچ پژوهشگری آن را انکار نمی کند.

پاسخ داد: بله من درباره این موضوع بحث نمی کنم، بلکه درباره دانشمند شیعه ای بحث می کنم که دروغ می گوید و حقایق را وارونه می سازد.

گفتم: چطور، من که در این حکایت نه دروغی دیدم و نه وارونه سازی حقیقتی یافتم، متن را دوباره خواندم: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خارج شدند تا بر «عبدالله بن اُبی» نماز بگذارند، پس عمر آمد و به تندی پیراهن ایشان را کشید».

گفت: همین جا بایستید و توضیحی را که نوشته ام بخوانید. آن را خواندم. وی درباره عبارت «ایشان را کشید» در دو سطر ملاحظاتی نوشته بود و گفته بود: این دروغگوی شیاد را ببینید که کلام را از مواضع آن تحریف می کند، آن گاه به دشنام و ناسزاگویی به مؤلف و همه شیعه پرداخته بود.

با تعجب گفتم: تا حالا که مقصود شما را متوجه نشدم، این دروغ و

ص: 138

1- منظور از اجتهاد در اینجا یعنی اعمال نظر شخصی در مقابل فعل یا کلام صریح رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم).

تحریف کجاست، من که چیزی ندیدم.

پاسخ داد: نویسنده کتاب به صحیح بخاری استناد می کند و کتاب صحیح بخاری هم پیش روی ماست، بگیرید و خودتان آن چه را که بخاری گفته است بخوانید. کتاب را به من داد و من نیز خواندم: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند تا بر «عبدالله بن اُبی» نماز بگذارند، پس عمر ایشان را گرفت». (1)

گفتم: این یکی و آن یکی چه تفاوتی با یکدیگر دارند، مهم این است که عمر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را از نماز خواندن باز داشت و من تفاوتی بین ایشان را کشید و ایشان را گرفت، نمی بینم. پس فریاد زد: این مشکل شماست، شما نسبت به زبان عربی بی اطلاع هستید!

شما تفاوتی بین «ایشان را کشید» و «ایشان را گرفت» قائل نشدید. لفظ «ایشان را گرفت» به معنی نرمی و ملایمت است و «ایشان را کشید» به معنی شدت و خشونت است و سرور ما عمر نیز همان طور که بخاری می گوید رسول خدا [(صلی الله علیه و آله و سلم)] را آرام و مؤدبانه گرفتند، نه آن طور که عالم شیعه می گوید که ایشان را کشید، و او با این تحریف خود می خواهد این مطلب را القاء کند که سرور ما عمر - رضی الله عنه و ارضاه - شدت و خشونت را در قبال پیامبر [(صلی الله علیه و آله و سلم)] به کار می گرفتند.

به پیرامون خودم و به حاضران نگرستم که سر به زیر افکنده بودند، در درون خودم در برابر آقای شرف الدین مصری که از پیروزی خود بر من جلوی حاضران بنا به های و هوی و گردن کشی گذاشته بود، احساس ترس و دلهره کردم، زیرا من جلوی حاضران از وی خواسته

ص: 139

1- . صحیح البخاری، کتاب تفسیر القرآن/206 و 207 ضمن دو روایت.

بودم که اگر می‌تواند از آن کتاب یک دروغ بیاورد و حالا این هم دروغ که از نظر حاضران روشن و آشکار است، زیرا علامه شرف الدین موسوی عبارت «او را گرفت» را با عبارت «او را کشید» جایگزین کرده بود و این یک خیانت علمی است.

یک باره پاسخ به ذهنم رسید و آن چه را که علامه شرف الدین موسوی نوشته بود، دوباره خواندم و گفتم: بفرمایید، این هم آن چه که بخاری در «باب لباس» در صحیح خود آورده است. آن گاه به کتاب صحیح بخاری که شرف الدین مصری با خود آورده بود رجوع کردم و متوجه شدم وی به غیر از آن بخشی استدلال می‌کند که علامه شرف الدین موسوی ذکر کرده است. آن گاه بود که موضوع را دریافتم و به این دروغ پرداز مصری گفتم:

برای خوشحالی از پیروزی خودتان شتاب نکنید و اینک من شما را به تقلب متهم می‌کنم، چرا آن بخش را که به آن اشاره کردم، ارائه نکردید؟ اگر این را می‌دانستید که این خود مصیبتی است و اگر هم نمی‌دانستید، پس مصیبت بزرگتر است. (1)

شرف الدین مصری با صدای بلند از حاضران پرسید: آیا بخاری غیر از این هم کتاب دیگری دارد؟

گفتم: خیر منظور من این است که چرا همه بخش‌ها را ارائه نکردید و فقط همین بخش را ارائه کردید؟ زیرا من می‌دانستم که بخاری حادثه

ص: 140

1- . ضرب المثل است: إن كنت تعلم فتلك مصيبة وإن كنت لا تعلم فالمصيبة أعظم.

را در چندین باب نقل می کند و این به جهت حفظ آبروی صحابه است ولو به حساب آبروی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد. پس صاحب خانه آقای رشید بدره خوشحال شد و گفت: من این جا صحیح بخاری را با تمام بخش های آن دارم. گفتم: آن را برای ما بیاورید.

فوراً کتاب را آورد و من بخش «باب لباس» را که علامه شرف الدین موسوی به آن استناد کرده بود، گشودم و در آن آمده بود:

«رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند تا بر او نماز بگزارند، پس عمر آمد و ایشان را کشید»⁽¹⁾.

رشید بدره فریاد تکبیر برآورد و حاضران نیز همه خوشحال شدند و امام جماعت مصری سر به زیر افکند، زیرا دچار بهت و حیرت شده بود. برای من معلوم شد که او از وجود این حدیث بی اطلاع بود، لذا همین که صحیح بخاری را باز کرد و به جای عبارت «ایشان را کشید»، عبارت «ایشان را گرفت» را پیدا کرد، چنین پنداشت که پی به دروغ و تقلب شیعه برده است. لیکن پس از روشن شدن مسئله سر به زیر افکند و چیزی نگفت.

رشید بدره به او خشم کرد و گفت: شرف الدین! ما تصور می کردیم که شما دانشمند متبحری هستید اما متوجه شدیم که فرد بی سوادی هستید و دانشمندان و علمای جلیل القدر را به نیرنگ و دروغ متهم می کنید و به افراد بی گناه ناسزا و اهانت می کنید که تمام وقت خود را برای خداوند متعال گذاشتند.⁽²⁾

ص: 141

1- صحیح البخاری، کتاب اللباس 7/36 و همچنین باب فی الجنائز 2/76 .

2- سفرها و خاطره ها، دکتر تیجانی 407.

مناظره دکتر تیجانی با دانشمندان اهل سنت، پیرامون رضاعتی ...

که موجب حرمت ازدواج است

اهل سنت می پندارند به صرف شیر خوردن فردی از خانمی، محرمیت حاصل می شود و باعث حرمت ازدواج با اوست، اما شیعه برای این حرمت شرطی خاص عقیده دارد.

اینک مناظره جنجالی دکتر تیجانی با دانشمندان اهل سنت پیرامون رضاعتِ مذکور از زبان خودش:

در یکی از روستاهای جنوب تونس و در یک جشن عروسی زن ها مشغول صحبت درباره فلان خانم که همسر فلان آقا است بودند، پیرزنی که در میان آنان نشسته بود و به حرف هایشان گوش می داد با شگفتی گفت: مگر می شود فلان خانم با فلان آقا ازدواج کرده باشد؟ به او گفتند: مگر چه اشکال دارد؟ چرا شما تعجب می کنید؟

گفت: او هر دو را شیر داده و این زن و مرد، خواهر و برادر رضاعی هستند.

زنها این خبر وحشتناک را به شوهرانشان دادند و بنا شد مردها تحقیق کنند. پدر زن گواهی داد که آن پیرزن که همه او را به دایگی می شناختند، دخترش را شیر داده و پدر مرد نیز همین شهادت را داد که

پسرش از آن زن شیر خورده است. قیامت هر دو قبیله برپا شد و با سنگ و چوب به جان هم افتادند و هر یک، دیگری را متهم به این می کرد که سبب چنین فاجعه ای بوده است که آنان را به غضب و عذاب الهی خواهد کشانید، به ویژه اینکه ده سال از این ازدواج می گذشت و آن زن، در این مدت سه فرزند زاییده بود.

زن نیز به محض شنیدن خبر، به منزل پدرش فرار کرده و از خوردن و آشامیدن خودداری نمود و حتی می خواست خودکشی کند، زیرا تحمّل چنین صدمه ای را نداشت. چگونه می توانست بپذیرد که با برادر رضاعیش ازدواج کرده و از او فرزند آورده است و هیچ از ماجرا خبر نداشته است؟

در این میان عده ای از دو قبیله در اثر زد و خوردها مجروح شدند و یکی از پیرمردان ریش سفید دخالت کرده، نبردها را موقتاً متوقف ساخت و به آنها نصیحت کرد که نزد دانشمندان بروند و در این قضیه استفتا کنند، شاید راه حلی برایشان پیدا شود.

آنها شروع کردند به شهرهای بزرگی رفت و آمد کردن و از علما در حل قضیه استمداد نمودن، ولی به هر عالمی که می رسیدند و جریان را با او در میان می گذاشتند، فتوا به حرمت ازدواج و ضرورت جدایی زن و مرد برای همیشه می داد و برای کفاره دستور به آزاد کردن یک برده یا روزه دو ماه به آنان می داد و...!

به «قفصه» رسیدند و از علمای آنجا پرسیدند و آنها نیز همان پاسخ را دادند، زیرا پیروان مذهب مالکی، رضاعت را حتی با یک قطره شیر

خوردن، معتبر می دانند و در این مسئله، اقتدا به «امام مالک» می کنند که شیر را بر خمر قیاس کرده و گفت: چون در مورد خمر گفته شده که «هرچه زیادش مسکر است، پس اندکش نیز حرام است» بنابراین، رضاعت نیز با یک قطره از شیر تحقق می یابد.

یکی از حاضرین با آنها خلوت کرده و آدرس منزل مرا به آنان داد و گفت: از «تیجانی» در مثل این قضایا پرسید زیرا او همه مذاهب را می شناسد و من او را چندین بار دیدم که با این عالمان بحث می کرد و با استدلال های متین، همه را مغلوب می ساخت.

شوهر آن زن عین این سخنان را برای من بازگو کرد. هنگامی که او را با خود به کتابخانه ام بردم تمام جریان را به من خبر داد و گفت:

آقای من! خانمم می خواهد خودکشی کند و فرزندانم بی سرپرست مانده اند و ما هیچ راه حلی برای این مشکل نداریم. اکنون آدرس شما را به ما داده اند و من از اینکه در اینجا کتاب های زیادی می بینم، این را به فال خیر گرفتم زیرا تاکنون در تمام عمرم این قدر کتاب در یک کتابخانه ندیده بودم! پس امیدوارم مشکل ما به دست شما حل شود.

قهوه ای برایش آوردم و مقداری اندیشیدم سپس از مقدار شیر خوردنش از آن پیرزن سؤال کردم. گفت: نمی دانم ولی همسرم دو یا سه مرتبه بیشتر شیر نخورده است و پدرش نیز شهادت داده به اینکه دو یا سه بار او را به خانه آن پیرزن دایه برده است.

گفتم: اگر این راست باشد، پس بر شما چیزی نیست و ازدواج تان صحیح و حلال و جایز است. بیچاره خود را بر دست و پای من

انداخت و شروع کرد دست و سر مرا بوسیدن و می گفت: «خدا تو را بشارت خیر دهد، تو درهای آرامش را بر رویم گشودی». و فوراً بی آنکه قهوه اش را تمام کند، و بی آنکه از من تحقیق نماید و دلیل درخواست کند، اجازه رفتن گرفت و به سرعت رفت که زن و فرزندان و خویشانش را مزده دهد.

روز بعد با هفت نفر نزد من آمدند و آنها را چنین معرفی کرد: پدرم، پدرخانم، کدخدای ده، امام جمعه و جماعت، راهنمای دینی، پیر قبیله و این هفتمی هم مدیر مدرسه است. آمده اند از قضیه «رضاعت» و حلال شدنش استفسار کنند؟ همه را با خود به کتابخانه ام بردم و منتظر جدال و گفتگوهایشان بودم. قهوه آوردم و به آنها خوشامد گفتم.

گفتند: ما آمده ایم با تو بحث کنیم که چگونه «شیرخوارگی» را حلال کردی در حالی که خداوند آن را در قرآن حرام کرده و پیامبرش نیز فرموده: «با رضاعت حرام می شود، آنچه با نَسَب حرام می شود»، و امام مالک نیز آن را روا ندانسته.

گفتم: آقایان! شما ماشاءالله هشت نفرید و من یک نفر، پس اگر بخواهم با یک یک شما سخن بگویم، نمی توانم همه را قانع کنم و بحث مان در حرف های بیهوده گم می شود. پس بهتر است یک نفر را انتخاب کنید تا با او بحث کنم و شما هم بین ما دو تا داوری نمایید.

از این رأی خوششان آمد و امر خود را به راهنمای دینی شان سپردند و او را از همه داناتر و عالم تر معرفی کردند.

او پرسید: چگونه من حرام خدا و رسول و امامان [اهل سنت] را حلال کنم؟!

گفتم: به خدا پناه می برم از چنین کاری. ولی خداوند «رضاعت» را در یک آیه ای به اجمال ذکر فرموده و تفصیلش را بیان نکرده است، بلکه آن را به پیامبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) واگذار نموده و او چگونگی و معنای آیه را توضیح داده است.

گفت: امام مالک رضاعت را حتی با یک قطره شیر، حرام می داند.

گفتم: می دانم. ولی سخن «مالک» بر تمام مسلمانان حجت نیست و گرنه نظر شما راجع به سایر پیشوایان دیگر فرق چیست؟

پاسخ داد: خداوند از همه شان راضی باشد، همه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرا گرفته اند.

گفتم: پس چه پاسخ خداوند می دهی در تقلید از «مالک» که نظرش با نظر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مخالف و معارض است؟

با شگفتی گفتم: سبحان الله! من نمی پذیرم که امام مالک با آن همه عظمت و مقام، با احکام رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مخالف باشد. حاضرین نیز همه از این سخن، سرگردان و متحیر شدند و از این همه جرأت من بر «مالک» تعجب کردند، زیرا تاکنون چنین چیزی را از کسی ندیده بودند.

فورا گفتم: آیا «مالک» از اصحاب بود؟

گفت: نه!

گفتم: آیا از تابعین بود؟

گفت: نه، ولی او از پیروان تابعین بود.

گفتم: کدام یک به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نزدیکتر است، او یا امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)؟

گفت: امام علی [علیه السلام] نزدیکتر است زیرا از خلفای راشدین می باشد و یکی از حاضرین گفت: سید ما علی - کرم الله وجهه - در شهر علم است.

گفتم: پس چرا در شهر علم را رها کردید و پیروی از کسی نمودید که نه از اصحاب است و نه از تابعین، و پس از فتنه، زاییده شده و پس از اینکه مدینه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در اختیار ارتش یزید قرار گرفت و آنچه خواستند انجام دادند و برگزیدگان اصحاب را به قتل رساندند و حرمت های خدا را شکسته و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را با بدعت های خودشان تغییر دادند، بعد از این چگونه انسان می تواند به این امامانی که هیئت حاکمه وقت از آنها راضی بود، اطمینان پیدا کند، خصوصاً که به آنچه میل و هوای حاکمان تعلق داشت، فتوا می دادند؟!

یکی از آنها گفت: شنیدیم که تو شیعه ای و امام علی [علیه السلام] را می پرستی؟! دوستش ناگهان پشت پای می محکم به او زد که او دردش آمد و گفت:

ساکت باش! خجالت نمی کشی چنین حرفی به این مرد فاضل و فهمیده می زنی؟! من تا به حال علمای زیادی دیده ام ولی تاکنون چنین کتابخانه ای چشمم را نگرفته است، معلوم است که این مرد از روی شناخت و اطمینان سخن می گوید.

به او پاسخ دادم: آری، من شیعه ام. این درست است ولی هرگز شیعه

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را عبادت نمی کند. آری، شیعیان به جای تقلید از «مالک»، امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را تقلید می کنند، زیرا به گواهی خودتان او باب علم است.

راهنمای دینی پرسید: آیا امام علی [(علیه السلام)] ازدواج دورضیع که با هم شیر خورده اند را روا می دارد؟

گفتم: نه! ولی او در صورتی حرام می داند که عدد شیر خوردن به پانزده بار پیوسته و دنبال هم که در هر بار سیر شده باشد برسد یا اینکه در اثر آن شیر، گوشت و استخوان کودک روئیده باشد.

پدرزن خوشحال شد و گفت: خدا را شکر زیرا دختر من بیش از دو یا سه بار شیر نخورده است. و در این سخن امام علی [(علیه السلام)] فرجی برای ما از این مشکل هست، و رحمت و امیدی از خدا پس از نومیدی و یأسمان می باشد.

راهنما گفت: دلیل قانع کننده ای به ما نشان بده. کتاب «منهاج الصالحین» آقای خوئی را به آنها نشان دادم، و او خود باب «رضاعت» را مطالعه کرد و خیلی خرسند شدند. خصوصاً شوهر که می ترسید من دلیل قانع کننده ای نداشته باشم.

از من خواستند که کتاب را به امانت بگیرند تا در روستا با آن احتجاج نمایند. من هم کتاب را به آنها واگذار کردم. خدافظی کردند و رفتند.

همین که از منزل من بیرون می روند، یکی از دشمنان با آنها روبرو می شود و آنان را نزد برخی از علمای سوء می برد که آنها هشدارشان می دهند به اینکه من دست نشاندۀ اسرائیل هستم، و کتاب

«منهاج الصالحین» همه اش ضلالت و گمراهی است، و اهل عراق اهل کفر و نفاق اند، و شیعیان زرتشتی اند و لذا ازدواج خواهر و برادر را جایز می دانند، پس دیگر تعجیبی نیست اگر من ازدواج خواهر رضاعی را تجویز کردم.

همچنان از این تهمت ها و دروغ ها برایشان یافتند تا آنجا که آنان را از راه به در برده و پس از قانع شدن، منقلب و دگرگون شدند و از شوهر خواستند برای طلاق در دادگاه ابتدایی «قفصه» اقدام کند.

رئیس دادگاه از آنان خواست که به پایتخت بروند و با مفتی کشور تماس بگیرند تا این مشکل را حل کند. آن مرد به پایتخت رفت و مدت یک ماه تمام در آنجا ماند تا اینکه توانست با مفتی ملاقات کند و تمام ماجرای خود را با او در میان گذاشت. مفتی کشور از علمائی که حکم به درست بودن ازدواج داده اند از او استفسار کرد.

شوهر آن زن گفت که فقط یک نفر آن را تجویز و حلال دانسته و او «تیجانی سماوی» است.

مفتی نام مرا یادداشت کرد و به مرد گفت: تو برگرد و من خود نامه ای به رئیس دادگاه «قفصه» می نویسم و چنین هم شد.

نامه ای از مفتی کشور رسید و اعلام کرد که آن ازدواج حرام و باطل است.

آن مرد در حالی که آثار خستگی و ضعف بر او هویدا بود و از اینکه مرا آزرده خاطر و به تکلف واداشت معذرت می خواست و ادامه ماجرا را برای من بیان کرد.

از او نسبت به احساسات پاکش تشکر کردم و ابراز شگفتی از مفتی کشور کردم که چگونه مانند چنین ازدواجی را به این سادگی باطل می کند و از او خواستم نامه ای را که مفتی به دادگاه فرستاده بیاورد تا آن را در روزنامه های تونسسی منتشر نمایم و به مردم بفهمانم که مفتی کشور از مذاهب اسلامی اطلاعی ندارد و اختلاف های فقهی را در مسئله «شیرخوارگی» نمی داند. ولی او به من گفت اصلاً نمی تواند بر پرونده اش اطلاعی پیدا کند چه رسد به اینکه نامه او را هم بیاورد. و از هم جدا شدیم.

پس از چند روز، رئیس دادگاه مرا خواست و دستور داد، آن کتاب و استدلال های خود را در مورد صحت ازدواج رضیعین با خود ببرم. من هم بعضی از منابع و کتاب های لازم را که قبلاً آماده کرده بودم با خود برداشتم و در حالی که در باب رضاعت هر یک از کتاب ها، نشانه ای گذاشته بودم که به آسانی مطلب را دنبال کنم، در همان روز و ساعت موعود به دادگاه رفتم.

مدیر دفتر رئیس دادگاه مرا استقبال کرد و به اطاق رئیس برد. در آنجا ناگهان مواجه شدم با رئیس دادگاه ابتدایی و رئیس دادگاه استان و نماینده دادستان کل کشور که سه نفر نماینده نیز با آنان بود و همه لباس های ویژه قضاوت پوشیده و گویا در یک جلسه رسمی نشسته بودند.

و شوهر آن زن را نیز دیدم که در آخر سالن، روبرویشان نشسته است. بر همه سلام کردم ولی متوجه شدم با تنفر و انزجار و احتقار به

من نگاه می کنند. وقتی نشستم رئیس با یک لهجه خشن و تندی رو به من کرده و گفت: شما همان تیجانی سماوی هستی؟ گفتم: آری!

گفت: شما فتوا به صحت ازدواج در این قضیه داده ای؟ گفتم: نه! من مفتی نیستم ولی این ائمه و علمای مسلمانان هستند که چنین فتوایی داده اند.

گفت: برای همین تو را دعوت کردیم و تو اکنون متهم هستی، پس اگر ادعایت را با دلیل و برهان به اثبات نرسانی تو را به زندان محکوم می کنیم و از اینجا بیرون نمی روی مگر به سوی زندان.

تازه فهمیدم که واقعاً متهم هستم، نه برای اینکه در این قضیه فتوا داده ام بلکه برای اینکه یکی از علمای سوء با این حاکمان تا توانسته بود، گفتگو کرده بود که من اهل فتنه ام و من به اصحاب فحش و ناسزا می گویم و من برای تشیع و پیروی از اهل بیت (علیهم السلام) تبلیغ می کنم و رئیس دادگاه به او گفته بود اگر دو شاهد علیه او بیاوری او را به زندان می افکنم.

علاوه بر آن، گروه اخوان المسلمین از این فتوای من سوءاستفاده کرده و نزد خاص و عام تبلیغ کرده بودند که من ازدواج خواهر و برادر را جایز می دانم و این رأی شیعیان است!

همه این مسائل را از قبل فهمیده بودم و اکنون که دیدم رئیس دادگاه مرا تهدید به زندان می کند به یقین رسیدم، لذا چاره ای جز دفاع از خود با تمام شجاعت نداشتم. از این رو به رئیس دادگاه گفتم: آیا می توانم به صراحت و بدون ترس، سخن بگویم؟ گفت: آری! حرف بزن زیرا تو وکیل مدافعی نداری!

گفتم: قبل از هر چیز بدانید که من خودم را برای فتوا دادن نصب نکرده ام. ولی این شوهر زن است، از او پرسید. او خود به منزل من آمد و از من استمداد جسته و درخواست کمک کرد. بر من هم واجب بود که به آنچه می دانم، او را یاری رسانم و لذا از او پرسیدم چند بار شیر خوردن صورت گرفته، و وقتی به من خبر داد که خانمش بیش از دو بار شیر نخورده است، آن وقت حکم اسلامی را به او گفتم. پس من نه از مجتهدینم و نه از تشریح کنندگان.

رئیس گفت: عجب! پس تو داری ادعا می کنی که خود اسلام را می دانی و ما از اسلام چیزی نمی دانیم.

گفتم: استغفر الله! من چنین قصدی ندارم، لیکن همه مردم این دیار فقط از مذهب امام مالک اطلاع دارند و بیش از آن جلوتر نمی روند، ولی من در مذاهب گوناگون تحقیق کرده ام، از این رو حل این مشکل را یافتم.

رئیس گفت: کجا حلّ مشکل را یافتی؟

گفتم: قبل از هر چیز آیا اجازه می دهید از شما سؤالی بکنم؟

گفت: هر چه می خواهی پرس.

گفتم: نظر شما درباره مذاهب اسلامی چیست؟

گفت: همه آنها درست است زیرا همه از رسول خدا [صلی الله علیه و آله و سلم] مطلب می جویند و در اختلافشان رحمت است.

گفتم: پس به این بیچاره رحم کنید (و اشاره به شوهر آن زن کردم) که بیش از دو ماه است از زن و فرزندانش جدا شده، در صورتی که

برخی مذاهب اسلامی وجود دارند که مشکل او را برطرف می سازند.

رئیس با عصبانیت گفت: دلیل بیاور و بیش از این فتنه انگیزی نکن. ما به تو اجازه دادیم که از خودت دفاع کنی، حال وکیل مدافع دیگری هم شده ای؟

از کیف خود کتاب «منهاج الصالحین» آقای خوئی را بیرون آوردم و به او دادم و گفتم: این مذهب اهل بیت (علیهم السلام) است و در آن دلیل وجود دارد.

گفت: ما با مذهب اهل بیت [علیهم السلام] کاری نداریم، نه از آن شناختی داریم و نه به آن ایمان داریم.

من که منتظر چنین جوابی بودم، لذا از قبل تهیه دیده بودم و پس از بحث و بررسی، طبق فهم خود، تعدادی از منابع اهل سنت را با خود برداشته بودم و آنها را ترتیب داده بودم.

«صحیح

بخاری» را در درجه اولی قرار دادم، سپس «صحیح

مسلم» و بعد از آن کتاب «فتاوی شیخ محمود شلتوت» و کتاب «بداية المجتهد و نهاية المقتصد ابن رشد» و کتاب «زاد المسیر فی علم التفسیر ابن الجوزی» و کتاب های دیگری از اهل سنت.

و چون رئیس نپذیرفت که در کتاب آقای خوئی نگاه کند، از او پرسیدم: به چه کتاب هایی اطمینان داری؟

گفت: بخاری و مسلم. صحیح بخاری را برای او گشودم و گفتم: بفرما بخوان.

گفت: خودت بخوان. من خواندم که نوشته بود:

ص: 153

فلانی از فلانی از عایشه ام المؤمنین حدیث کرد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رفت و از رضعات [مقدار شیر خوردن] حرام نکرد جز از پنج به بالا. (1)

رئیس کتاب را از من گرفت و خود آن را خواند و به معاون ریاست جمهوری که در کنارش بود نشان داد، او هم خواند و سپس به آن یکی داد و ... در همان حال صحیح مسلم را نیز گشودم و همان احادیث را به آنها نشان دادم.

آنگاه کتاب «فتاویٰ شیخ الازهر شلتوت» را باز کردم که او اختلافات ائمه [اهل سنت] را در مسئله شیرخوارگی بیان کرده بود که برخی گفته اند حرام نمی شود مگر به پانزده مرتبه برسد و بعضی هفت مرتبه و بعضی بالاتر از پنج مرتبه گفته اند. به جز «مالک» که مخالفت با نص کرده و حتی يك قطره هم کافی برای تحریم دانسته است. سپس «شلتوت» می گوید: من به میانگین نظر دارم لذا از هفت بار به بالا می پذیرم.

و پس از آنکه رئیس دادگاه، خوب از جریان آگاه شد، گفت: کافی است. سپس رو به شوهر آن زن کرد و گفت: همین الان برو و پدرخانم را بیاور تا جلوی ما شهادت بدهد که خانمت بیش از دو یا سه بار شیر نخورده است و همین امروز خانم را با خودت خواهی برد.

ص: 154

1- . صحیح مسلم 4/168 ؛ سنن ابن ماجه 1/625 ؛ سنن ابی داود 1/458 ؛ سنن الدار قطنی 4/107 ؛ الدرالمشور 3/135.

آن بیچاره از خوشحالی پرواز کرد. نماینده دادستان کل کشور و بقية اعضا نیز عذر آوردند که باید به کارهاشان برسند و رئیس هم به آنان اجازه رفتن داد و هنگامی که مجلس خلوت شد و فقط من و او بودیم، رو به من کرده با پوزش گفت: ای استاد! مرا ببخش درباره تو مرا به اشتباه انداخته بودند و چیزهای عجیب و غریبی راجع به تو گفته بودند، و الآن فهمیدم که آنها حسود، کینه توز و دشمن تواند.

من از این تحوّل سریع خرسند شدم و گفتم: خدای را شکر که پیروزم را بر دست شما قرار داد ای سرور من.

گفت: شنیده ام که کتابخانه مفصلی داری، آیا کتاب «حياة الحيوان دمیری» در آن وجود دارد؟

گفتم: آری!

گفت: آیا به من امانت می دهی، چرا که دو سال است در جستجوی آن هستم؟

گفتم: او برای تو باشد، آقای من!

گفت: آیا وقت داری که به کتابخانه من تشریف بیاوری، با هم صحبت کنیم و از شما استفاده کنم؟

گفتم: استغفرالله! من هستم که باید از شما استفاده نمایم زیرا شما از من بزرگتر و با فضل تر هستید. در هر صورت من چهار روز در هفته وقت استراحت دارم که در خدمت شما می باشم.

و قرار شد هر روز شنبه با هم باشیم زیرا جلسه دادگاه ندارد. و پس از اینکه از من خواست کتاب بخاری و مسلم و فتاوی شلتوت را

ص: 155

بگذارم تا متن را از آن‌ها استخراج کرده و بنویسد، خود از جایش برخاست و مرا بدرقه کرد.

با خوشحالی و ستایش خدای سبحان بر این پیروزی، از آنجا خارج شدم در حالی که وقتی وارد شده بودم هراس داشتم و تهدید به زندان شده بودم. اکنون خارج می‌شدم از دادگاه در حالی که رئیس دادگاه متحوّل شده بود و یک دوست صمیمی که از من تقدیر می‌کرد و التماس می‌نمود با او بنشینم تا از من بهره ببرد. اینها همه از برکات راه اهل بیت (علیهم السلام) است که هرکس به آنها متمسک شد، رستگار و هرکس به آنها پناه برد، در امان خواهد بود.

شوهر آن زن ماجرا را در روستای خود بیان کرد و آن خبر به تمام روستاهای مجاور رسید و آن زن به خانه شوهرش بازگشت و ماجرا با حلال شدن و صحت ازدواج پایان پذیرفت و مردم زمزمه می‌کردند که من از همه فهمیده تر هستم حتی از مفتی کشور.

شوهر آن زن به خانه ام آمد و اتومبیل بزرگی با خود آورده بود و من و خانواده ام را به قریه اش دعوت کرده و به من خبر داد که همه همشهری هایش منتظر قدمم هستند و به این مناسبت شیرین، می‌خواهند گوسفند ذبح کنند. و من هم عذر آوردم زیرا در «قفصه» بسیار مشغول بودم ولی به او وعده دادم که در وقتی دیگر زیارتش خواهم کرد.

رئیس دادگاه به دوستانش ماجرا را گفت و داستان، خیلی مشهور شد و نقشة خائنین نقش بر آب شد که بعضی‌ها آمدند و از من معذرت

خواستند و بعضی ها هم خداوند قلوبشان را برای حقیقت گشود و مستبصر شدند و از مخلصین و متعهدین گشتند. و همه اینها از فضل خداوند بود که به هرکس می خواهد عطا می کند و خداوند دارای فضلی عظیم است. [\(1\)](#)

ص: 157

1- . ثم اهدیت 733 ؛ آنگاه هدایت شدم 299-311.

مناظره دکتر تیجانی با دکتر محمد موسی بامه، پیرامون مطالب ...

کتاب «ثم اهتدیت»

پس از تألیف کتاب «ثم اهتدیت؛ آنگاه هدایت شدم» و انتشار آن به اقصا نقاط دنیا به زبان های گوناگون و تأثیر عجیب آن در هدایت افراد، برخی غرض ورزانه به نقد و مقابله با آن پرداختند، و برخی نیز بدون غرض و صرفاً به جهت دفاع از کیان مذهبشان به نقد مطالب کتاب دامن زدند؛ از جمله این افراد نامه ای است که دکتر محمد موسی بامه، پزشک متخصص زنان و زایمان از شهر «قدس» در پنج صفحه برای دکتر تیجانی می نویسد:

لازم به ذکر است پزشک مذکور پس از دریافت پاسخ دکتر تیجانی، بحمدالله به مذهب پاک تشیع هدایت می شود.

اینک متن نامه دکتر محمد موسی بامه و پاسخ دکتر تیجانی. البته به جهت عدم تکرار مطالب، از ذکر تمام آن خودداری و اکتفا به چند فراز آن می نمایم.

دکتر محمد موسی بامه: «متأسفانه دیدگاه نویسنده کتاب مانند وکیل مدافع است که در هر موضوعی ناسزا می گوید زیرا متهم

ص: 158

بی گناهی ندارد، بلکه هر متهم پیش رویش گناهکار است، این نویسنده اقدام به اهانت و ناسزا گفتن و شک و تردید نسبت به هر شخصی نموده است که با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) زندگی کرده و مستقیماً قرآن را شنیده است مگر علی [علیه السلام] که تنها مورد استثناست».

پاسخ: جناب دکتر! از شما تقاضا دارم که اگر قضاوت می کنید منصف باشید و فقط کافی است به صفحه 219 کتاب «آن گاه هدایت شدم» مراجعه کنید تا بدانید من نسبت به هر شخصی که با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) زندگی کرده است نه اهانت کرده ام و نه ناسزا گفته ام و نه شک و تردید روا داشته ام مگر علی (علیه السلام) که تنها مورد استثناست، همان طور که بر حسب تصورتان ادعا نمودید.

خداوند شما را ببخشد. من آنچه را که در آن جا گفته بودم دقیقاً به شما یادآوری می کنم:

«من اصحابی که به قهقرا بازگشتند امثال معاویه و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه و ابوهریره و عکرمه و کعب الأحبار و دیگران را با صحابه سپاسگزار که عهد و پیمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را نقض نکردند امثال عمار بن یاسر و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و خزیمه بن ثابت ذی شهادتین و اُبی بن کعب و دیگران، جایگزین نمودم».

همان گونه که می بینید جناب دکتر! من شش تن از صحابه رو به قهقرا و شش تن از صحابه سپاسگزار را نام برده ام و گفتم که آنان پیمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را نقض نکردند و این بنا بر آن چیزهایی است که

مورخ‌اندر کتاب‌های خود ثبت کرده‌اند، بنابراین این ادعای شما باطل است. خداوند شما را ببخشد.

شما گفته‌اید: «اگر این مطلب درست باشد و حال آن که آنان خود نزول قرآن را مستقیماً درک کرده‌اند و آنچه را که وحی القا نموده مستقیماً از زبان پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] شنیده‌اند، و این چیزی است که عمیق‌ترین اثر را بر جان می‌گذارد و دل‌های متحجر را نرم می‌کند و با این وجود تأثیر نپذیرفتند و بر ایمان اندک خود باقی ماندند، گویی که منافقند».

پاسخ: جناب دکتر! حسن ظن و ایمان راستین شما باعث شده است که این تصور را داشته باشید و گرنه شما متخصص بیماری‌های زنان و زایمان هستید و روان‌شناسی و تحجر دل‌ها تخصص شما نیست، و هر قدر هم بیاموزید و آموزش بدهید به این حقیقت که حضرت ذوالجلال در کتاب عزیز خود ثبت نموده نخواهید رسید که فرمود:

(أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ) (1)

«آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند وقت آن نرسیده است که دل‌هایشان به یاد خدا و آن حقیقتی که نازل شده [قرآن] نرم و خاشع گردد».

و از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است که خداوند متعال دل‌های مهاجران را هفده سال پس از نزول قرآن سست و کند یافت و لذا آیه (أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا ...) را نازل نمود.

ص: 160

همچنین خداوند متعال گلایه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را علیه آنان ثبت نمود که فرمود:

(يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا) (1)؛

«پروردگارا! همانا امت من این قرآن را به کلی متروک و رها کردند».

بنابراین کسانی که قرآن را کنار گذاشتند و رها کردند، همان هایی هستند که به این کتاب ایمان دارند نه کافران به آن، آیا نمی بینید که خداوند متعال نمی فرماید: «ألم یأْن للذین کفروا» و یا «ألم یأْن للمنافقین». بلکه فرمود: (أَلَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللَّهِ ...)؛ بنابراین این آیه دلالت بر عدم خشوع دل های [به ظاهر] مؤمنین، به یاد خدا دارد.

آن گاه پرسیده اید که: «به علاوه معنای این آیه چیست که می فرماید:

(لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشِیَةِ اللَّهِ) (2)؛

«اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم بی شک آن را از بیم خدا خاکسار و متلاشی می دیدی».

بنابراین بی معناست اگر این آیه بر کسی چون ابوبکر که رسول خدا [صلی الله علیه و آله و سلم] را مانند سایه ایشان ملازمت و همراهی نمود، تأثیر نگذارد».

ص: 161

1- . سورة الفرقان: 30 .

2- . سورة الحشر: 21 .

پاسخ: معنی آن این است که دل های آدمیان در برابر قرآن کریم خشوع نکرد، کتابی که اگر خداوند آن را بر کوهی نازل می کرد در برابر او اظهار کرنش و خاکساری می نمود و متلاشی می شد. اما انسان در برابر خداوند متعال خضوع و خشوع نکرد و از او ترسید و این همانند فرمایش حق تعالی در آیه دیگری است که می فرماید:

(ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَجَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ) (1)؛

«پس از آن [همه معجزات] دل های شما سخت شد، به سختی سنگ یا سخت تر از آن در حالی که از پاره ای سنگ جوی ها می جوشد و پاره ای از آن می شکافد و آب از آن خارج می شود، و برخی از آن ها از هیبت خداوند می ریزد و خداوند از آنچه می کنید غافل نیست».

و این نیز همانند فرمایش حضرت حق تعالی است که:

(إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا) (2)؛

«ما امانت [الهی و بار تکلیف] را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم و آنها [تکویناً از پذیرفتن آن] سر باز زدند و از آن هراسیدند، ولی انسان آن را بر دوش گرفت. به راستی که او ستم گری نادان است».

ص: 162

1- . سورة البقره: 74 .

2- . سورة الاحزاب: 72 .

اما فرمایش شما که: «بنابراین بی معناست اگر این آیه بر کسی چون ابوبکر که رسول خدا [صلی الله علیه و آله و سلم] را ملازمت و همراهی نمود تأثیر نگذارد». من شما را به خداوند سوگند می دهم چرا همین سخن را درباره ابوطالب (علیه السلام) عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی گوید که طی سیزده سال حضرت را ملازمت نمود و همچون سایه ملازم حضرت بود که در منزل او را پناه می داد و با وی نیز در دره های مکه طی سه سال زندانی شد و مستقیماً وحی را از او می شنید؟! آری چرا قرآن بر ابوطالب (علیه السلام) اثر نگذاشت و ادعا می کنید که وی مشرک از دنیا رفت؟!»

سپس فرمودید: «آیا دوستی رسول خدا [صلی الله علیه و آله و سلم] با ابوبکر و عمر از روی مصلحت و ریا از جانب رسول خدا [صلی الله علیه و آله و سلم] و صحابه بود؟ این وصف از خداوند به دور است. اگر ایشان از صفات و خصوصیات آنان آگاه بود و آنها را به عنوان یاران نزدیک خود پذیرفت، پس این با صفات پیامبران منافات دارد. و کسی که در برابر حق سکوت اختیار می کند شیطانی خاموش است. و اگر ایشان از صفات و ویژگی های آنان بی اطلاع بود این امر عذر بدتر از گناه است و ارتباط حضرت با خداوند و عصمتشان در برابر دشمنانشان کجاست؟!».

پاسخ: بی تردید دوستی و مصاحبت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با ابوبکر و عمر، بلکه با تمام صحابه از روی مصلحت بود، و این مصلحت برای خود آنان و به سود آنها بود تا آنان از ظلمت و تاریکی به سوی نور و روشنایی رهنمون شوند و آنها را از آتش دوزخ برهاند، و این مصلحت به شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بازمی گردد.

(يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي) (1)؛

«ای قوم من! برای این کار از شما مزدی نمی خواهم. مزد من فقط با آن کسی است که مرا آفرید.».

و این مصاحبت ریا نبود، چرا که همه تلاش های ایشان جهت هدایت مردم و خالصانه به درگاه خداوند متعال بود:

(لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ) (2)؛

«همانا شما را پیامبری از خودتان آمد که رنج و زیانتان بر او گران است به [هدایت] شما اصرار دارد و به مؤمنان، دلسوز و مهربان است.».

اما فرمایش شما: «اگر حضرت از صفات و خصوصیات آنان آگاه بود و آنان را به عنوان یاران نزدیک خود پذیرفت این با صفات پیامبران منافات دارد و کسی که در برابر حق سکوت اختیار می کند شیطانی خاموش است...»

در این جا دو احتمال وجود دارد: نخست این که ایشان از خصوصیات آنان به تفصیل آگاه نبودند و این چیزی است که قرآن کریم آن را مشخص نموده و فرمود:

(وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ) (3)؛

ص: 164

1- . سورة هود: 51 .

2- . سورة التوبة: 128 .

3- . سورة التوبة: 101 .

«و گروهی از بادیه نشینان که اطراف شمایند، منافقند و از ساکنان مدینه نیز عده ای سخت بر نفاق خو کرده اند. تو آنها را نمی شناسی، ما آنها را می شناسیم. به زودی دوبار عذابشان خواهیم کرد».

و بنابراین بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هر که را که لفظ شهادتین بر زبان می آورد بدون تحقیق و جست و جوی در مورد آن چه که در دل خود پنهان می داشت، پذیرا می شدند و می فرمودند: «من مأمور شده ام که به ظاهر حکم کنم و خداوند خود عهده دار باطن افراد می شود». و تاریخ یا سیره نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) ذکر نکرده اند که ایشان به کسی گفته باشند: تو منافقی و من اسلام تو را نمی پذیرم ولو برای يك بار در زندگی شان، بلکه با تمام صحابه به طور یکسان تعامل می کردند. خداوند به پیامبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

(وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنْهُمْ خُشْبٌ مِّنْ نَّوْدَىٰ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوٌّ فَاحْذَرْهُمْ فَآتَاهُمُ اللَّهُ
أَنِّي يُؤْفِكُونَ) (1)؛

«و وقتی آنها را ببینی ظاهرشان تو را به شگفت می آورد و اگر سخن گویند به گفتارشان گوش فرا می دهی، گویی آنها چوب های خشکی هستند که [به دیواری] تکیه داده شده اند [و ریشه ندارند]. هر فریادی را بر ضد خویش می پندارند. آنها دشمنند، پس از ایشان بر حذر باش خدایشان بکشد! به کجا منحرف می شوند؟». اما احتمال دوم: حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) از خصوصیات آنها به تفصیل و به طور دقیق آگاه بودند و با این وجود آنان را به عنوان یاران خود پذیرفتند، این با

ص: 165

صفات پیامبران (علیهم السلام) آنگونه که شما تصور کردید منافات ندارد، زیرا آنها جز آنچه که خداوند به آنان وحی می نماید انجام نمی دهند.

موسی (علیه السلام) فرستاده خداوند به سوی بنی اسرائیل است، قومی که معجزات بسیاری توسط موسی و هارون (علیهما السلام) مشاهده کردند، به طوری که فرعون مجبور شد بنی اسرائیل را آزاد کند و به آنان اجازه بدهد که همراه موسی و هارون (علیهما السلام) از مصر خارج شوند و چون فرعون آنان را پیش از این که از دریا بگذرند دریافت، موسی (علیه السلام) به اذن پروردگارش دریا را برای آنان شکافت و بنی اسرائیل به دریا رفتند تا این که به سلامتی از آن خارج شدند و خداوند فرعون و سربازانش را غرق نمود، و این از بزرگ ترین معجزاتی است که تاریخ بشریت به ثبت رسانده است، اما دل های اصحاب موسی (علیه السلام) به یاد خداوند و آن چه از حقیقت مشاهده کردند خاشع نشد و از پیامبرشان خواستند که برایشان بتی قرار دهد تا آن را پرستند. خداوند متعال در حق آنان فرمود:

(وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ) (1)

«و بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم، آنان به قومی رسیدند که به پرستش بت هایی که داشتند روی آورده بودند. گفتند: ای موسی! برای ما نیز معبودی بساز چونان که آن ها معبودهایی دارند. گفت: به راستی شما قومی هستید که نادانی می کنید».

ص: 166

بی تردید موسی و هارون (علیهما السلام) تا آن جا که می توانستند جهت هدایت آنان به سوی صراط مستقیم خداوند عمل کردند، اما آنها نیکی را با نهایت بدی و هدایت را با گمراهی پاسخ دادند و همین که حضرت موسی (علیه السلام) چهل شب جهت میقات پروردگارش از آنها غیبت نمود، به خداوند کفر ورزیدند و گوساله را برای خود خدایی قرار دادند که آن را پرستش می کردند و علیه هارون (علیه السلام) - فرستاده خداوند به سوی شان - توطئه کردند و نزدیک بود وی را به قتل برسانند،⁽¹⁾ بنابراین موسی (علیه السلام) که سامری را می شناخت چرا با او مصاحبت نمود؟

و عیسی (علیه السلام) نیز فرستاده خداوند به سوی بنی اسرائیل بود قومی به رغم معجزات متعدد اعم از شفای نابینا، جذامی، لال و زنده کردن مردگان و به رغم این که در گهواره به کلام انبیا و پیامبران با آنان سخن گفت، از قومش تنها دوازده تن از یارانش به وی ایمان آوردند و یکی از آنها نیز نسبت به ایشان خائن بود و در صدد قتل او برآمد، اما عیسی (علیه السلام) او را از مجلس خویش طرد نکرد و اصحاب خود را به قتل او فرمان نداد، بلکه در قبال او سکوت اختیار نمود و رسوایش نکرد و به یاران خود می فرمود: یکی از شما به من خیانت خواهد کرد و در صدد قتل من برخواهد آمد، بدون این که از او نام ببرد.

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) - فرستاده خدا - نیز پرده از خیانت یکی از منافقان که از یارانش بود، برمی دارد و عمر برمی خیزد تا گردن او را بزند

ص: 167

1- . ماجرای حضرت موسی و هارون (علیهما السلام) در آیات متعددی از جمله آیات 103 - 171 سوره اعراف بیان شده است.

اما رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مانع او می شود و می فرماید: «او را واگذار تا مردم با یکدیگر سخن نگویند که محمد یاران خود را به قتل می رساند». این روایت را بخاری در کتاب صحیح خود باب فضایل قرآن بخش سوره منافقون آورده است. (1)

و بار دیگر یکی از منافقان که از صحابه بود به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: عدالت کنید و عمر خواست او را به قتل برساند، (2) اما پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را از اینکار بازداشتند و فرمودند:

«او را رها کن زیرا [در آینده] یارانی خواهد داشت که هر

ص: 168

1- صحیح البخاری، باب فضائل القرآن، سوره المنافقین 6/65.

2- در مورد شجاعت و شهامت عمر بن خطاب لازم به ذکر است که او در برخی مواقع شمشیر را از غلاف در آورده و رزمایش می نمود، و در برخی صحنه ها شمشیر را گذاشته فرار را بر قرار ترجیح می داد. اما شجاعت و رزمایش وی در سه مقام واقع شده است: 1) در جمع خودی اگر بیگانه ای را می یافت، البته مشروط به اینکه خطری او را تهدید نکند. 2) در جمع زنان، اعم از پیر و جوان، کنیز و آزاده. 3) در جمع مردان البته نه همه مردان، بلکه پیرمردان و یا مردانی که بر او محرز شده بود به هیچ وجهی قدرت دفاع از خود ندارند. آری در مقابل این سه دسته چنان خشن و شجاع می شد که گویا شجاعی در روی زمین وجود ندارد. و اما صحنه هایی که فرار را بر قرار ترجیح می داد - چنانکه واضح است - هر جایی که کوچکترین احساس خطری می کرد، از جمله در میدان های نبرد. هرگز تاریخ نشان نداده است که وی يك نفر از کفار یا فرد معمولی را در نبردی از نبردها به قتل رسانده باشد، و یا حتی تیر و با نیزه ای به آنان پرتاب نموده باشد، بلکه بالعکس تاریخ موافق و مخالف به ما گزارش داده است که او در نبردها به همراه دیگر فراریان فرار می نمود. جهت نمونه به يك گزارش اکتفا می کنیم: «فخر رازی» یکی از دانشمندان متعصب اهل سنت پیرامون «جنگ أحد» می نویسد: «من المنهزمین عمر، الا انه لم یکن فی اوائل المنهزمین ولم یبعد، بل ثبت علی الجبل الی ان صعده النبی (صلی الله علیه و آله و سلم)؛ از فرار کنندگان عمر بود، ولی او از نخستین فرار کنندگان نبود و زیاد دور نرفته بود، بلکه بالای کوه ثابت ماند تا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنجا آمد». (تفسیر الرازی 9/50).

کدام از شما نمازش را نسبت به نماز آنها و روزه اش را نسبت به روزه آنها کم و خوار می شمرد، قرآن را می خوانند اما از حد استخوان ترقوة آنان فراتر نمی رود، از دین خارج می شوند همان گونه که تیر از چله جدا می شود»⁽¹⁾.

و مشهور است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) همة منافقان را می شناختند، اما حقیقت آن را پنهان می داشتند و آنها را رسوا نمی کردند. ایشان نام های چند تن از این منافقان را به «حذیفه» گفتند و او را به عدم افشای این نام ها امر فرمودند. از این رو می بینید که «عمر بن خطاب» خود از حذیفه می پرسید:

«آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نامم را در زمرة منافقانی که به او خبر داده بودند، آورده است یا خیر؟»⁽²⁾ و این هم بخاری که در صحیح خود نقل می کند:

ابن ملیکه سی تن از یاران پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] را درك کرده است که همة آنان از نفاق بر خویشان بیمناک بودند و هیچ از آنان نگفتند که بر ایمانی چون ایمان جبرئیل و میکائیل هستند.⁽³⁾

از همة این ها به این نتیجه می رسیم که انبیا و پیامبران (علیهم السلام) طبق وحی

ص: 169

-
- 1- . صحیح البخاری، کتاب استنباه المرتدین 8/52 ؛ المعجم الاوسط 9/35 ؛ کنز العمال 11/303 .
 - 2- . تاریخ مدینه دمشق 12/276 ؛ کنز العمال 1/369 ؛ بغیة الطلب فی تاریخ حلب 5/2167 ؛ الكشف والبيان 5/79.
 - 3- . صحیح البخاری، کتاب الايمان 1/17 ؛ سنن الترمذی 2/310 ؛ التاريخ الكبير 5/137 ؛ تهذيب الكمال 5/269.

پروردگارشان عمل می کردند و حقیقت منافقان را پنهان می داشتند و آنان را رسوا نمی کردند تا آزمونی برای مردم باشند. آیا فرموده رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را نشنیده اید که: «هر يك از شما نمازش را نسبت به نماز آنها و روزه اش را نسبت به روزه آنها کم و خوار می شمرد». حال آن که آنان همان طور که در بعضی روایات آمده است قرآن را بیش از دیگران حفظ می کردند.

آیا حضرت ذوالجلال در حق اینان فرمود:

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ) (1)؛

«و از مردم کسی است که گفتار او درباره زندگی دنیا [و پارسایی] مایه اعجاب توست و خداوند را بدان چه که در دل دارد گواه می گیرد و حال آن که او لجوج ترین دشمنان است». آیا خداوند متعال به رسولش فرمود:

(فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ ...) (2)؛

«پس به لطف و رحمت الهی با آنان نرمخو شدی، و اگر درشت خوی و سخت دل بودی بی شک از گرد تو پراکنده می شدند پس از ایشان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و با آنان در کار [جنگ] مشورت کن».

ص: 170

1- . سورة البقره: 204.

2- . سورة آل عمران: 159.

بنابراین آگاهی پیامبران از نفاق بعضی از یارانشان و پنهان داشتن این مطلب و سکوت در قبال آنها همان طور که پنداشتید با صفات انبیا منافات ندارد.

جناب دکتر! این که فرمودید: «کسی که در قبال حق سکوت اختیار می کند شیطانی خاموش است» ارتباطی با موضوع ندارد، چه کسی به شما گفته است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در برابر حق سکوت نمودند؟ ایشان سکوت ننمودند و همه چیز را متناسب با مصلحت اسلام و مسلمین روشن ساختند.

آیا ایشان مسلمانان را از فتنه همسرشان عایشه بر حذر نداشتند وقتی که به منزل او اشاره نموده و سه مرتبه فرمودند:

«فتنه همین جاست، شاخ شیطان از همین جاسر برمی آورد».

این حدیث را بخاری آورده است. (1) آیا شخص ابوبکر را بر حذر نداشتند وقتی که ابوبکر به ایشان عرض کرد: یا رسول الله! چرا در حق ما شهادت نمی دهید که به شما ایمان آوردیم و با شما هجرت کردیم، آن گاه حضرت به وی فرمودند:

«من نمی دانم که شما پس از من چه می کنید». (2)

بنابراین امتناع رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از شهادت در حق ابوبکر نزد خداوند - همان گونه که در حق شهدای اُحد شهادت دادند - بر دگرگون شدن

ص: 171

1- صحیح البخاری، ما جاء فی بیوت ازواج النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) 4/46.

2- الموطأ الامام مالک 2/461؛ الاستذکار 5/104؛ التمهید 21/228؛ شرح نهج البلاغه 15/38؛ تفسیر الثعالبی 5/221؛ تاریخ المدینة النمیری 1/94.

ابوبکر بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دلالت دارد، همان طور که حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به این مطلب اشاره کرده و می فرماید: «من نمی دانم که شما پس از من چه می کنید».

وفاطمه (علیها السلام) سرور زنان عالم نیز - که خداوند از خشم او به خشم می آید و از خشنودی او خشنود می شود(1) - درحالی رحلت [و شهادت] نمود که از دست ابوبکر و عمر آزرده خاطر بودند و در هر نمازی که می خواندند آنان را نفرین می کردند.(2)

و همچنین شما در نامه نوشته اید: «پس اگر خواستار خیر و صلاح مردم هستیم که آغاز کتاب شما آغاز خوبی بود بیایم روی موارد اتفاق بحث کنیم نه موارد اختلاف تا امت اسلام را متحد و یک پارچه سازیم و ذلت و خواری را از آن دور کنیم.

و همه ما هم در مورد کتاب خدا اتفاق نظر داریم که پایه و اساس اسلام است، پس در مورد آنچه که این کتاب در بردارد به توافق برسیم و در مورد تفسیر آن در حد زندگی اجتماعی خودمان اگر اختلاف نظر داشته باشیم، آن را برای اولیای امر، یعنی علما و دانشمندان واگذاریم تا در یک اتاق و در میان خودشان گفتگو کنند و در مورد آن به توافق برسند و یا اختلاف پیدا کنند، مشروط به

ص: 172

-
- 1- . المستدرک الحاکم النیسابوری 3/154 ؛ الآحاد والمثالی 5/363 ؛ الذریة الطاهر النبویه (علیهم السلام) الدولابی 168 ؛ المعجم الکبیر 1/108 ؛ نظم درالسمطین 177 ؛ الکامل ابن عدی 2/351 ؛ اسدالغابة 5/522 ؛ الاصابة 8/266.
 - 2- . الامامة والسیاسة الدینوری 1/20 ؛ صحیح البخاری 5/82 و 8/3 ؛ صحیح مسلم 5/153 ؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 16/281 ؛ امتاع الاسماع 13/158.

این که از آن جا خارج نشوند مگر این که به یک دیدگاه مشترک رسیده باشند، در غیر این صورت حق نخواهند داشت که اختلاف آرا و نظرات خودشان را میان مردم منتشر کنند تا این چنین آشوب و تفرقه را میان مردم گسترش دهند. چرا که محدود کردن اختلافات میان یک گروه کوچک دانشمند و فرهیخته بسیار بهتر از نشر آن در میان عامه مردم است که شامل همه نوع افراد؛ عالم و جاهل، دوست و دشمن، مخلص و منافق و غیره می باشد».

پاسخ: برادر عزیز محمد موسی! من خیر و صلاح را برای همه مردم و برای شما به طور خاص خواستارم، زیرا شما از دانشمندان این امت هستید، و از این رو آغاز کتاب من خوب بود و همچنین نیز پایان آن خوب و مناسب بود، نه به این دلیل که من به جستجوی چیزی برآمدم که امت اسلام در مورد آن به توافق رسیده است چرا که هرگز چنین توافقی صورت نگرفته است و این امت از زمان رحلت پیامبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) تاکنون درباره هیچ چیز اتفاق نظر نداشته است.

اما من به جستجوی حقیقت برآمدم و به فضل خداوند متعال به سوی آن هدایت یافتم و پی بردم که این امت نمی تواند متحد شود و ذلت و خواری را از خود دور سازد، مگر در صورتی که از طریق اهل بیت (علیهم السلام) - که خداوند، رجس و پلیدی را از آنان زدود و کاملاً پاک و مطهرشان نمود - به کتاب خدا و سنت پیامبر خویش (صلی الله علیه و آله و سلم) بازگردند.

و برای این منظور هیچ طریق و مسلک و مذهبی وجود ندارد مگر این طریق که همان صراط مستقیم خداوند است و منظور رسول

خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز همین است آنجا که فرمود:

«من در میان شما دو چیز گرانبها را به یادگار گذاشتم، تا زمانی که به آنها چنگ بزنید هرگز پس از من گمراه نخواهید شد. [این دو] کتاب خدا و عترت و اهل بیت منند»(1).

این حدیث را صحاح اهل سنت و نیز کتب شیعه آورده اند.

اما فرمایش شما مبنی بر اینکه: «همة

ما در مورد کتاب خدا که اساس و پایه اسلام است اتفاق نظر داریم...» سخن عجیبی است. چگونه در مورد آنچه که این کتاب دربر دارد به توافق برسیم و اختلاف نظر پیدا نکنیم و آن را به اولیای امر واگذاریم تا برای ما یک دیدگاه مشترک ارائه دهند؟ آیا شما دانشی دارید تا این دیدگاه مشترک را به ما ارائه دهید؟ شما از حدس و گمان خودتان پیروی می کنید و آنچه که آرزوی آن را دارید.

اگر صحابه صدر اسلام یعنی صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که قرآن را از شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با تفسیر و بیان ایشان شنیده اند، در مورد آن اختلاف نظر پیدا کردند، چگونه از معاصران می خواهید که در مورد آن به توافق برسند؟!

سپس گفتید: «علما و دانشمندان حق ندارند که اختلاف آرا و نظراتشان را میان عامه مردم منتشر کنند...»

ص: 174

1- . مسند احمد 3/14 ؛ سنن الدارمی 2/432 ؛ فضائل الصحابه النسائی 15 ؛ المستدرک الحاکم 3/109 و 148 ؛ السنن الکبری البیهقی 7/30 و 10/114 ؛ مسند ابی الجعد 397 ؛ السنه ابن ابی عاصم 629 ؛ تفسیر الرازی 8/173.

با کمال تأسف جناب دکتر! این سخن شما بسیار دیر و بعد از چهارده قرن مطرح می شود، زیرا دانشمندان اختلاف نظر خود را از همان نخستین قرن هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بین عامه مردم گسترش دادند و حاصل این امر اختلاف مذاهب و فرقه ها و گروه ها شد.

اما کلام شما مبنی بر: «محدود کردن اختلاف میان یک گروه کوچک؛ دانشمند و فرهیخته» من در این باره با شما موافقم و این دقیقاً همان کاری است که انجام دادم و آن حقایق را که خداوند مرا به سوی آنها رهنمون کرد در یک کتاب منتشر نمودم و کتاب را نیز همان طور که می دانید تنها یک فرد دانشمند و یا یک انسان فرهیخته مطالعه می کند، و سایر افراد از عامه مردم، چه دوست باشند و چه دشمن، چه وفادار و چه منافق، اهمیتی برای ما ندارند و موضوع آنها تماماً به خدا باز می گردد.

اما بر ما لازم است که سخن حق را بگوییم و آنان را فریب ندهیم تا هر که تباہ می شود از روی حجت و بینه تباہ شود و هر که نجات می یابد از روی حجت و بینه نجات یابد و مردم را نیز بعد از پیامبران (علیهم السلام) حجتی بر خدا نباشد.

سپس فرمودید: «این چیزی است که باید مردم را به سوی آن دعوت کنید، نشر محبت و دعوت به اتحاد و همبستگی امت اسلامی نه اهانت و ایجاد تفرقه میان امت، از این ها چه منفعتی عاید شما می شود؟»

پاسخ: خداوند از شما درگذرد دکتر! آیا دعوت من برای ترویج محبت و اخوت اسلامی نبود؟! بدین صورت که مسلمانان به عترت پاک

رسالت (علیهم السلام) چنگ بزنند که ضامن هدایت امت است، کسانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آنان را به کشتی نوح (علیه السلام) تشبیه نمود که هر که به آن درآید نجات یافته است و هر که از آن اعراض کند، غرق شده و هلاک می شود. (1)

آیا من نظریه جدیدی از ابداع و ابتکار خودم ارائه دادم؟! خیر جناب دکتر! من جز فرمایش ثابت و صحیح رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چیزی نگفتم و به کسی هم اهانت نکرده ام جز اینکه مطالبی را از راویان معتبر نزد اهل سنت نقل کردم.

آن گاه فرمودید: «علی (علیه السلام)» از همان اوان کودکی در مدرسه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پرورش یافت و بیش از دیگر صحابه نسبت به اسلام آگاه بود و فرق است بین آنچه که به عنوان عالم و دانشمند به مسلمانان تقدیم می کند و بین آنچه که به عنوان خلیفه به مسلمانان تقدیم می کند. اولی به علم و دومی به نیروی اراده و شخصیت و محبت مردم نیاز دارد».

پاسخ: جناب دکتر! از آن جا که من اهمیت زیادی به خلافت نمی دهم به قدری که خواستار بازگشت به آیین راستین الهی می باشم آن گونه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و سپس اهل بیتش (علیهم السلام) ترسیم نموده اند، از

ص: 176

1- . المستدرک الحاکم 2/343 و 3/151 ؛ المعجم الاوسط 4/10 ؛ نظم درالسمطين 235 ؛ الجامع الصغیر 1/373 ؛ کنز العمال 12/94 ؛ فیض القدير 2/658 ؛ تفسير الرازی 27/167 ؛ تفسير ابن عربی 1/322 ؛ تفسير ابن کثیر 4/123 ؛ الدر المنثور 3/334 ؛ الکامل ابن عدی 2/306 ؛ میزان الاعتدال 1/482 ؛ المعارف ابن قتیبه 252 ؛ عیون الاخبار ابن قتیبه 1/310 ؛ البدء والتاریخ ابن سهل 3/22.

این رو وقت را در گفتگو با شما در مورد این بخش از دست نمی‌دهم و شهادت شما مرا کفایت می‌کند که: «علی (علیه السلام)» از همان اوان کودکی در مدرسه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پرورش یافت و بیش از دیگر صحابه نسبت به اسلام آگاه بود».

اما در مورد تفاوتی که فرمودید بین آن چه یک عالم و دانشمند به مسلمانان تقدیم می‌کند و آنچه یک خلیفه تقدیم می‌کند و این که فرد در حالت اول نیازمند علم و در حالت دوم نیازمند نیروی اراده و شخصیت و محبت دیگران است، تمام این ویژگی‌ها در علی بن ابی طالب (علیه السلام) جمع شدند و در مورد سایر مردم این ویژگی‌ها میان آنان پخش است. همان طور که دانشمندان امت به این مطلب اذعان کردند. (1)

اما پرسش من از شما جناب دکتر این است که چرا کسی را که از بدو کودکی در مدرسه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پرورش یافت و بیش از دیگر صحابه نسبت به اسلام آگاه بود - همان طور که اذعان داشتید - رها کردید و در احکام الهی از امام شافعی یا حنبلی یا حنفی و یا مالکی پیروی کردید که حتی برای یک روز هم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را نشناختند، آن گاه پیروان امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و شیعیان وی را به انحراف از اسلام متهم کردید؟!!

سپس گفتید: «و همان طور که ضرب المثل عامیه می‌گوید:

ص: 177

1- . کنز العمال 11/615 ؛ فیض القدیر 3/60 ؛ فتح الملک العلی 68 ؛ شواهد التنزیل 1/135 ؛ المناقب الخوارزمی 82 .

«پرندگان در تنوع بسیارند» بنابراین اگر صفات ابوبکر و عمر این هاست، پس رسول خدا [صلی الله علیه و آله و سلم] را چگونه توصیف می کنید که در طول زندگی خود با آنان زندگی کردند، به ویژه در دوران رسالت و آنان را از میان همه کسانی که معاصرشان بودند اعم از قریش و عرب برگزید.

و این موضوع ناکامی پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] را در هدایت نزدیک ترین اطرافیانش می رساند و نیز ناکامی قرآن در تأثیر گذاشتن بر خواننده آن است به ویژه کسی که در ابتدای شور و شوق تأثیر آن بر دل ها و اندیشه ها با آن زندگی کرده است».

پاسخ: حاشا رسول خدایی (صلی الله علیه و آله و سلم) که پروردگار او را به (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) (1) و نیز (بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ) (2) وصف نموده را با عمر بن خطاب مقایسه کنیم؛ کسی که صحابه او را به خشونت و تندیتوصیف می کنند، زیرا روزی که ابوبکر او را جانشین خود قرار داد، طلحه [و دیگران] بر او وارد شدند و به او گفتند:

«از اینکه فردی خشن و تند را بر ما خلیفه کرده ای چه پاسخی برابر پروردگار داری؟» (3)

ص: 178

1- «و به راستی که تو را خوبی والاست»؛ سورة القلم: 4.

2- «با مؤمنان رئوف و مهربان است»؛ سورة التوبه: 128.

3- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 1/164؛ تمهید الاوائل الباقلائی 496؛ المصنف ابن ابی شیبه 8/574؛ تاریخ المدینه ابن شبه 2/671؛ البدایه و النهایه ابن کثیر 7/358؛ السنن الکبری البیهقی 8/149؛ الطبقات الکبری 3/274؛ کنز العمال 5/678.

بنابراین من شایسته شما نمی بینم جناب دکتر این ضرب المثل عامیانه را بیاورید که: «پزدگان در تنوع خود بسیارند» و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را به دیگر صحابه تشبیه کنید که زندگی خود را صرف پرستش بت ها و ارتکاب اعمال زشت و حرام کرده اند.

اما این که گفته اید: «حضرت آنان را از بین همه کسانی که معاصرشان بودند، برگزیدند» سخن بی پایه و اساسی است و معروف این است که ایشان دو مرتبه علی (علیه السلام) را برگزیدند و به او فرمودند:

«تو برادر من در دنیا و آخرت هستی» (1).

اما سخن شما مبنی بر ناکام ماندن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در هدایت نزدیک ترین کسانش، باید بگوییم ابوبکر و عمر از عمو و حامی ایشان ابوطالب (علیه السلام) به حضرت نزدیک تر نبودند که ادعا دارید پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در هدایت او ناکام ماند و العیاذبالله مشرک از دنیا رفت! (2)

ص: 179

1- سنن الترمذی 5/300 ؛ المستدرک الحاکم 3/14 ؛ عمده القاری 2/147 ؛ الاستیعاب 3/1099 ؛ الدرر ابن عبدالبر 90 ؛ الرياض النضرة 1/28 ؛ تهذیب الکمال 20/484 ؛ تاریخ الخلفاء 187 ؛ مطالب السؤل 93.

2- دشمنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) در هر دوره و زمانی عقیده به کفر حضرت ابوطالب (علیه السلام) داشته و بر آن پافشاری می کنند، و علتی بر این اتهام نیست جز اینکه او پدر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود. لیکن دلایل فراوانی بر ایمان جناب ابوطالب (علیه السلام) در دست است که به برخی اشاره می نمایم: 1) اشعار حضرت ابوطالب (علیه السلام): اشعار و قصائد شیوای بسیاری حضرت ابوطالب (علیه السلام) در مدح پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سروده که جدای از آثار بلند علمی و ادبی دلالت بر ایمان راستین آن جناب دارد. ابن شهر آشوب در کتاب «متشابه القرآن و مختلفه 2/65» در وصف حضرت ابوطالب (علیه السلام) می نویسد: «اشعار ابوطالب (علیه السلام) که ایمان او را می رساند بیش از سه هزار بیت است. او در آن اشعار با کسی که با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دشمن است اظهار دشمنی می کند و آن حضرت را پیامبر می داند». 2) رفتار و گفتار و کردار ابوطالب (علیه السلام): دومین دلیل بر اسلام صحیح و ایمان راستین حضرت ابوطالب (علیه السلام) طرز رفتار، ارادت، دفاع و فداکاری او - از ابتدای بعثت تا هنگام وفات - از ساحت اقدس رسول مکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد. 3) محبت ابوطالب (علیه السلام) به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و متقابلاً محبت حضرت به وی. 4) گواهی اهل بیت (علیهم السلام) به ایمان حضرت ابوطالب (علیه السلام): حضرات معصومین (علیهم السلام) - که عدل قرآن و معصوم از خطا هستند - به ایمان جناب ابوطالب (علیه السلام) تصریح نموده و در مناسبت های گوناگون به دفاع از این یار فداکار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برخاسته اند. به عنوان نمونه؛ از امام سجاد (علیه السلام) پیرامون ایمان حضرت ابوطالب (علیه السلام) سؤال شد، فرمودند: «تعجب می کنم! خداوند متعال پیامبرش را نهی نمود از اینکه زن مسلمانی را به عقد مرد کافر باقی گذارد، و فاطمه بنت اسد از زنانی بود که به اسلام سبقت گرفت و تا زمان وفات ابوطالب (علیه السلام) همسر او بود» (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 14/69 ؛ بحار الانوار 35/157). جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب گران سنگ «ایمان ابی طالب (علیه السلام)» اثر علامه امینی.

زیرا کفر ورزیدن قومی و عدم پیروی آنان از پیامبران به معنی ناکامی آنها در انجام رسالتشان نیست.

نوح (علیه السلام) نهصد و پنجاه سال در میان قوم خود بود، اما جز گروه اندکی از او پیروی نکردند، حتی همسر و پسرش نیز از او پیروی نکردند. همچنین لوط، ابراهیم، یونس، صالح، موسی و عیسی (علیهم السلام) که رسالت پروردگارشان را ابلاغ کردند و هر آنچه را که در توان داشتند برای هدایت مردم به کار

ص: 180

گرفتند، اما اکثر مردم به کفر خود اصرار ورزیدند.

از این رونمی توان گفت که آنان در انجام رسالت خود ناکام ماندند، چراکه وظیفه یک پیامبر ابلاغ رسالت است و بس، و بعید هم نیست که قوم حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و امت ایشان نیز همچون دیگر اقوام و امت ها باشند و خداوند نیز به ایشان فرموده بود:

(فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ) (1)؛

«پس اگر این ها تو را تکذیب کردند [غم مخور] همانا پیامبرانی قبل از تو تکذیب شدند».

بنابراین جناب دکتر! شما حق ندارید و نه هیچ یک از مردم که بگوید پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و یا قرآن در تأثیرگذاری ناکام ماندند و یا این که اسلام ناکام ماند، بلکه این شکست و ناکامی به مردم مربوط می شود که به احکام دین عمل نکردند و حدود آن را اجرا نکردند. دشمنان اسلام امروزه ادعا می کنند که دین اسلام، دین بر حقی نیست و گرنه پیروان و گروندگان به آن والاترین و داناترین مردم بودند. همچنین در نامه شما آمده است:

«برادر عزیز! در حق اسلام از خدا بترسید و به هرکسی که نسبت به اسلام کینه توز است فرصت ندهید تا بر تفرقه و از هم گسستگی جهان اسلام بیفزاید و مسلمانان را خوار کند و برای آنان حتی شیرینی یاد رسول خدا [صلی الله علیه و آله و سلم] و صحابه را باقی نگذارد، و گویی که به آنها می گوئید: این اسلام و قرآن تماماً دروغ و کذب است و برای

ص: 181

مردم بیگانه است و کسی نمی تواند در مدرسه آن تعلیم یابد به جز یک شخص پاک که همان علی بن ابی طالب [علیه السلام] است. بنابراین آیا این طرز بیان مدح اسلام است، و یا ذم و اهانت به آن؟!».

پاسخ: جناب دکتر! در حق برادران از خدا بترسید و به شیطان فرصت ندهید با عواطف شما بازی کند و این چنین برادران را به چیزهایی متهم کنید که نسبت به آنها بی گناه است و روز قیامت نیز گناه آن را متحمل شوید، بنابراین شما چگونه پی بردید که من می گویم: «این اسلام و قرآن تماماً کذب و دروغ است»؟!!

آیا در کتاب خودم «آن گاه هدایت شدم» این مطلب را خواندید و یا این که در این کتاب چیزی هست که به نوعی خبر از شک من نسبت به اسلام یا قرآن بدهد؟!!

خداوند شما را ببخشد و پیامرزد، و از خداوند متعال تنها هدایت شما را می طلبم. من بر این مسلمانان می گریم که با ترک اهل بیت (علیهم السلام) و پیروی از بدعت های بنی امیه - آن شجره ملعونه که در قرآن آمده است (1) قرآن و سنت صحیح نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) را رها کردند.

جناب دکتر! در کجای کتابم ملاحظه کردید که من گفتم «هیچ کس در مدرسه اسلام تعلیم نیافت جز یک شخص پاک که همان علی بن ابی طالب [علیه السلام] است؟!»

بار دیگر خداوند شما را ببخشد، چرا که شما از خودتان چیزهایی را درباره من می گوید که حتی یک روز هم به ذهنم خطور نکرده است.

ص: 182

از شما تقاضا دارم که به صفحه 162 کتابم مراجعه کنید تا بدانید که من جمعی از صحابه که علی (علیه السلام) را مشایعت و همراهی نمودند، ذکر کردم، از جمله؛ عباس عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، عبدالله بن عباس و سایر بنی هاشم و نیز اسامه بن زید، زبیر، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، عمار بن یاسر، حذیفه بن یمان، خزیمه بن ثابت، ابوبریده اسلمی، براء بن عازب، ابی بن کعب، سهیل بن حنیف، سعد بن عباد، قیس بن سعد، ابویوب انصاری، جابر بن عبدالله، خالد بن سعید و دیگران که بسیارند.

این ها بیست تن از صحابه هستند که آن ها را به اسم، نام بردم و اگر سایر بنی هاشم را نیز به آنان بیفزایید تعداد این افراد بیش از سی تن خواهد بود و با این وجود گفتم و دیگران که بسیارند.

بنابراین جناب دکتر اگر منصف باشید حق ندارید که از خودتان چیزهایی را درباره من بگویید که نگفته ام.

سپس در نامه شما آمده است:

«هرکه از شما منکری دید پس بدست خود باید آن را تغییر دهد و اگر نتواند، با زبانش آن را تغییر دهد و اگر نتواند با قلبش و چنین کسی سست ترین ایمان را دارد.»

کسی که در برابر حق سکوت اختیار کند شیطانی خاموش است، بنابراین اگر عمر بن خطاب برای اسلام و پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] تا این حد بد بود، پس چه چیزی علی [علیه السلام] و یارانش را در برابر او ساکت کرد و اگر این مطلب صحیح باشد، ملامت و مسئولیت پیش از عمر بن خطاب متوجه علی [علیه السلام] و یارانش خواهد بود، به دلیل توصیف

ص: 183

نمودن علی [علیه السلام] به ایمان و عمر به بدی و این یعنی عدم موفقیت مدرسه پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] در تربیت صحابه ای که شایستگی شاگردی ایشان را داشته باشند.

شما شخصی را یا از روی علاقه و یا از روی ترس اطاعت می کنید، بنابراین اگر عمر نتوانست که پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] را از روی علاقه و احترام، اطاعت کند، پس ایشان به حضرت به عنوان پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] ایمان ندارد و این یعنی تردید در حقیقت رسالت محمد بن عبدالله [صلی الله علیه و آله و سلم] و این که ایشان رسول خداست، و نیز تردید در هیبت و نیروی شخصیت ایشان».

پاسخ: امری که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ساکت و خاموش کرد همان چیزی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را در «مصیبت روز پنج شنبه» (1) ساکت کرد.

جناب دکتر! اگر این موضوع را از یاد برده اید و خواستید که از آن اطلاع یابید، آن را در صحیح بخاری و صحیح مسلم بخوانید. (2)

سکوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اولاً و سکوت علی (علیه السلام) ثانیاً به امر الهی و برای مصلحت اسلام و مسلمین بود، تا فتنه ای ایجاد نشود و دین هم خالصانه از آن خدا باشد.

این در صورتی که منظور شما از سکوت عدم مبارزه و عدم مقاومت با شمشیر باشد، اما اگر منظور شما از سکوت عدم سخن گفتن و اقامه

ص: 184

1- توضیح آن در پاورقی صفحه 21 گذشت.

2- صحیح البخاری 4/31 و 5/137 و 7/9 و 8/161؛ صحیح مسلم 5/75؛ سنن ابی داود 1/427؛ تاریخ ابن خلدون 3/170.

حجت باشد، باید بگویم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سکوت نکردند، بلکه شفاهاً آن چه را که قصد نوشتن آن را داشتند، به آنان توصیه کردند و علیه آنان اقامه حجت نمودند تا هرکه تباه می شود از روی حجت و بینه تباه شود.

و علی بن ابی طالب (علیه السلام) نیز به همین ترتیب به وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عمل نمود. ایشان مبارزه نکرد و دست به شمشیر نبرد، اما علیه آنان اقامه حجت و دلیل نمودند مبنی بر این که ایشان خود خلیفه شرعی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند، و دلیل تأخیرشان از بیعت با ابوبکر ایشان را کفایت می کند، همان طور که بخاری در صحیح خود «باب بیعت با ابوبکر» این مطلب را ثابت کرده است. (1)

اما این سخن شما و تکرار مسأله شکست مدرسه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در این باره به شما پاسخ دادم و باز هم تکرار می کنم که تکذیب دروغ پردازان و کمی تعداد مؤمنان و بسیاری منافقان ارتباطی با حقیقت رسالت حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) ندارد و باعث تردید در هیبت و نیروی شخصیت ایشان نیست، خداوند متعال می فرماید:

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ) (2)؛

«و محمد [صلی الله علیه و آله و سلم] نیست جز فرستاده ای که پیش از او هم پیامبران

ص: 185

1- صحیح البخاری 8/26؛ السنن الکبری بیهقی 8/142؛ فتح الباری 12/133؛ عمده القاری 24/7؛ کنز العمال 5/644.

2- سورة آل عمران: 144.

گذشتند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود عقب گرد می کنید؟! و هرکه عقب گرد کند، هرگز به خدا زیانی نمی رساند و خدا سپاس گزاران را پاداش خواهد داد».

جناب دکتر عزیز! مثال دیگری از قرآن برایتان می آورم تا دست از تصوّر ناکام ماندن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و یا مدرسه ایشان در تربیت صحابه ای که شایستگی شاگردی ایشان را داشته باشند، بردارید.

موسی بن عمران (علیه السلام) فرستاده خدا به سوی قوم بنی اسرائیل بود و یارانش معجزاتی از او دیدند که اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ندیدند و با این وجود گوش بسپاریم به کلام خداوند متعال که در حق آنان می فرماید:

(وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ لَكُمْ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ * يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ * قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنُودِلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ * قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنَّ اللَّهَ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنَنُودِلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ * قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ

ص: 186

«و آن گاه که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! نعمت خدا را بر خود یاد کنید آن گاه که در میان شما پیامبرانی قرار داد و شما را حاکم و صاحب اختیار خود کرد و به شما چیزهایی داد که به هیچ کس از جهانیان نداده است.

ای قوم من! به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته وارد شوید و به عقب باز نگردید که زیانکار می گردید.

گفتند: ای موسی! همانا در آن جا قومی زورمند و ستمگرند و تا آنها از آن جا بیرون نروند ما هرگز داخل آن نمی شویم، اگر از آن بیرون روند ما وارد خواهیم شد.

دو نفر از مردانی که از خداوند می ترسیدند و خدایشان به آنها نعمت [عقل و ایمان] داده بود گفتند: از آن دروازه بر آنها وارد شوید که اگر از آن جا وارد شدید قطعاً پیروز خواهید شد، و بر خدا توکل کنید اگر ایمان دارید.

بنی اسرائیل گفتند: ای موسی! تا وقتی که آنها در آن [سرزمین] هستند هرگز در آن پای ننهیم، پس تو و پروردگارت بروید و بجنگید که ما همین جا نشستیم.

[موسی] گفت: پروردگارا! من جز اختیار خود و برادر خویش را ندارم، پس میان ما و این قوم نافرمان جدایی افکن.

[خداوند] فرمود: این سرزمین [مقدس] تا چهل سال بر آنها ممنوع شد.

آنها در این سرزمین سرگردان خواهند ماند؛ پس تو بر این قوم نافرمان اندوه مخور».

دقت کنید جناب دکتر و در قرآن تدبیر نمایید تا متوجه شوید که اصحاب موسی (علیه السلام) که استحقاق شاگردی او را دارند چه تعداد هستند و در این صورت تنها دو مرد را خواهید یافت که از جمله کسانی هستند که خداترس بودند و خداوند نیز نعمتی را به این دو ارزانی داشته بود بنا به شهادت قرآن.

و شاید هم اصحاب موسی (علیه السلام) این دو مرد مؤمن را کشتند، زیرا با آنها مخالفت نمودند و از این رو موسی (علیه السلام) فرمود: «پروردگارا! من جز اختیار خود و برادر خویش را ندارم». و درباره این دو مرد با اخلاص که خواستند همراه موسی به سرزمین مقدس وارد شوند، چیزی نفرمود. بنابراین جناب دکتر! آیا می فرمایید که موسی (علیه السلام) در انجام رسالت خویش ناکام ماند؟! او این هم از ابراهیم خلیل (علیه السلام) که از فرشتگان درباره مأموریتشان - که در انجام آن اصرار داشتند - می پرسد:

(قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ * قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ * لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ * مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ * فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ) (1):

«[ابراهیم] گفت: ای فرستادگان! مأموریت شما چیست؟ گفتند: ما به

ص: 188

سوی مردمی پلیدکار فرستاده شده ایم، تا سنگ هایی از گل بر سرشان فرو فرستیم [که] نزد پروردگارت برای تجاوزکاران نشان دار شده اند. پس هرکه از مؤمنان در آن [شهرها] بود، بیرون بردیم، اما از مسلمانان جز یک خانه در آن جا نیافتیم».

و این هم دیاری که تمامی افراد آن از قوم لوط است، اما تنها یک خانه از مؤمنان در آن وجود دارد. بنابراین جناب دکتر! آیا می گویند که حضرت لوط (علیه السلام) نیز در ادای رسالت الهی خود ناکام ماند؟!

و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) رسول خدا و خاتم انبیای الهی که خداوند او را رحمت برای جهانیان قرار داد به درگاه پروردگارش شکوه نموده و می فرماید که قومش از کتاب خدا دور شدند:

(وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا) (1)؛ «و پیامبر گوید: پروردگارا! قوم من این قرآن را کنار گذاشتند».

بنابراین آیا می گویند که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در انجام رسالتش شکست خورد، و یا این که قرآن در تأثیرگذاری بر شنوندگانش و متقاعد ساختن آنان شکست خورده است، همان طور که در نامه شما آمده بود جناب دکتر!؟

و در پایان نامه شما آمده بود: «صادق بودن ایمان عمر بن خطاب را خداوند، بازخواست می نماید و نه انسان. بنابراین ضرورتی برای بروز اختلاف در مورد چیزی که در حدود تخصص و صلاحیت ما نیست و انسان را به سوی تفرقه میان مسلمانان سوق می دهد، وجود ندارد.

ص: 189

اگر خلافت حقّ علی [علیه السلام] بود، پس چرا برای آن نجنگید و رسول خدا [صلی الله علیه و آله و سلم] نیز فرمود: «هرکه از مال خود دفاع کرده و مرده شهید است» و صحابه نیز به همه کسانی که بعد از اسلام و در زمان حیات پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] یار و همراه ایشان بودند، گفته می شود، نه فقط عمر و ابوبکر و عثمان و علی [علیه السلام].

اگر عمر به این بدی و کم ایمانی نسبت به اسلام و پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] بود، پس چگونه از جمله ده نفری شمرده می شود که به بهشت بشارت داده شده اند؟»

پاسخ: پیش تر گفتیم که ما حق محاسبه عمر بن خطاب را به خاطر صدق ایمان و یا به خاطر اعمالش نداریم. زیرا حساب، ثواب و عقاب بر آن مترتب می شود، بنابراین اگر نیکوکار بود قادر به ایفای پاداش و ثواب او نیستیم، و اگر بدکردار بود قادر به آسیب رساندن و یا عقاب و عذاب او نیستیم و کسی که توانایی چنین کاری را دارد تنها خداوند متعال است که شریکی ندارد و اوست که می فرماید:

(إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ) (1)؛

«همانا بازگشت شان به سوی ماست. و آن گاه حسابشان با ماست».

و نیز

(وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ) (2)؛

ص: 190

1- . سورة الغاشية: 25 - 26.

2- . سورة البقرة: 281.

«و از روزی بترسید که در آن به سوی خدا بازگردانده می شوید، سپس به هرکس [پاداش] آنچه کرده است به تمامی داده می شود و بر آنان ستم نمی رود».

اما جناب دکتر! لازم است که بین حساب و شناخت حقیقت تفاوت قائل شوید. بنابراین ما چنانچه سیره و منش افراد مهم را مورد بررسی قرار دهیم و این که چه کردند و چه گفتند و زندگی، روابط، جنگ و صلح شان چگونه بوده این، محاسبه و بازخواست آنان نامیده نمی شود، و هیچ خردمندی آن را نگفته است و شما نیز بی تردید در زمره این افراد هستید.

علما و دانشمندان پیش از این سیره رجال معروف به ویژه محدثین و راویان صحابه و تابعین را مورد بررسی قرار داده اند تا آن جا که آنان رائمه جرح و تعدیل نامیده اند، زیرا طبق اخبار و اطلاعاتی که بدست آنها رسیده بود، این افراد چهره بعضی ها را اصلاح و چهره بعضی دیگر را مخدوش نمودند.

به عنوان مثال می گویند که فلان شخص دروغگو یا متقلب و یا فاسق است، یا این که فرد موثقی نیست، یا صادق نیست، یا سست ایمان است یا زندیق است یا ...

و ما نیز اگر بخواهیم که به حقیقت برسیم جناب دکتر! گریزی از بررسی و کنکاش در سیره صحابه نداریم. کسانی که از طریق آنها احکام دینمان را می گیریم، زیرا ما معاصر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نبودیم و در حیاتمان نیز پیامبری بعد از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ندیدیم تا احکام را از او بگیریم

و نسبت به او اطمینان پیدا کنیم، و وقتی که دیده به جهان گشودیم دیدیم که مسلمانان با یکدیگر اختلاف دارند و به مذاهب متعددی گرایش دارند، بنابراین بر ما لازم است که مصدر و عامل اختلاف را پیدا کنیم، و اختلاف نظر و دیدگاه را در دین خداوند نپذیریم که می فرماید:

(وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا) (1)؛

«اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیار می یافتند».

و وقتی که به اختلافات موجود پی بردیم، متوجه شدیم که این اختلافات از خداوند ناشی نمی شود، بلکه از مردم ناشی می شود. لذا تاریخ را مطالعه کردیم و یک باره متوجه شدیم که این اختلاف پس از رحلت [و شهادت] رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از خود صحابه شروع شده است. از این رو لازم بود که زندگی این ها را بررسی کنیم که احکام دین را برای ما نقل کردند تا مُحِق را از غیر مُحِق، مؤمن را از فاسق و مخلص را از منافق تشخیص دهیم و بدین ترتیب آنچه را که حق است بگیریم و آنچه را که باطل است کنار بگذاریم، همین و بس!

و من تصوّر می کنم که شما به حکم شغل خودتان و علومی که تحصیل کرده اید با این مسأله موافق باشید، چرا که از پیشتان بهره گیری از عقل و منطق و دلیل می باشید و دین را تنها از روی تقلید و وراثت نمی پذیرید و نمی توانید نسبت به همه صحابه حُسن ظن داشته باشید، تنها به این دلیل که آنان همراه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند و مطلب و احکام را از ایشان شنیده اند.

ص: 192

بنابراین این حسن ظن شما مبالغه و سُستی در طلب حقیقت است، امری که جز تباهی و گمراهی نتیجه ای به دنبال نخواهد داشت.

من در این فرصت کوتاه مثال های زنده بسیاری برای شما از قرآن - کتابی که باطل به هیچ وجه به آن راه ندارد - آوردم و شما را با یاران موسی و عیسی و نوح و لوط و دیگر انبیا (علیهم السلام) آشنا کردم و ایرادی ندارد که مثال دیگری برایتان بیاورم که در کتاب «آن گاه هدایت شدم» بیان کرده ام که به اصحاب حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مربوط می شود و شاید هم شما آن را در آن کتاب نخوانده باشید، زیرا پرده ابهام مجالی برای باز شدن بصیرتتان نداد. اینک مثال را از زبان حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بشنوید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«من از همه شما بر حوض پیشی می گیرم، هر که بر منبگذرد از آن می نوشد و هر که بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد. گروهایی بر من خواهند گذشت که آنان را می شناسم و آنان نیز مرا می شناسند. آن گاه میان من و آنها حائل شده و ما را از هم جدا می کنند. آن گاه می گویم: اصحابم! گفته می شود که شما نمی دانید که پس از شما چه کردند، پس می گویم: نفرین بر کسی که بعد از من دگرگونی و تغییر ایجاد کرده است»⁽¹⁾.

و در روایت دیگر آمده است:

ص: 193

1- . الاستیعاب 1/163 ؛ التمهید 2/301 ؛ كشف المشكل من حدیث الصحیحین 2/280 ؛ فتح الباری 11/333.

«... لذا از این گروه نمی بینم کسی نجات یابد مگر تعدادی که [در کمی] چون چهارپایان گم شده [در بیابان] هستند»⁽¹⁾.

اما این سخن شما مبنی بر این که «اگر خلافت حق علی [علیه السلام] بود چرا به خاطر آن مبارزه نکرد». بیشتر در این باره به شما پاسخ داده بودم و در این جا نیز آنچه را که «طبری» از علمای اهل سنت و جماعت در کتاب «الریاض النضره» آورده است به اطلاع شما می رسانم.

طبری می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در بیماری که منجر به رحلت ایشان شد علی [علیه السلام] را به حضور طلبید. آن گاه وی را به آغوش کشید و گریست و فرمود:

«همانا در سینه های این قوم کینه هایی نسبت به تو وجود دارد که آن ها را پس از من برایت آشکار خواهند کرد، پس اگر نزد تو آمدند و با تو بیعت کردند بپذیر وگرنه صبر کن تا این که مظلومانه مرا ملاقات کنی»⁽²⁾.

علاوه بر این شما را به پاسخ خود امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) واگذار

ص: 194

1- صحیح البخاری 7/209؛ فتح الباری 11/333؛ عمده القاری 23/142؛ کنز العمال 11/133؛ الترغیب و الترهیب من الحدیث الشریف 4/422؛ نزهة النظر فی غریب النهج والاثار 844.

2- جهت اطلاع از احادیث بدین مضمون رجوع شود به: الریاض النضره 3/184؛ مسند ابی یعلی 1/427؛ المعجم الکبیر 11/60؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 4/107؛ کنز العمال 13/176؛ الکامل ابن عدی 7/173؛ تاریخ بغداد 12/394؛ تاریخ مدینه دمشق 26/337 و 42/322-324؛ میزان الاعتدال 4/480؛ مناقب علی بن ابی طالب (علیه السلام) ابن مردویه 123؛ المناقب الخوارزمی 65؛ جواهر المطالب 1/230.

می‌کنم که در نهج البلاغه، خطبة شقشقیه فرمودند:

«آگاه باش به خدا سوگند که پسر ابی قحافه،⁽¹⁾ خلافت را مانند پیراهنی به تن کرد حال آن که می‌دانست من برای خلافت مانند قطب وسط آسیاب هستم.

سیل

علوم و معارف از من سرازیر می‌شود، هیچ پرواز کننده‌ای [در فضای دانش و معرفت] به اوج و رفعت من نمی‌رسد، پس جامه خلافت را رها کرده و پهلو از آن تهی کردم و در کار خود اندیشه کردم که آیا بدون دست [سپاه و یاور] حمله کرده [حق خود را مطالبه نمایم]، یا آن که بر تاریکی کوری [و گمراهی خلق] صبر کنم، که در آن پیران را فرسوده، جوانان را پیر ساخته و مؤمن [برای دفع فساد] رنج می‌کشد تا این که بمیرد.

دیدم که صبر کردن بر این امر خردمندی است، پس صبر کردم در حالی که [از غم و اندوه] چشمانم را خاشاک و غبار، و گلویم را استخوان گرفته بود، میراث خود را [منصب خلافت] به تاراج رفته می‌دیدم...».

از شما تقاضا دارم جناب دکتر! که این خطبه را در «شرح نهج البلاغه محمد عبده» که شیخ الأزهر است مطالعه نمایید و شاید هم از نهج البلاغه چیزی نخوانده باشید.

اما این که گفتید: «صحابه همه کسانی هستند که بعد از اسلام و

ص: 195

1- . گُنیه ابوبکر.

در زمان حیات پیامبر یار و همراه ایشان بودند» ما در این نظر توافق داریم و نشنیده ایم کسی بگوید که صحابه فقط خلفای چهارگانه اند و اگر به کتاب «آن گاه هدایت شدم» رجوع نمایید ملاحظه خواهید کرد که من در نقل حادثه غدیر خم گفتم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بیش از یکصد هزار تن از صحابه را جمع کردند، آن گاه به آنان فرمود:

آیا شهادت نمی دهید که من از خودتان نسبت به جانتان سزاوارترم؟ گفتند: آری یا رسول الله!

فرمود: هر که من مولای او بودم اینک علی (علیه السلام) مولای اوست.

بارالها! دوست بدار هر که او را دوست بدارد و دشمن بدار هر که او را دشمن بدارد. (1) جناب دکتر! این حدیث، ما را به سمت تحقیق و پژوهش پیرامون دوستان و پیروان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می کشاند تا از آنان پیروی کرده و آنان را دوست بداریم و همچنین پیرامون دشمنان ایشان تا آنان را دشمن بداریم، زیرا خداوند متعال ما را امر نموده و می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) (2)؛

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر پدران و برادرانتان کفر را بر ایمان

ص: 196

1- . علامه امینی در الغدیر از 14 - 151 به صورت مبسوط جریان غدیر و مصادر آن را نقل نموده است.

2- . سورة التوبه: 23 .

ترجیح دادند [آنها را] دوست نگیرید و هرکه از شما آنها را دوست بگیرد، پس آنان به راستی ستم کارند».

اما سؤال آخر شما که در آن آمده بود: «اگر عمر نسبت به اسلام به این بدی و کم ایمانی بود، پس چگونه از جمله ده نفری شمرده می شود که بشارت به بهشت داده شده است؟»

جناب دکتر! از شما تقاضا می کنم ماده خاکستری رنگ مغزتان را به کار بباندازید که در این صورت پی خواهید برد این حدیث جعلی و عاری از صحت است و به این منظور یک دلیل را جهت اختصار برای شما شرح می دهم و اگر خواستار توضیح بیشتری بودید ان شاء الله در خدمت شما خواهم بود.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) و طلحه و زبیر از جمله ده نفر بشارت داده شده به بهشت هستند. اینان در جنگ جمل - که طلحه و زبیر در آن کشته شدند - با یکدیگر جنگیدند، و اهل سنت در صحاح خود روایت می کنند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «اگر دو مسلمان با شمشیر با یکدیگر روبه رو شوند، قاتل و مقتول هر دو در آتش دوزخند.

گفتند: یا رسول الله! این از [جزای] قاتل، پس مقتول چرا؟

فرمودند: زیرا بر کشتن حریف خود حریص بود»⁽¹⁾.

به علاوه این حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که «مسلم» در کتاب صحیح خود آورده است: «دوست داشتن علی [علیه السلام] ایمان، و کینه نسبت به او نفاق

ص: 197

1- . نیل الاوطار الشوکانی 6/77؛ صحیح البخاری 1/13؛ صحیح مسلم 8/170.

است»، (1) بر عدم ایمان کسی که با حضرت علی (علیه السلام) جنگید دلالت دارد، چه رسد به ورود این شخص به بهشت!

در این جا سخن را به پایان می برم و استغفرالله لی ولکم و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین، والصلاة والسلام علی أشرف المرسلین وعلی آله الطیبین الطاهرین، و خداوند شما را مؤید و منصور بدارد. (2)

ص: 198

1- . صحیح مسلم 1/61 ؛ سنن ابن ماجه 1/42 ؛ سنن النسائی 8/117 ؛ شرح صحیح مسلم النووی 2/64 ؛ الدیباچ علی المسلم السیوطی 1/93 ؛ تحفه الاحوذی 10/151 ؛ السنه ابن ابی عاصم 584 ؛ خصائص امیرالمؤمنین (علیه السلام) النسائی 104 ؛ الاستذکار 8/446 ؛ الاذکار النوویه 279.

2- . سفرها و خاطره ها، دکتر تیجانی 471 - 507 .

(اکثر قریب به اتفاق از مصادر اهل سنت)

1. قرآن الکریم، کلام الله المجید.
2. نهج البلاغه، خطب امیرالمؤمنین (علیه السلام)، سیدالرضی، دارالمعرفه، بیروت.
3. الآحاد والمثانی، ابن ابی عاصم الضحاک، دارالدراية للطباعة والنشر، ریاض.
4. آنگاه هدایت شدم، دکتر سید محمد تیجانی سماوی، مترجم سید محمد جواد مهري، بنیاد معارف اسلامی، قم.
5. اعانة الطالبین، ابی بکر البکری الدمیاطی، دارالفکر، بیروت.
6. الاستذکار، یوسف بن عبدالله بن عبدالبر النمیری، دارالکتب العلمیه، بیروت.
7. الامامة والسیاسة، عبدالله بن مسلم بن قتیبه الدینوری، مؤسسة الحلبي وشركاء، مصر.
8. امتاع الاسماع، المقریزی، منشورات محمد علی بیضون، دارالکتب العلمیه، بیروت.
9. انساب الاشراف، البلاذری، دارالمعارف، مصر.
10. الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، یوسف بن عبدالله بن عبدالبرالنمیری، دارالجیل، بیروت.

11. ايمان ابى طالب (عليه السلام)، العلامة الامينى، نشر ناشناس.
12. اسباب نزول الآيات، ابوالحسن على بن احمد الواحدى النيسابورى، مؤسسة الحلبي وشركاء، مصر.
13. اسدالغابة فى معرفة الصحابه، على بن محمد بن الاثير، دارالكتب العربى، بيروت.
14. الاصابة فى تمييز الصحابه، شهاب الدين على بن الحجر العسقلانى، دارالكتب العلميه، بيروت.
15. اعلام النساء فى عالمى العرب والاسلام، عمر رضا كحاله الدمشقى، مؤسسة الرسالة، بيروت.
16. اضواء على السنة المحمديه (صلى الله عليه وآله وسلم)، محمود ابورية، نشر البطحاء، مصر.
17. الاذكار النوويه، محى الدين يحيى بن شرف النووى الدمشقى، دارالفكر، بيروت.
18. از آگاهان پيرسيد، دكتور سيد محمد تيجانى سماوى، مترجم سيد محمدجواد مهرى، بنياد معارف اسلامى، قم.
19. البدء والتاريخ، احمد بن سهل البلخى، برطند، باريس.
20. البداية والنهاية، عمادالدين اسماعيل بن عمر بن كثير، داراحياء التراث العربى، بيروت.
21. بحار الأنوار، العلامة محمدباقر المجلسى، مؤسسة الوفاء، بيروت.
22. بغية الطلب فى تاريخ حلب، ابن العديم، مؤسسة البلاغ، بيروت.
23. التاريخ الطبرى، ابى جعفر محمد بن جرير الطبرى، مؤسسة الاعلمى، بيروت.
24. التاريخ الاسلام، ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبى، دارالكتاب العربى، بيروت.

25. التاريخ الخلفاء، جلال الدين عبدالرحمن بن ابي بكر السيوطي، مطابع المعتوق، بيروت.
26. التاريخ الكبير، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل البخاري، المكتبة الاسلامية، تركيا.
27. التاريخ ابن خلدون، عبدالرحمن بن خلدون، دار احياء التراث العربي، بيروت.
28. التاريخ المدينة، ابوزيد عمر بن شبه النميري البصري، دارالفكر، قم.
29. تاريخ مدينة دمشق، ابوالقاسم علي بن حسين بن عساكر، دارالفكر، بيروت.
30. تاريخ بغداد، ابوبكر احمد بن علي الخطيب البغدادي، دارالكتب العلمية، بيروت.
31. التفسير الطبري، ابوجعفر محمد بن جرير الطبري، دارالفكر، بيروت.
32. التفسير الكاشف، محمد جواد مغنیه، دارالعلم للملایین، بيروت.
33. التفسير الرازي، فخرالدين محمد بن عمر الرازي، نشر ناشناس.
34. التفسير ابن كثير، ابوالفداء اسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي، دارالمعرفة، بيروت.
35. التفسير الثعلبي، ابوالاسحاق احمد بن محمد النيسابوري، دار احياء التراث العربي، بيروت.
36. التفسير ابن ابي حاتم، ابو محمد بن ابي حاتم، دارالفكر، بيروت. 37. التفسير السمعاني، منصور بن محمد السمعاني، دارالوطن، رياض.
38. التفسير الألوسي، ابوالثناء شهاب الدين الحسيني الألوسي، نشر ناشناس.
39. التفسير الثعالبي، ابي زيد الثعالبي المالكي، داراحياء التراث العربي، بيروت.
40. التفسير ابن عربي، ابن العربي، دارالكتب العلمية، بيروت.
41. التمهيد، ابن عبدالبر، وزارة الاوقاف والشئون الاسلاميه، مغرب.

42. تهذيب الكمال من اسماء الرجال، ابوالحجاج جمال الدين المزي، مؤسسة الرسالة، بيروت.
43. الترغيب والترهيب من الحديث الشريف، عبدالعظيم المنذرى، دارالفكر، بيروت.
44. تمهيد الأوائل وتلخيص الولاثل، ابوبكر محمد بن طيب الباقلانى، مؤسسة الكتب الثقافية، بيروت.
45. التحفة الأثنى عشرية، عبدالعزيز الدهلوى، احياء السنة النبويه، بيروت.
46. التنبيه والإشراف، المسعودى، دارالصعب، بيروت.
47. تحفة الاحوذى بشرح جامع الترمذى، ابى العلاء محمد بن عبدالرحمن المباركفورى، دارالكتب العلميه، بيروت.
48. ترجمه الامام الحسين (عليه السلام)، على بن الحسين المعروف بابن عساكر، مجمع احياء الثقافة الاسلاميه، قم.
49. ثم اهتديت، الدكتور السيد محمد التيجانى، مركز الابحاث العقائديه، قم. 50. جواهر المطالب فى مناقب الامام على بن ابى طالب (عليه السلام)، ابن الدمشقى الشافعى، مجمع احياء الثقافة الاسلاميه، قم.
51. الجامع الصغير فى احاديث البشير والنذير، جلال الدين عبدالرحمن السيوطى، دارالفكر، بيروت.
52. چكيده انديشه ها، حسين غفارى سارودى، بنياد معارف اسلامى، قم.
53. خصائص اميرالمؤمنين (عليه السلام)، احمد بن شعيب النسائى الشافعى، مكتبة نينوى، تهران.
54. الدر المثنور فى التفسير بالمأثور، عبدالرحمن جلال الدين السيوطى، دارالفكر، بيروت.

55. الدرر، ابي عمر يوسف بن عبدالبر النمري، انتشارات ناشناس.
56. الديباج على مسلم، عبدالرحمن بن ابي بكر السيوطي، دار ابن عفان، رياض.
57. الذرية الطاهرة النبويه (صلى الله عليه وآله وسلم)، محمد بن احمد الدولابي، مؤسسة النشر الاسلامي، قم.
58. الرياض النضرة في مناقب العشرة، محب الطبري، دارالكتب العلمية، لبنان.
59. رستگار، محمدرضا محمدى زاده، نشر مكتبة الصديقه الشهيده (عليها السلام)، تهران.
60. السنة، ابن ابي عاصم الضحاك، المكتب الاسلامي، بيروت.
61. السنن الكبرى، ابوبكر احمد بن حسين بن علي البيهقي، دارالفكر، بيروت.
62. السنن الكبرى، احمد بن شعيب بن علي النسائي، دارالكتب العلمية، بيروت.
63. السقيفة وفدك، ابوبكر احمد بن عبدالعزيز الجوهري، شركة الكتيب، بيروت.
64. السيرة النبويه، ابي الفداء عماد الدين اسماعيل بن عمر بن كثير، دارالمعرفة، بيروت.
65. سنن الدارمي، ابو محمد عبدالله بن عبدالرحمن السمرقندي الدارمي، مطبعة الاعتدال، دمشق.
66. سنن ابن ماجه، ابو عبدالله محمد بن يزيد القزويني، دارالفكر، بيروت.
67. السنة ابن ابي عاصم، المكتب الاسلامي بيروت.
68. سنن ابي داود، ابوداود سليمان بن اشعث السجستاني، دارالفكر، بيروت.
69. سنن الترمذي، ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة السلمى الترمذي، دارالفكر، بيروت.
70. سفرها و خاطره ها، دكتور سيد محمد تيجاني سماوي، مترجم عقيل سعیدی، نشر حبيب، قم.
71. شعب الايمان، احمد بن الحسين البيهقي، دارالكتب العلمية، بيروت.

72. شرح احقاق الحق، المرعشى النجفى، منشورات آية الله المرعشى، قم.

73. شذرات الذهب من اخبار من ذهب، عبدالحى ابن العماد الحنبلى، دار احياء التراث، بيروت.

74. شواهد التنزيل لقوائد التفضيل، عبيدالله بن عبدالله الحاكم الحسكاني، احياء الثقافة الاسلاميه، قم. 75. شرح صحيح مسلم، محي الدين يحيى بن شرف النووى، دارالكتب العرب، بيروت.

76. شرح نهج البلاغه، عبدالحميد بن محمد بن ابى الحديد المعتزلى، دار احياء الكتاب العربى، بيروت.

77. شرح الاخبار، نعمان بن محمد التميمى المغربى، مؤسسة النشر الاسلامى، قم.

78. صحيح البخارى، محمد بن اسماعيل البخارى، دارالفكر، بيروت.

79. صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج بن مسلم النيسابورى، دارالفكر، بيروت.

80. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان، علاءالدين على بن بلبان الفارسى، مؤسسة الرساله، بيروت.

81. الصواعق المحرقة، ابن حجر الهيتمى المكى، مكتبة القاهره، مصر.

82. عمدة القارى، شرح صحيح البخارى، محمد بن احمد العينى، دار احياء التراث، بيروت.

83. عون المعبود شرح سنن ابى داود، ابى الطيب محمد شمس الحق العظيم آبادى، دارالكتب العلميه، بيروت.

84. عيون الاخبار، ابن قتيبه الدينورى، دارالكتب العلميه، بيروت.

85. عايشه از ديدگاه دو مكتب، ابوالحسن فاطمى، نشر ناشناس.

86. الغدير، العلامة الامينى، دارالكتب العربى، بيروت.

87. الطبقات الكبرى، ابن سعد، دارالصادر، بيروت.
88. الفتوح، احمد بن اعثم الكوفى، دارالاضواء، لبنان.
89. فرائد السمطين، الحموينى الشافعى، مؤسسة المحمودى، بيروت. 90. فتح البارى فى شرح صحيح البخارى، شهاب الدين احمد بن على بن الحجر العسقلانى، دارالمعرفة، بيروت.
91. الفايق فى غريب الحديث، جارالله محمود بن عمر الزمخشري، دارالكتب العلميه، بيروت.
92. فاسئلوا اهل الذكر، الدكتور السيد محمد التيجانى السماوى، موسسه الفجر، لندن.
93. الفتح السماوى، المناوى، دارالعاصمة، رياض.
94. فتح الملك العلى، احمد بن الصديق المغربى، مكتبة اميرالمؤمنين (عليه السلام)، اصفهان.
95. فضائل الصحابه، احمد بن شعيب النسائى، دارالكتب العلميه، بيروت.
96. فيض القدير فى شرح الجامع الصغير، عبدالرؤوف المنادى، دارالكتب العلميه، بيروت.
97. الكامل فى التاريخ، ابن الاثير، دارالصادر، بيروت.
98. الكامل، عبدالله بن عدى الجرجانى، دارالفكر، بيروت.
99. كنزالعمال، علاءالدين على بن حسام الدين المتقى الهندى، مؤسسة الرسالة، بيروت.
100. كتاب المغازى، محمد بن عمر بن الواقدى، نشر دانش اسلامى، قم.
101. كشف المشكل من حديث الصحيحين، ابن الجوزى، دارالوطن، رياض.
102. لأكون مع الصادقين (عليهم السلام)، الدكتور السيد محمد التيجانى السماوى، مؤسسة انصاريان، قم.

103. متشابه القرآن ومختلفه، ابن شهر آشوب، چاپخانه شرکت سهامی مطبع کتاب، تهران.
104. المنتظم فى تاريخ الامم و الملوك، ابن الجوزى، دارالكتب العلميه، بيروت.
105. المواقف، الايجى، دارالجيل، بيروت.
106. المجموع، محيى الدين بن شرف النووى، دارالفكر، بيروت.
107. مناقب على بن ابى طالب (عليه السلام)، ابن مردويه، دارالحدیث قم.
108. المناقب، موفق بن احمد بن محمد الخوارزمى، مؤسسة النشر الاسلامى، قم.
109. مناقب على بن ابى طالب (عليه السلام)، ابن مغازلى الشافعى، سبط النبى (صلى الله عليه وآله وسلم)، قم.
110. المعيار والموازنه، ابوجعفر الاسكافى محمد بن عبدالله المعتزلى، نشر ناشناس.
111. المعجم الاوسط، ابوالقاسم سليمان بن احمد الطبرانى، دارالحرمين، قاهره.
112. المعجم الكبير، ابوالقاسم سليمان بن احمد الطبرانى، دار احياء التراث العربى، بيروت.
113. المعارف، ابومحمد، عبدالله بن مسلم بن قتيبة الدينورى، دارالمعارف، مصر.
114. المستدرک على الصحيحين، محمد بن عبدالله الحاكم النيسابورى، دارالمعرفة، بيروت.
115. المصنف، عبدالرزاق بن همام الصنعانى، دارالفكر، بيروت.
116. المصنف فى الاحاديث والآثار، عبدالله بن محمد بن ابى شيبه، دارالفكر، بيروت.
117. المحاضرات والمحاورات، عبدالرحمن بن ابى بكر السيوطى، دارالغرب السلامى، بيروت.
118. الموطأ، الامام المالك، دار احياء التراث العربى، بيروت.

119. مسند احمد بن الحنبل، ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل الشيباني، دارالصادر، بيروت.
120. مسند ابي الجعد، على بن الجعد بن عبيد الجوهري، دارالكتب العلمية، بيروت.
121. مسند الحميدى، ابي بكر عبدالله بن الزبير الحميدى، دارالكتب العلمية، بيروت.
122. مسند ابي يعلى، احمد بن على بن المثنى الموصلى، دارالمأمون للتراث، دمشق.
123. مسند الشاميين، سليمان بن احمد بن ايوب الطبراني، مؤسسة الرساله، بيروت.
124. مختصر التحفة الاثني عشرية، محمود شكرى الآكوسى، مكتبة ايشبىق، تركيا.
125. مطالب السئول فى مناقب آل الرسول (عليهم السلام)، محمد بن طلحة الشافعى، نشر ناشناس.
126. ميزان الاعتدال، محمد بن احمد بن عثمان الذهبى، دارالمعرفة، بيروت.
127. مقاتل الطالبين، ابي الفرج الاصفهاني، مؤسسة دارالكتاب، قم.
128. نصب الراية، عبدالله بن يوسف الزيلعى، دارالحديث، قاهره.
129. نيل الاوطار، محمد بن على بن محمد الشوكانى الصنعانى، دارالجيل، بيروت.
130. نظم دررالسمطين، محمد بن يوسف الزرندي، مكتبة الامام اميرالمؤمنين (عليه السلام).
131. همراه با راستگويان، دكتور سيد محمد تيجانى سماوى، مترجم سيد محمدجواد مهري، بنياد معارف اسلامى، قم.
132. ينابيع المودة، سليمان بن ابراهيم القندوزى الحنفى، المطبعة اسوه، قم.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

